

دادگاه محاکمه حمید نوری در استکهلم و فرصت ها و تهدیدها، به همراه متن کتبی و کامل پرسش و پاسخ‌های جلسات ششم تا نهم دادگاه!

درست سی و سه سال پیش در چنین روزهایی از اوایل مرداد ۱۳۶۷ تا اواسط شهریور ۱۳۶۷ زندانیان سیاسی مجاهد و کمونیست که پیش از آن در دادگاه های ناعادلانه مشابه جمهوری اسلامی ایران حکم زندان داشتند یا حکم شان پایان یافته بود را به فرمان روح الله خمینی و توسط هیات مرگ: حسینعلی نیری، مرتضی اشراقی، مصطفی پور محمدی و ابراهیم رئیسی و با مشارکت محمد مقیسه (ناصریان)، داوود لشگری، حمید نوری (عباسی) و سایر همدستان شان در زندان های گوهردشت، اوین و شهرستان‌ها با پرسش و پاسخ‌هایی چند دقیقه‌ای، آن سرو قامتان که حاضر نبودند در برابر ظالمان سر خم کنند را قتل عام کردند و در گورهای جمعی خاوران و دیگر گورهای بی نام و نشان در تهران و شهرستان‌ها از چشم خانواده‌ها و یاران شان و جامعه پنهان کردند و هم چنان با بی‌شرمی تمام حقیقت را انکار یا تحریف می کنند.

همین روزها محاکمه حمید نوری (حمید عباسی)، نیز مصادف شده است با سی و سومین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ و بر اساس شهادت های ایرج مصداقی؛ هیات مرگ از روز هشتم مرداد ۶۷ به زندان گوهردشت رفت و کشتار شروع شد و تا ۲۵ مرداد ادامه داشت. دوباره اعضای هیات مرگ از روز ۵ شهریور ۶۷ برای کشتار زندانیان سیاسی چپ به گوهردشت رفتند و گفته شده که کشتار عزیزان ما را تا ۱۵ شهریور ادامه دادند و جنایت کاران دست‌های شان را به هم ساییدند و با خوشحالی جشن گرفتند. هیات مرگ در کمتر از یک ماه و نیم چند هزار زندانی سیاسی که حکم زندان یا حکم آزادی داشتند را به وحشیانه ترین شکل ممکن و مخفیانه تفتیش عقاید کردند و در صورت نپذیرفتن درخواست های فاشیستی اعضای هیات مرگ و همدستان شان، آن جان های شیفته را مخفیانه راهی آمفی تئاتر (حسینیه) زندان گوهردشت یا محل های دیگر قتل عام در زندان اوین و زندان های شهرستان کردند و به دور از چشم خانواده‌ها سر به نیست شان کردند. در این روزها که محاکمه حمید نوری در دادگاه استکهلم در جریان است او هم چنان با وقاحت و بی‌شرمی تمام می‌گوید که اعدای صورت نگرفته است و وکلای مدافع او نیز می‌خواهند ادعای شاهدان را رد کنند و بگویند شما دروغ می‌گویید چون برخی اسامی اشتباه است و خانواده حمید نوری نیز به دادگاه استکهلم رفته و شاهد شهادت های زندانیان جان به در برده هستند و به این شهادت ها می خندند.

در همین روزها در ۱۰ شهریور ۱۳۶۸ برابر با یکم سپتامبر ۱۹۸۹، مادران و خانواده‌های خاوران علی‌رغم سرکوب های حکومت اولین سالگرد قتل عام عزیزان ما را در خاوران در ایران برگزار کردند و با حمله و سرکوب ماموران اطلاعاتی و امنیتی مواجه شدند و تعدادی از خانواده‌ها را بازداشت کردند. این روز را مادران و خانواده‌های خاوران در ایران به این خاطر انتخاب کردند که زندانیان سیاسی کمونیست (چپ‌گرا) را در تاریخ ۵ تا ۱۵ شهریور ۶۷ کشتند و از آن پس تا کنون مراسم سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان

۶۷ را در جمعه نزدیک به دهم شهریور در خاوران یا در خانه‌ها برگزار می‌کنند. فعالان سیاسی چپ در خارج از کشور یا خانواده‌هایی که عزیزان شان از فعالان سیاسی چپ بودند نیز یادمان کشتار عزیزان ما را به طور معمول در شهریور برگزار می‌کنند.

همین‌طور که حرف‌های رئیس دادگاه، دادستان کریستینا لیندهوف کارلسون، ایرج مصداقی، وکیل شاکیان و شاهدان و وکیل مدافع حمید نوری و ترجمه مترجم‌ها را می‌شنیدم، دلم می‌خواست که لحظه به لحظه آن جلسه و صحبت‌ها را بی‌لعم. گوشم را محکم به گوشی چسبانده بودم، ولی نه، تنها شنیدن برایم کافی نبود و پشت میز نشستم و همراه با شنیدن، تند و تند شروع به نوشتن کردم. گویی با دخیل کردن دست‌ها، انگشتان، سر، کمر، گردن، پاها و خیره شدن چشم‌ها به کلمات، تمام وجودم و قلبم و مغزم بیشتر درگیر می‌شد و بهتر می‌توانستم آن صحنه‌ها را باز یابی کنم و به درون زندان گوهردشت در زمان قتل عام عزیزانم راه یابم. آن زندان مخوف که دو برادر عزیزم محمود و محمدعلی بهکیش و صدها عزیز دیگر را که منتظر آزادی شان بودیم را در چنین روزهایی پشت درهای بسته و به وحشیانه‌ترین شکل ممکن کشتند و در گورهای جمعی خاوران یا دیگر گورهای بی‌نام و نشان پنهان و سر به نست کردند. ما سال‌هاست که می‌پرسیم: چرا زمانی که ملاقات‌ها را قطع کردند به ما نگفتند که قصد کشتن آن‌ها را دارند و ما و زندانیان سیاسی را از حق دانستن حقیقت محروم کردند؟ چرا تا به حال راجع به چرایی واقعی و چگونگی کشتن آن‌ها به ما نگفته‌اند؟ چرا پیکرشان را به ما تحویل نداده‌اند؟ چرا تا به حال به شکل رسمی نگفته‌اند که آن‌ها را کشته‌اند و هم چنان قتل عام زندانیان سیاسی و ناپدیدسازی قهری آن‌ها را انکار یا تحریف می‌کنند؟ چرا اسامی آن‌ها در سامانه فوت شدگان کشور وجود ندارد؟ چرا در گواهی‌های فوت گرفته شده توسط برخی از خانواده‌ها هیچ نشانی از کشته شدن عزیزان شان نیست؟ چرا آن‌ها را مخفیانه و در گورهای جمعی دفن کرده‌اند؟ چرا وصیت‌نامه‌های آن‌ها را به ما نداده‌اند؟ چرا ساک‌های بی‌نام و نشان آن‌ها را پس از چند ماه به ما دادند؟ چرا تهدید کردند که نباید مراسم بگیرد و اطلاع‌رسانی کنید؟ چرا خاوران را بارها با بولدوزر زیر و رو کردند و هر سنگ و نشانه‌ای را تخریب کردند و هم چنان تخریب می‌کنند؟ چرا درب خاوران را قفل زده‌اند و خانواده‌ها را برای برگزاری مراسم جمعی سرکوب و تهدید می‌کنند؟ دلم می‌خواست بدانم که عزیزانم در آن زمان در چه شرایطی بودند. در حین گوش دادن و ثبت کردن، فکرم به خاوران و خانه تک تک خانواده‌ها و مراسم‌های مان رفت، ما مادران و خانواده‌های خاوران سال‌ها در کنار هم به این در و آن در زدیم و هفته به هفته به خاوران رفتیم و گفتیم و نوشتیم و با هم زندگی کردیم و مورد اذیت و آزار و تهدیدهای مداوم مأموران امنیتی و اطلاعاتی حکومت و بازجویان شان قرار گرفتیم، حبس شدیم، تهدید شدیم، بازجویی شدیم، زندانی شدیم، به ما حمله کردند و پلاک ماشین‌ها را کردند و کتک مان زدند و باز مقاومت کردیم و ایستادیم تا بدانیم بر سر عزیزان مان در زندان‌ها و بر سر استخوان‌های آن‌ها در گورهای فردی و جمعی و زیر بولدوزرهای خاوران و دیگر گورهای بی‌نام و نشان چه آورده‌اند و حقیقت ماجرا چیست و با آن‌ها چه کرده‌اند. ایرج مصداقی که از ناصریان و حمید نوری و لشگری حرف می‌زد، مرا به درون زندان برد. او می‌گفت همه این‌ها

با لباس شخصی در زندان بودند، ولی نمی‌توانستم مقیسه (ناصریان) را با لباس شخصی تصور کنم. او مدام از ناصریان و وحشی‌گری‌هایش می‌گفت و مرا به شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران برد، در اسفند سال ۱۳۸۸ که قصد سفر به ایتالیا برای دیدار فرزندم را داشتم، با اینکه مهر خروج بر پاسپورتم خورده و ساکم به داخل هواپیما رفته بود، در بلندگو نام مرا چندین بار صدا زدند و از فرودگاه خمینی باز گرداندند و پاسپورتم را ضبط کردند و برگه‌ای به من دادند. **محمد مقیسه رئیس شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب مسئول رسیدگی به پرونده ممنوع الخروجی من شد.** پس از سال نو با خشم به دادگاه انقلاب اسلامی تهران خیابان معلم پیش محمد مقیسه (ناصریان) رفتم و او را با لباس آخوندی پشت میزش با گردنی کج ایستاده دیدم که پرونده‌ای سنگین در دست گرفته بود و نگاه می‌کرد. من در میانه در ایستادم و نتوانستم داخل شوم، او نیز مرا به داخل فرا نخواند. همین‌گونه که در میانه در ایستاده بودم، شاید چند دقیقه بیشتر طول نکشید و تند و تند پرونده را ورق زد و مرا ورنده کرد و گفت خوب برادرهایت نیز در گوهردشت بودند، فعلاً همین جا بمان و بگو فرزندانت برای دیدارت بیایند و دادگاه تمام شد، یعنی حق سفر نداری. سپس با بی‌شرمی تمام از جلوی من از میانه در رد شد، خودم را با خشم فراوان کنار کشیدم که بدن کثیف اش به من نخورد. پرونده را روی میز دستیارش گذاشت و چیزی گفت. خون جلوی چشمانم را گرفته بود و صورتم داغ شده بود و قدمی به جلو گذاشتم و به سمت او خم شدم و **با صدای بلند گفتم: «بین، بین، بالاخره یک روز، یک روز، باید پاسخ تمام این جنایت‌ها و شکنجه‌های تان را بدهید، مطمئن باش. مطمئن باش، باید پاسخ بگویند، باید پاسخ بگویند.»** همکاران اش و تعدادی دیگر که در اتاق بودند، همه هاج و واج و خیره‌مرا نگاه می‌کردند و مقیسه رنگ اش چون زردچوبه زرد شده بود و به سمت من چرخید و سپس با دیدن چهره پر از خشم من از پشت عقب عقب رفت و او نیز تکرار کنان گفت: «بله باید پاسخ بگویم، باید پاسخ بگویم» و روی صندلی خالی همکارش افتاد. من نیز که داشتم منفجر می‌شدم و دست‌هایم را به سمت او نشانه گرفته بودم و نکان می‌دادم، باز گفتم: «مطمئن باش آن روز خواهد رسید» و با چرخشی تند از اتاق خارج شدم. پاسپورت ام ۵ سال ضبط شد. در بازجویی‌های بعدی سر بازجوی اوین با حالتی غضب‌آلود گفت می‌دانی با مقیسه چه کردی؟! گفتم کاری نکردم، فقط گفتم بالاخره روزی باید در دادگاه پاسخگوی این همه جنایت‌ها و بی‌عدالتی‌ها تان باشید و بی‌تردید همگی تان باید باشید. گفت ما که کاره‌ای نبودیم، گفتم به موقع اش معلوم می‌شود. حالا حمید نوری (عباسی)، شریک مقیسه (ناصریان)، رئیسی و پورمحمدی و سایر جنایت‌کاران در دادگاه استکھلم گرفتار شده است و دور نخواهد بود که تمام همدستان‌شان به همین سرنوشت گرفتار خواهند شد و امیدوارم روزی بتوانیم در ایران دادگاه‌هایی عادلانه و علنی برای تمامی این جنایت‌کاران برگزار کنیم و اطمینان دارم که این روز خیلی دور نخواهد بود.

ولی از دست برخی از دوستان هم به شدت غمگین و آزرده‌ام، با این همه دسته‌بندی‌ها، اختلاف‌ها، حرف و حدیث‌ها و خودمحوری‌ها آیا می‌توانیم به آنچه که می‌خواهیم برسیم؟ کاش این دادگاه درس عبرتی برای ما نیز بشود که به جای حمله به همدیگر، کمبودهای مان را حداقل برای

چنین روزهایی جبران کنیم. چرا پس از این همه سال ما خانواده‌ها و بازماندگان اسامی و مشخصات و تعداد دقیق عزیزان کشته شده خود را نمی‌دانیم و لیست‌های متفاوتی داریم که وکیل حمید نوری بتواند چنین ادعاهایی بکند و بگوید که این لیست‌ها قابل اتکا نیستند و حمید نوری نیز با وقاحت و بی‌شرمی تمام بگوید اصلاً اعدامی صورت نگرفته است و رئیس دادگاه نیز به این اطلاعات شک کند؟!

حکومت که تمام حقیقت را از ما پنهان کرده است، ولی چرا ما پس از سی و سه سال تا به حال نتوانسته‌ایم داده‌های خودمان در مورد عزیزان مان حداقل در مورد قتل عام ۶۷ را با هماهنگی با همدیگر به درستی ثبت کنیم؟ هر کدام به جای اینکه برویم ایراد کارهای انجام شده پیشین خود را برطرف کنیم، یا پشت چشم می‌اندازیم و می‌گذریم و رد می‌شویم یا به دنبال تکرار همان کار می‌رویم چون همگی می‌خواهیم اولین باشیم یا برای پرهیز از نقد شدن، نه تنها ایرادهای کارمان را پنهان می‌کنیم بلکه مدام در حال تخریب کار دیگران هستیم. شرایط فاجعه بار ایران هم ما را به خودمان نمی‌آورد در حالی که می‌بینیم هر روز مردم را در خیابان برای ساده‌ترین خواسته‌های شان می‌کشند و فعالان را با احکام سنگین راهی شکنجه‌گاه‌ها و زندان‌ها و گورستان‌ها می‌کنند و خانواده‌های شان را نیز به طرق مختلف شکنجه می‌دهند و زندگی مردم را نیز سیاه کرده‌اند و هر روز صدها و شاید هزاران نفر را به خاطر فقر، بیکاری یا بیماری راهی گورستان‌ها می‌کنند، باز هم ما درس عبرت نمی‌گیریم و به جای حمله به حکومت به جان همدیگر افتاده‌ایم. رویه‌ای که جز به تخریب و پاره پاره شدن جنبش دادخواهی و دیگر جنبش‌ها و تضعیف بیشتر همگی ما منجر نخواهد شد و تنها حکومت را در طی این سال‌ها خوشحال کرده و می‌کند.

از دوشنبه ۱ شهریور تا به امروز ۱۴ شهریور پیوسته مشغولم و چندین بار فایل‌های مختلف صوتی را گوش دادم تا گفت و شنودها را به درستی پیاده و ثبت کنم. چندین بار سردردهای شدید گرفتم و بدنم داغ شد و نمی‌توانستم قدم از قدم بردارم و انگشتان ام می‌لرزید، ولی بایستی ادامه می‌دادم زیرا می‌دانستم که خیلی از عزیزانم در ایران بخصوص خانواده‌های خاوران و برخی از دوستانم که به راحتی نمی‌توانند این فایل‌های صوتی را در ایران گوش کنند نیز مشتاق‌اند تا از جزئیات این دادگاه و این گفت و شنودها با خبر شوند و شاید نشانه‌ای از عزیز خود و سایر عزیزان شان در آن بیابند و بدانند که در پشت آن دیوارها چه گذشته است. در چنین روزهایی ۳۸ سال پیش در دوم شهریور سال ۱۳۴۲ برادر کوچکم علی بهکیش یا همان محمدعلی را در خیابانی در تهران گرفتند و به شدت شکنجه دادند و سه برادر عزیز دیگرم محمود، جعفر و محسن بهکیش را نیز در سوم شهریور سال ۶۲ در منزل مادر و پدرم در کرج دستگیر کردند. زهرا بهکیش نیز در سوم شهریور جلوی خانه‌اش به دام افتاد و گفته شده که او را پس از چند روز در کمیته مشترک یا زندان اوین زیر شکنجه کشتند. من و خانواده‌ام خانه را رها کردیم و آواره شدیم، جعفر را پس از یک سال و سه ماه آزاد کردند، محسن را در ۲۴ اردیبهشت ۶۴ در زندان اوین اعدام کردند، به محمود ۱۰ سال و به محمدعلی ۸ سال حکم دادند و منتظر آزادی شان بودیم که ملاقات‌ها قطع شد و در بی‌خبری مطلق بودیم. دو برادر عزیزم در زمان کشتار ۶۷ در فرعی ۲۰ زندان گوهردشت بودند که در برابر

هیات مرگ قرار گرفتند. محمود و محمدعلی را اواخر سال ۶۶ به فرعی ۲۰ بردند و در ۵ شهریور ۶۷ آن‌ها را به همراه سایر زندانیان چپ کشتند و سر به نیست کردند و بلاهایی که تا به حال بر سر خانواده ما و دیگر خانواده‌ها آورده اند، همین‌طور مانند فیلمی از جلوی چشمانم به تلخی می‌گذرد و گاه در نقطه‌ای از آن میخکوب می‌شوم.

در خلال این گفت و گوها، بارها و بارها بغض راه گلویم را بست و اشک امان ام را برید و از پای کامپیوتر بلند شدم و تند و تند راه رفتم و عاقبت توتونی در کاغذ پیچیدم و دود کردم تا کمی آرام شدم و در این فکر بودم که پاسخ دادن به این پرسش‌ها یا به قول آن‌ها بازجویی‌ها در دادگاه استکھلم باید برای زندانیان جان به در برده از این کشتار نیز بسیار سخت باشد. یادآوری این همه خاطره با دوستانی عاشق که تا پای جان ایستادند و در برابر جنایت کاران سر خم نکردند و تو به چشم خود دیدی یا شنیدی که آن‌ها را به صف کردند و به قتل گاه بردند و کاری جز حفظ جان خود نمی‌توانستی بکنی و تا امروز نیز شاید روزها و شب‌ها با خود کلنجار رفته‌ای که آیا کار درستی کردی که انزجار دادی و سنگینی پرسش‌های این و آن نیز همواره با تو بوده است که چگونه از آن راهروهای مرگ جان سالم به در بردی. حال دوباره در برابر دادگاهی قرار گرفته‌ای که باید تمام آن جنایت‌ها و شقاوت‌های حکومت را در یک یا چند روز بگویی، آن هم در برابر افرادی که نه از زبان تو چیزی می‌دانند، نه از فرهنگ جامعه تو، نه از آرزوها و آرمان‌ها و مبارزات و شجاعت‌های آن جوان‌های عاشق، و نه از بلاهایی که یک حکومت اسلامی می‌تواند بر سرت بیاورد و نه از آن همه دروغ‌گویی و بی‌شرمی پوزیدنت‌ها و رهبران و حاکمان و مباحثران و نگهبانان حفظ امنیت در ایران و بی‌تردید انگشت به دهان می‌مانند که چگونه امکان دارد حکومتی این همه شقاوت و جنایت کند و باز هم بر سر قدرت بماند و جنایت کاران اش رهبر و رئیس جمهور و رئیس قوه قضاییه و غیره شوند و هنوز هم فعالانی ایرانی در نقاط مختلف دنیا باشند که از نمایش‌های انتخاباتی چنین حکومتی دفاع کنند، شاید هم بسیاری از این صحبت‌ها و شهادت‌ها را باور نکنند و اگر این‌گونه باشد چقدر تلخ و تأسف بار است. هم چنین خیلی سخت است که این حرف‌ها را جلوی فردی بگویی که شریک در جنایت‌های حکومت بوده و حالا با امکانات بسیار زندانی آنهاست ولی هنوز هم معترض است که چرا حق و حقوق اش به عنوان یک زندانی نادیده گرفته شده و با وقاحت و بی‌شرمی تمام همه چیز را انکار می‌کند.

نصرالله مرندی یکی از اعضای سازمان مجاهدین که شاهد جلسه دهم دادگاه بود، از تنبیه جمعی و فشارهای حکومت برای مجبور کردن زندانیان سیاسی به همکاری با حکومت و اثرات آن و نقش ناصریان و حمید عباسی می‌گوید که بسیار تلخ و دردناک است: «یک فردی بود به نام علی طاهر جویان در بهار ۱۳۶۶، این فرد را ناصریان و حمید عباسی صدا می‌کنند بیرون بند و شدیداً تحت فشار قرار می‌دهند که تو روابط و مناسبات داخل مجاهدین را از داخل بند به ما بگو. بعد از چند بار علی یک روز خودش را با نفت به آتش می‌کشد و جلوی خود من، علی در آتش می‌سوخند. دوستان مان که نزدیک بودند علی را خاموش می‌کنند، هر چه اعتراض می‌کنیم که علی را به

بیمارستان برسانید، ناصریان و حمید عباسی زمان را از دست می‌دهند. بعداً یک هفته بعد علی در بهداری یا بیمارستان از بین می‌رود و کشته می‌شود.».

هرچند از برخوردهای غیر منصفانه ایرج مصداقی و امثال او در طی این سال‌ها به‌خصوص در سال‌های در تبعید، به شدت دل چرکین و آزده خاطر هستم، بخصوص از توهین‌هایش به فعالان سیاسی چپ و هم‌چنین نادیده گرفتن مبارزات و ایستادگی‌های مادران و خانواده‌های خاوران که ۴۰ سال است زیر تیغ سرکوب‌های مداوم حکومت شجاعانه ایستاده‌اند و جنبش دادخواهی و خاوران را زنده نگاه داشته‌اند و دعوای فرسایشی او با سازمان مجاهدین که به دادگاه هم کشیده شد و به شدت هم نگران آن هستم، با این وجود، به سهم خود قدردان تمام تلاش‌های او و دیگر زندانیان جان به در برده برای ثبت این حقایق و دانستنی‌ها از درون زندان‌ها و مهیا کردن بازداشت حمید نوری (عباسی) هستم. دانستی‌هایی که می‌دانم نوشتن و گفتن آن‌ها کار بسیار سخت و طاقت فرسایی بوده و نیاز به همت و رنج بردن بسیار داشته است، همان‌گونه که بسیاری دیگر در این باره گفته و نوشته و زحمت کشیده‌اند تا حقایق روشن شود و نیاز به تمامی این گفته‌ها داریم که از زوایای مختلف بر این حقایق نور بتاباند. به سهم خود از تمامی بازماندگان که در این باره گفته و نوشته‌اند تشکر می‌کنم به ویژه از شاهدان و شاکیان که در این دادگاه حضور یافته یا خواهند یافت تا در طی این ۹ ماه شهادت دهند و درباره عزیزان ما و درباره جنایت‌ها و شقاوت‌های این حکومت بگویند. هم‌چنین از تمام، وکلای مدافع شاهدان و شاکیان و دادستان‌ها و هیأت منصفه که در این پرونده دخیل بوده و هستند و به محاکمه عادلانه و علنی حمید نوری مشغول‌اند، تشکر می‌کنم و امیدوارم که اظهارات هر کدام از شاهدان و شاکیان، دادگاه را به سمت و سوی هدایت کند که حقایق این جنایت‌ها روشن شود و بالاخره حمید نوری نیز مجبور شود که به حرف بیاید و حقایق این جنایت‌ها را یک به یک بگوید.

دو خانم مترجم نیز پرسش و پاسخ‌های مطرح شده در دادگاه را به فارسی و سوئدی ترجمه می‌کردند و حس خوبی از ترجمه آن‌ها داشتم زیرا خیلی شمرده و با صدای رسا ترجمه می‌کردند، به‌خصوص که حس گویندگان را نیز به ما شنوندگان منتقل می‌کردند. البته گاه ایرادهایی هم در ترجمه داشتند که به نظر می‌رسید شاید بیشتر به خاطر نداشتن اطلاعات کافی از شرایط ایران است و امیدوارم خود دادگاه تمام صحبت‌های مطرح شده در دادگاه را به زبان فارسی ثبت و منتشر کنند. بعید است که من دوباره توان چنین کاری را داشته باشم، چون کاری رنج‌آور و فرسایشی و بسیار هم پر مسئولیت است، زیرا برای دقیق نوشتن کلمه به کلمه پرسش‌ها و پاسخ‌های مطرح شده بایستی بارها و بارها فایل صوتی را عقب و جلو می‌کردم تا گفته‌های بیان شده را پیدا کنم و به درستی آن را پیاده کنم و بنویسم. این قسمت را نیز تنها برای دل خودم و هم‌چنین برای مادران و خانواده‌های خاوران و دوستانم در ایران انجام دادم، بخصوص که این بخش داده‌های اولین شاهد در دادگاه بود و از ایرج مصداقی می‌خواستند که راجع به ساختار فیزیکی درون زندان و بندها و سلوها و هم‌چنین راجع به وضعیت زندانیان و زندان بان‌ها که در کتاب اش گفته است توضیح دهد. البته بیشتر گفته‌های بیان شده او در کتاب‌هایش هست، ولی این مجموعه

هم می‌تواند خلاصه‌ای از آن گفته‌ها باشد و هم رویکرد یک دادگاه را به چنین نوشته‌هایی نشان دهد که چه نقاط قوت و ضعفی دارد و هر یک از ما برای مستند کردن خاطرات مان به چه چیزهایی باید بیشتر توجه کنیم، هم چنین پرسش و پاسخ‌های مطرح شده در دادگاه می‌تواند تجربه خوبی برای ما باشد که بدانیم در این دادگاه‌ها چه می‌گذرد.

دوستان عزیز و همراهان گرامی

درسی که من از این دادگاه تا به حال گرفته‌ام را می‌خواهم با شما به اشتراک بگذارم و از شما تقاضا دارم که به آن توجه کنید. بی‌تردید ما به دانسته‌های تمام افرادی که درگیر قتل عام تابستان ۶۷ بوده‌اند، احتیاج داریم و لازم است که فعال‌شان کنیم تا دانسته‌های خود را به هر طریقی که می‌توانند بگویند. هر کدام از ما چه زندانیان سیاسی، چه خانواده‌ها، چه فعالان سیاسی، چه روزنامه‌نگاران، چه نویسندگان و شاعران، چه فیلم‌سازان، چه وکلا، چه فعالان حقوق بشری، چه نهادهای بین‌المللی، چه سازمان ملل و غیره اطلاعاتی داریم که با کمک همدیگر و جمع‌آوری تمام این اطلاعات می‌توانیم حداقل به بخشی از حقیقت که در دستان ماست دست یابیم و این دادگاه چنین فرصت مهمی است. **هر کدام سعی کنیم لیست‌هایی که از جان باختگان تهیه کرده‌ایم را با کمک تمام افرادی که می‌شناسیم دقیق کنیم.** وقتی دادستان مرتب از ایرج مصداقی می‌پرسد از کجا می‌دانی که فلان فرد کشته شده است و او بر اساس دانسته‌های خودش دیده‌ها و شنیده‌هایش می‌گوید، حتی اگر خیلی هم با اطمینان بگوید، باز هم ممکن است دادگاه نپذیرد چون نیاز به شواهد و مدارک دارد و قسمت دردناک ماجرا اینجاست که حکومت به عمد هیچ شواهدی از جنایت‌هایش به دست ما نداده است، ولی ما خانواده‌ها بالاخره شواهدی داریم و حداقل می‌توانیم وجود عزیزمان که در زندان بوده را اثبات کنیم. ما هر کدام می‌توانیم لیست‌های موجود را چک کنیم و ببینیم که اسامی عزیزان ما در این لیست‌ها درست است یا نه، آیا نام‌شان درست ثبت شده یا نشده، آیا تصویرشان موجود است یا نیست، آیا محل زندان‌شان درست ثبت شده یا نشده، اگر تاریخ کشته شدن او را می‌دانیم چک کنیم و ببینیم آیا ثبت شده یا نه، اگر محل دفن او را می‌دانیم چک کنیم و ببینیم آیا ثبت شده است یا نه، آیا باور و اعتقاد او ثبت شده است یا نه، آیا گروه سازمانی او ثبت شده است یا نه، یا برگه‌ای، نامه‌ای چیزی داریم که مشخص کند عزیز ما از فلان تاریخ تا فلان تاریخ در زندان بوده است و اگر برگه فوت او را داریم آیا اطلاعات آن ثبت شده است یا نه. بحث‌هایی که در دادگاه مطرح می‌شود باید ما را هوشیار کند که در ثبت داده‌های خودمان و دیگران خیلی دقیق باشیم و در انتها نیز از دادگاه بخواهیم که لیستی از اسامی کشته شدگان قتل عام تابستان ۶۷ ارائه دهد که مورد تأیید همه باشد. ما باید به کمک خانواده‌ها و دوستانی که اطلاعات زندانیان کشته شده را دارند، برای این دادگاه و دادگاه‌های بعدی و در اصل برای روشن شدن حقیقت قطعی و دقیق کنیم. از همگی شما صمیمانه، خالصانه و عاجزانه می‌خواهم که به جای اینکه مدام همدیگر را محکوم کنیم و هر کدام بخواهیم بگوییم که ما بهترین هستیم، همه حداقل در این ۹ ماه، رو به حکومت باشیم و از کمک همدیگر بهره‌مند شویم.

این دادگاه باید برای ما درس عبرتی باشد. ما باید دادگاه را مجبور کنیم که حرف‌ها و روایت‌های ما را بشنود و حتی اگر لازم است روند دادگاه را طولانی‌تر کند. ما هنوز در شرایطی هستیم که حکومت همه چیز را از ما مخفی کرده است، مگر حمید نوری به حرف بیاید و ما باید برای کشف حقیقت تمام توان خود را در طی این فرصت باقی‌مانده بگذاریم، تقریباً یک ماه هم از شروع دادگاه گذشته است و این ۸ ماه باقی‌مانده نیز مانند برق و باد می‌گذرد. تمام انرژی خودمان را به جای تخریب و محکوم کردن همدیگر رو به حکومت بگذاریم که تمام هستی‌مان را از بین برد، به دنبال قهرمان‌سازی یا خرد کردن همدیگر نباشیم، به دنبال بهترین و بدترین نباشیم، شاید دیگر چنین فرصتی برای ما پیش نیاید. دادگاه حمید نوری یک فرصت تاریخی است، نه تنها از این بابت که یکی از همدستان حکومت جنایت کار اسلامی ایران بازداشت شده و محاکمه می‌شود، بی‌تردید این یک بخش مهم آن است و امید که محکوم و مجازات شود و به حرف آید، ولی به نظر من بخش مهم‌تر این است که ما نباید این فرصت تاریخی را برای کشف حقیقت جنایت‌های حکومت از دست بدهیم. ما فرصت زیادی نداریم و در طول همین دادگاه خیلی کارها را باید انجام دهیم. تجارب دیگر کشورها را بخوانیم و ترجمه کنیم که آن‌ها در چنین شرایطی چه کردند و نقاط قوت و ضعف کارشان چه بوده است و ما چه می‌توانیم بکنیم که بهترین دستاورد را از این دادگاه داشته باشیم. برای دستیابی به کشف حقیقت به نیروی همگی ما نیاز است. اگر صادقانه و عاشقانه می‌خواهیم صدای آن‌ها که جان‌شان را گذاشتند و به امید ما رفتند باشیم و می‌خواهیم که جلوی تکرار چنین جنایت‌هایی را بگیریم، لازم است که حقیقت قتل عام تابستان ۶۷ و دیگر جنایت‌های حکومت روشن شود و در این صورت است که این دادگاه می‌تواند یک فرصت تاریخی باشد و امید که این فرصت را از دست ندهیم.

هم چنین، به نظر من اینکه ما خودمان را درگیر این مساله کنیم که چه کسی در زندان بریده یا انزجار داده، ما را از کشف حقیقت جنایت‌های حکومت دور می‌کند، زیرا تمامی جان‌ها در بردگان از این زندان‌های مخوف در دل خود حقایقی را دارند که اگر بخواهند بگویند یا بتوانند بگویند بی‌تردید به جنبش دادخواهی و جامعه در روشن شدن حقیقت کمک می‌کند و ما نیاز به شهادت‌های بی‌کم و کاست تمامی این افراد داریم و نه تنها نباید آن‌ها را منکوب کنیم، بلکه ضرورت دارد که از چنین شهادت‌هایی به شدت استقبال کنیم. بی‌تردید این شهادت‌ها فشار زیادی به آن‌ها نیز می‌آورد زیرا باید تمام آن خاطرات فاجعه بار را دوباره در ذهن‌های خسته خود بازیابی کنند و با بازجویی‌های فرسایشی و تکراری دادگاه، بارها درباره شهادت‌های خود پاسخ دهند تا دادگاه این شهادت‌ها را به رسمیت بشناسد. در دادگاهی که حمید نوری و وکلایش نیز در آنجا نشستند و همه چیز را می‌خواهند انکار کنند حتی وجود این انسان‌ها را به عنوان زندانی. دادگاهی که هدف اش فقط بررسی این است که حمید نوری در این جنایت دست داشته است یا نه. ما با تلاش‌های مان می‌توانیم این دادگاه را تبدیل به یک کمیسیون حقیقت یاب کنیم.

دوستان نکته بسیار مهم دیگر اینکه اغلب ما بین ۶۰ تا ۷۰ سال سن داریم و در این شرایط که بیماری جلوی خانه هر یک از ما کمین کرده است، می‌تواند بسیاری از این اطلاعات از ذهن‌های ما

پاک شود، بنابراین خواهشمندم این دادگاه را فرصتی بسیار مهم برای روشن شدن حقیقت بدانیم تا بتوانیم در طول این ۹ ماه اطلاعات، داده‌ها و ایرادهای کارمان را برطرف کنیم و در انتهای دادگاه حداقل بدانیم که دقیقاً چه تعداد از عزیزان مجاهد و کمونیست ما کشته شده‌اند و مشخصات همگی شان را به طور کامل و دقیق داشته باشیم.

من یک مثال از وضعیت خودم در این پرونده می‌زنم تا هشدار دهم که این اختلافات و بی‌اعتمادی‌ها چقدر می‌تواند آسیب‌زننده باشد. من جزو اولین خانواده‌هایی بودم که در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۹۸ (۱۰ دسامبر ۲۰۱۹) یک ماه پس از بازداشت حمید نوری، درخواست جمعی خانواده‌ها با این عنوان «ما خواهان تداوم بازداشت حمید نوری (عباسی) برای کشف حقیقت هستیم»^۱ و شکایت فردی خودم را برای یکی از دادستان‌های دادگاه استنکھلم فرستادم. بی‌تردید نامه جمعی ۳۹ نفر از خانواده‌ها که درخواستی برای تمدید بازداشت و محاکمه حمید نوری بود، نقش مهمی در ادامه بازداشت و محاکمه او داشته است، مانند بسیاری از درخواست‌هایی که دیگر شاهدان و شاکیان فرستاده‌اند. پس از ارسال شکایت فردی، از پلیس سوئد با من تماس گرفتند و دو مصاحبه با من کردند. یک مصاحبه به زبان انگلیسی و دست و پا شکسته و یک مصاحبه مفصل‌تر با مترجم که به فارسی صحبت کردم. من به پلیس سوئد گفتم که حتماً می‌خواهم به عنوان شاکی در دادگاه حضور یابم و چه زمانی باید به سوئد بیایم و گفتند که با من تماس می‌گیرند. چند نفر از خانواده‌ها نیز با من تماس گرفتند که چه باید بکنند و من تأکید کردم مهم است که هر کدام به صورت فردی نیز شکایت کنند. در طی این مدت نیز چندین نفر از دوستان و فعالان چپ با من تماس گرفتند تا با وکیلی که آن‌ها می‌شناسند تماس بگیرم و شکایت کنم و گفتم من قبلاً شکایت کرده‌ام و نیازی نیست. البته علت اینکه با هیچ‌کدام از وکلای معرفی شده آن‌ها تماس نگرفتم، چون شناختی از آن وکلانداشتم و می‌ترسیدم که به جای پرداختن به اصل موضوع احیاناً به بخشی از این یارکشی‌ها بدل شوم و چنین چیزی را به هیچ‌وجه نمی‌خواستم و از سویی منتظر تماس دادگاه بودم، ولی تماسی نگرفتند. مدتی موضوع را پیگیری نکردم چون هم از این اختلاف‌ها به شدت رنجیده خاطر بودم و هم فکر می‌کردم شاید دادگاه تنها افرادی را انتخاب می‌کند که حمید نوری را دیده باشند. تا اینکه به چند نفر از خانواده‌های چپ که وضعیت مشابه مرا داشتند اطلاع دادند که دادگاه تاریخ حضورشان در دادگاه را به عنوان شاکی اعلام کرده است. آن‌ها از طریق وکلای شان شکایت کرده بودند و وارد روند دادگاه شدند. آن‌ها به من گفتند چرا نام تو را اعلام نکرده‌اند و از من خواستند که از طریق وکیل آن‌ها موضوع را پیگیری کنم، ولی باز هم اطمینانی از استقلال این وکلانداشتم و این کار را نکردم. عاقبت نگران شدم که نکنند از پرونده حذف شوم و شکایتم در سال ۲۰۱۹ را برای هر سه وکیل پرونده که دادگاه معرفی کرده بود فرستادم و توضیح دادم که پلیس سوئد با من مصاحبه کرده و قرار بوده که تماس بگیرد، ولی تماس نگرفته‌اند و علت را جویا شدم. یوران مارشون بلافاصله به من پاسخ داد و گفت درخواست مرا برای دادستان

1 <https://www.akhbar-rooz.com/%D9%85%D8%A7-%D8%AE%D9%88%D8%A7%D9%87%D8%A7%D9%86-%D8%AA%D8%AF%D8%A7%D9%88%D9%85-%D8%A8%D8%A7%D8%B2%D8%AF%D8%A7%D8%B4%D8%AA-%D8%AD%D9%85%DB%8C%D8%AF-%D9%86%D9%88%D8%B1%DB%8C-%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%B3/>

می‌فرستد تا ایشان تصمیم‌گیری کنند. دادستان کارلسون مستقیم با من تماس گرفتند و گفتند که متأسفم که نمی‌توانند اظهارات مرا درباره دو برادرم در دادگاه داشته باشند چون پرونده در حال بسته شدن است. من به ایشان پاسخ دادم که من به تازگی شکایت نکرده‌ام و یک ماه پس از بازداشت حمید نوری شکایت ام را برای دادستان دیگر این پرونده فرستاده‌ام و پلیس نیز با من مصاحبه کرده است و پرونده من حتماً موجود است. در نهایت چندین بار من و دادستان با هم مکاتبه کردیم ولی بی‌فایده بود و دادستان کارلسون گفتند از برادران شما در این پرونده یاد می‌شود، ولی متأسفانه پرونده را بسته‌ایم. باز هم قانع نشدم و گفتم این حق من است و منصفانه نیست که فردی چون من که سال‌ها برای دادخواهی مبارزه کرده‌ام از این پرونده حذف شوم و درخواست تجدید نظر دادم و دادستان گفتند حالا که قانع نمی‌شوی پرونده را برای بررسی مجدد به دادستان ارشد عمومی می‌فرستم. کمی بعد نیز کیفرخواست را صادر کردند و اسم من به عنوان شاکی در آن نبود و دادستان ارشد نیز پاسخ منفی به درخواست تجدید نظر من دادند. باز هم ناامید نشدم و دوباره درخواست تجدید نظر خودم را فرستادم که چند روز قبل دوباره به من پاسخ دادند که درخواست تجدید نظر شما بررسی نمی‌شود، ولی باز هم می‌توانید پیگیری کنید. بهر حال بعید می‌دانم که مرا به عنوان شاکی وارد روند این دادگاه کنند، اصرار من برای بیان روایت‌هایم در دادگاه نیز تنها برای خاطر دلم نیست هرچند این را به شدت حق مسلم خودم می‌دانم و خیلی ناراحت هستم که در اروپا و در این دادگاه نیز حق ام نادیده گرفته شد و حذف شده‌ام، ولی اصرار من و بهتر است بگویم تعجب من بیشتر از این بابت بود که چرا فردی چون من که در ایران سال‌ها در کنار مادران و خانواده‌های خاوران و دیگر خانواده‌های دادخواه برای دادخواهی ایستاده و مبارزه کرده و گفته و نوشته و لحظه به لحظه دادخواهی را زندگی کرده و بارها برای این فعالیت‌ها مورد بازجویی و بازداشت و تهدیدهای مداوم حکومت قرار گرفته‌ام و عاقبت هم در سن ۶۰ سالگی با حکمی سنگین به اجبار تن به تبعید داده‌ام، از این پرونده حذف شده‌ام، در حالی که شاید حضور من می‌توانست کمکی باشد که این پرونده فارغ از این اختلاف‌ها و دسته‌بندی‌ها به شکل مستقل تری به پیش برود. با وجود این خودم را قانع کردم که بودن یا نبودن نام من به عنوان شاکی در این دادگاه اهمیت زیادی ندارد بخصوص که در این کیفرخواست ۱۷ بار از دو برادرم یاد شده است و زندانیانی در مورد آن‌ها شهادت می‌دهند و خوشحالم و از آن‌ها تشکر می‌کنم، ولی نکته مهم این است که من هر چه در توان دارم برای بهتر به نتیجه رسیدن این دادگاه و پیروز شدن آن و کشف حقیقت جنایت‌های حکومت بگذارم و این کار را با تمام وجود انجام دهم، همان‌طور که در گذشته انجام داده‌ام. قبلاً نیز بارها گفته‌ام که دادخواهی تنها شکایت کردن یا محاکمه جنایت‌کاران نیست و برای متحقق شدن اهداف جنبش دادخواهی راه بسیاری پیش رو داریم زیرا دادخواهی زوایای بسیاری دارد تا بتواند به نتیجه برسد. **در مورد این دادگاه نیز اگر درست و همدل علیه جنایت‌های حکومت عمل کنیم، می‌توانیم دستاوردهای قابل قبولی را از آن به دست بیاوریم، در غیر این صورت هیچ دادگاهی نمی‌تواند برای ما عدالت به ارمغان بیاورد زیرا حقیقت و عدالت را باید زندگی کنیم و با دستان خودمان بسازیم.**

من سعی کردم که تمام پرسش و پاسخ‌های مطرح شده در این ۴ جلسه دادگاه با ایرج مصداقی که برگرفته از فایل‌های صوتی دیده بان ایران است را بدون کم و کاست پیاده و ثبت کنم و امیدوارم چیزی را از قلم نیانداخته یا اشتباه ننوشته باشم، با وجود این به دلیل پرسش و پاسخ‌های بسیار و مشکلات فایل‌های صوتی که در برخی از روزها امکان تشخیص ابتدا و انتهای جلسه یا پرسش کننده میسر نبود، احتمال اشتباه در ثبت برخی اطلاعات نیز وجود دارد.

در اینجا از اعضای گروه دیده بان ایران نیز تشکر فراوان می‌کنم که با ضبط و پخش جلسات دادگاه این امکان را برای همگی ما فراهم کردند تا بتوانیم از روند دادگاه باخبر شویم و به نوعی در دادگاه محاکمه حمید نوری حضور یابیم.

سربلند و پیروز باشیم

منصوره بهکیش

۱۴ شهریور ۱۴۰۰ / ۵ سپتامبر ۲۰۲۱

جلسه ششم² دادگاه محاکمه حمید نوری با شهادت ایرج مصداقی

دوشنبه یکم شهریور ۱۴۰۰ برابر با ۲۳ اگوست ۲۰۲۱

به نظر می‌رسد که وکیل حمید نوری دارد صحبت می‌کند. او می‌گوید:

وکیل حمید نوری: مهدی اصلانی اینجا نام نمی‌برد از نگهبان، ولی می‌گوید نگهبان مرگ، حمید عباسی اصلاً اسم اش آورده نشده در این قسمت تو این مبحث. اما مهدی اصلانی اسم حمید عباسی را بعداً در کتابش فصل ۹ می‌آورد. آن موقع در مورد زمان توی اوین بعد از اعدام هاست. بعد از اینکه زندانیان را به اوین بردند، اون موقع اسم می‌آورد. اسم حمید عباسی را به عنوان شخصی که او می‌شناسد و می‌داند کی هست. او می‌گوید وقتی که ما کتاب مهدی اصلانی را خونديم متوجه اين شدیم که چی گفته در میهن تی وی. چیزی که قبلاً صحبت اش را کردیم جرم را نشان دادیم در کانال‌های تلویزیونی و به این ترجمه‌ها استناد کردیم بعد از این است. آنجا مهدی اصلانی تعریف می‌کند در میهن تی وی یعنی ۱۳ دسامبر ۲۰۱۹ یک ماه بعد از این است که موکل ما دستگیر شده است. او تعریف می‌کند درست در مورد همین اتفاق که اولین بار که اسم کمیته را شنیده و یک نفر در را باز کرد و گفت ده نفر باید بیایند پیش کمیته. ما علامت زدیم اینجا در این پاور پوینت اینهایی که در میهن تی وی گفته و ترجمه شده علامت گذاری کردیم. از آنجا شروع کنم از حمید نوری اصلاً کسی نمی‌شناخته حمید عباسی کمک می‌کرده و دست راست ناصران بوده دستیار دادستان یا دادیار. اولین بار من اسم کمیته را شنیدم از حمید عباسی بوده. این وقتی بود که توی اتاق بودیم و او در را باز کرد و گفت ده نفر بیایند پیش کمیته، این اولین بار بود که من حمید عباسی را دیدم. منظور من این است که اسم کمیته را اولین بار آنجا شنیدم. حالا مترجم نمی‌داند که این همان کمیته مرگ است یا کلمه کمیته استفاده شده است. بعد اولین کسی که در را باز کرده کسی بوده به نام حمید عباسی که دادیار بوده اولین بار آنجا شنیده. این خیلی اختلاف فاحشی است در مقایسه با چیزی که توی کتاب اش نوشته است. آنجا نوشته فقط یک نگهبان مرگ، اون جوری معرفی کرده، برای همین هم ما دوباره بر می‌گردیم به اعتراض قبلی مان که خیلی از این افرادی که از شون بازجویی شده بعد از دستگیری موکل ما اضافه کردند اسم حمید عباسی را در داستان‌های خودشان که قبلاً اصلاً نگفته بودند و در رابطه با این طبق برداشت ما کاملاً مشخص است. چون الان برداشت ما این است که اگر حمید عباسی همان کسی بوده که نگهبان مرگ بوده، محمد اصلانی (وکیل حمید نوری اسم مهدی اصلانی را چند بار به اشتباه محمد اصلانی می‌گوید) در کتابش می‌نویسد چون مهدی اصلانی بعد توی اوین آمده، قبل اش هم توضیح می‌دهد که چه کسانی روسای زندان گوهردشت هستند و اسم حمید عباسی را نیاورده. بنابراین این جواب‌های ماست در حال حاضر درباره این کتاب‌ها. حال می‌رویم کوتاه و مختصر درباره جواب به لیست‌هایی که استناد شده است به عنوان ادله اثبات. این لیست‌ها در مورد کسانی است که دادستان ادعا می‌کند که اعدام شدند. در گوهردشت در این مدت زمانی که این ارتکاب جرم رخ

² https://www.youtube.com/watch?v=h3y8s6iAf_0

داده که این کیس در مورد آنهاست. این‌ها در پیوست A و C هستند. دادستان خونده همه این لیست‌ها را و توضیحات خودشان را هم داده که نظر آن‌ها چیست. بعد یک سری اطلاعات دیگر هم مسقیم از کتاب‌هایی گرفته شده، مخصوصاً از کتاب ایرج مصداقی از کتاب The Massacre (قتل عام) که تا زمان‌های اعدام این اشخاص را نوشته. حالا در مورد این لیست‌ها چندین تا وجود دارد و ما سعی کردیم که این‌ها را جمع و جور کنیم. یک لیستی هست مال ایران تریونال ایران، بهش می‌گویند گوهردشت لیست از یکی به اسم دلجوآبادی، این کی هست ما که دقیقاً متوجه نشدیم این شخص کی هست این دلجوآبادی. بعد لیست کتاب سپاه است این هم کاملاً مشخص و واضح نیست برای ما چی هست و کیه. لیست محمود رویایی، لیست امنستی، لیست مجاهدین، لیست علی ذوالفقاری و لیست حسین فارسی و بعد باز هم هست متن‌های مختلف در کتاب‌های مختلف از جمله ایران تریونال و عبدالرحمان برومند. موضع ما در مقابل این لیست‌ها کوتاه و مختصر بگویم این است که خیلی معلوم نیست این لیست‌ها از کجا تهیه شده، اطلاعات را از کجا گرفته شده. بیشترش معلوم نیست که چه کسی نوشته این لیست‌ها را نوشته کی، چه وقتی، چه جوری این کار را انجام شده اصلاً طرز و روش نوشتن آن‌ها. همان طوری که در مقدمه گفتم که باز هم می‌گویم موضع حمید نوری این است که این اعدام‌ها هرگز رخ نداده است، اصلاً نشده، و با توجه به همه این‌ها و اینکه معلوم نیست این لیست‌ها را کی نوشته و چه جوری نوشته، نمی‌تونه هیچ چیزی را قبول کند این لیست‌ها مورد قبول اش باشد و هم چنین کتاب‌هایی که نوشته شده. اما قسمت‌هایی هست که نامشخص است و واضح نیست در این لیست‌ها و ضد و نقیض هم وجود دارد. حالا برای اینکه کمی کار شما را راحت بکنیم یکی را به عنوان مثال عنوان می‌کنیم برای اینکه متوجه بشوید. این اولین نفری است که دادستان ادعا کرد در تفهیم اتهام اش که این شخص اعدام شده هشتم مرداد، و این شخص منصور قهرمانی شماره A۵۲ در پیوست A. در پاور پوینت ما دو صفحه وجود دارد که همین را نشان می‌دهد، همین ادعای دادستان. دادستان می‌گوید از کتاب ایرج مصداقی این را آورده از کتاب The Massacre (قتل عام). ایرج مصداقی کتاب‌هایش را لیست نوشته روزهای مختلف چه کسانی. مثلاً نمونه‌اش اینجا یازده تا اسم نوشته شده که هشتم مرداد یازده نفر اعدام شدند. هشت نفر در پیوست A دادستان هستند. مثال‌های دیگری هم هست که ایرج لیست می‌نویسد. ۴۳ تا اسم پشت سر هم بدون اینکه توضیح بیشتری بدهد که کی، کجا و چه شکلی، این خودش این اطلاعات را کسب کرده که این افراد اعدام شدند. در هشت مرداد ادعا می‌شود که منصور قهرمانی اعدام شده طبق کتاب ایرج و طبق ادعای دادستان. حالا در مورد خود این شخص منصور قهرمانی یک توصیف‌هایی شده. ایرج می‌نویسد که ۸ مرداد یک نگهبان آمد و پرسید پدر منصور قهرمانی کیه؟ این سؤال بود که راه می‌انداخته آدم را «بوده» کلمه بوده را استفاده کرده فعل گذشته بود. حالا نگاه می‌کنیم تو چیزهایی که کتاب عبدالرحمان برومند نوشته آن هم همان داستان را توضیح می‌دهد ولی نگهبان می‌پرسد مسعود قهرمانی. اولاً طرز نوشتن فامیلی‌شان فرق دارد که ما زیاد اعتراضی در این باره نداریم زیرا اسم‌ها را که از فارسی به زبان دیگری می‌نویسد اینجوری می‌شود و دادستان توضیح داد و من قبول دارم و زیر سؤال نمی‌برد اما اسم

کوچک شون که اشتباه باشد نمی‌شود توضیح داد به این روش که بگوییم ترجمه اشتباه شده. نگاه کنیم تو لیست های مختلف می‌توانیم بعضی قسمت‌های مختلف را تأیید بکنیم. این لیستی که لیست گوهردشت می‌گویند از دلجو آبادی نوشته شده، تاریخ اش درست است ۳۰ ام جولای، طبق کتاب ایرج. این چیز عجیب و غریبی نیست چون این لیست در اصل بر مبنای کتاب‌های ایرج درست شده و در آن بخش سبز که علامت قرمز گذاشتیم نوشته شده از آنجا. حالا شخص مورد نظر توی لیست اسم کوچک اش منصور است نه مسعود. این شخص ۳۶ ساله بوده. محل اعدام طبق لیست مشخص نشده فقط نوشته کرج. یعنی آنجا یک زندان دیگر هم وجود داشته. دادستان خودش هم توضیح داد که فرق هست بین این زندان‌ها و چه فرق‌هایی هست. مقایسه کنیم این را با لیست تربونال ایران آنجا اسم کوچک این شخص را منصور نوشتند ولی ۳۳ ساله است و ۳۱ ام جولای اعدام شده. این نمی‌خورد به لیست آبادی و لیست ایرج. خوب با گفتن این‌ها ما می‌خواهیم بگوییم که تحقیقاتی که انجام شده در مورد این شخص که اسم کوچک اش مختلف نوشته شده، سن اش مختلف نوشته شده و تاریخ اعدام شده اش هم مختلف است و هم چنین توضیح کامل و خاص هم ندادند که کدام زندان فقط نوشتند کرج و این یک نوع مثال بود که ما مطرح کردیم، چونکه اولین کسی بود که دادستان معرفی کرد در قسمت تفهیم اتهام خودش و برداشت ما این است که خیلی قسمت‌ها هست که نا مشخص است نه یکی بلکه زیاد در مورد این افرادی که در لیست A تا C پیوستی که دادستان ارایه کرده، فعلاً یکی یکی نمی‌ریم همه را بگوییم چون خیلی زمان می‌برد، بلکه دوباره به این مساله اشاره خواهیم کرد وقتی که قسمت تکمیلی مون خواهد بود یا در طول جریان دادگاه بهر حال اشاره خواهیم کرد. اما الان دیگه بیشتر از این در این مورد چیزی نمی‌گوییم. ما دیگه گفتیم، مطرح کردیم به مرحله تفهیم اتهام خودمان. مرسی از شما.

رئیس دادگاه: حالا می‌خواهند ببینند که دادستان آیا صحبتی دارد این برداشتی‌هایی که کردند، ولی اون حقایقی که اینجا الان صحبت کردند این چیزهایی که هم توی باجه پلیس بوده و هم چیزهایی که هست آیا دادستان آن‌ها را زیر سؤال می‌برد یا درست است.

دادستان کارلسون: اکثرش را ما قبول داریم که چی نوشته، ولی یک قسمت‌هایی هست که ما می‌خواهیم در موردش صحبت بکنیم و این کار را خواهیم کرد، وقتی که با ایرج سؤال و جواب می‌کنیم این مسایل را مطرح می‌کنیم. چیزی هست چیزهایی که به نظر شما اشتباه بوده غلط بوده که بگویند. خیلی ممنون

رئیس دادگاه: اون چیزهایی که در مورد افرادی که با هاشون سؤال و جواب شده که وقتی که با آن‌ها صحبت می‌کرده این را دادستان یعنی قبول می‌کنه که چه‌جوری بوده این چیزی که الان صحبت اش را کردند که این‌ها به چه صورتی سؤال و جواب می‌کردند این‌ها را قبول می‌کند دادستان. این مهم است وقتی که شما بازجویی می‌کنید این مسایل را هم در نظر بگیرید چون چیزهایی که برای این دادگاه مهم است اینکه مطمئن بشیم که این چیزهایی که گفته می‌شه از طرف خود این کسانی بوده که ازشون سؤال و جواب شده و اینکه دادستان‌ها بتوانند نشان دهند که این چیزهایی که می‌گویند از کجا این‌ها را آورده اند، چون که این چیزهایی که می‌گویند باید

بگویند که این اطلاعات از کجا آمده. چیزی هست که خودشان دیدند، خودشان شنیدند، خودشان در آن ماجرا بودند که درحقیقت یا چیزهایی که ادعا می‌شود اتفاق افتاده این مهم است که آدم بداند این اطلاعات از کجا آمده. شما هستید که سؤال و جواب‌ها را مطرح می‌کنید و مطمئن بشید که این اطلاعات از کجا می‌آید.

رئیس دادگاه: ایرج مصداقی اولین کسی هست که می‌خواهیم با او سؤال و جواب کنیم. یکی دو روز هم برایش وقت گذاشتیم تا پنج شنبه عصر. الان می‌رویم برای استراحت تا ایرج مصداقی به جایی بنشیند که بتواند صدا و عکس اش را قشنگ داشته باشند یعنی فیلم اش را می‌گیرند. آن جاهایی که برای او در نظر گرفتند وکیل در اینجا نشسته که صدا را بتواند قشنگ ضبط کند. از طرفی می‌خواهیم که طرف دادستان بنشیند، برای اینکه بتوانیم صدا را خوب ضبط کنیم. حالا یک سری کارهای تکنیکی هست که باید انجام دهند و می‌رویم برای استراحت و بیست دقیقه به ۱۱ بر می‌گردیم.

رئیس دادگاه: حالا روی سختم با ایرج مصداقی است که قرار است دادستان از او سؤال بپرسد. این شامل زمانی هست از ۸۶ تا ۸۹ میلادی (۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷) در زندان گوهردشت که چه چیزهایی را دیدید و چه چیزهایی را احساس کردید و بعد هم در زندان اوین در مورد آن حرف می‌زنید. دلیل اینکه زندانی شده بودید چی بوده به اضافه اینکه این‌ها را بخواهیم به ثبت برسانیم و آن اطلاعاتی که در مورد این قتل عام بوده جمع آوری اطلاعات. حالا همه کسانی که در این سالن دادگاه نشسته‌اند قبلاً معرفی شدند و آیا احتیاجی هست که من یک بار دیگر این‌ها را برای شما معرفی کنم. حالا این صحبت‌هایی که با شما می‌شود تمام فیلم اش گرفته می‌شود، هم عکس هست و هم صدا. طرف راست شما دادستان‌ها نشسته‌اند و اکثر سؤال و جواب‌ها از طرف دادستان‌ها خواهد بود. و بعد از آن نوبت وکیل شاکی و وکلای دیگر هست که اگر بخواهند سؤال بپرسند و بعد از آن وکلای مدافع که آن‌ها هم سؤال و جواب خواهند کرد. اگر سؤال ندارید که در این صورت دوربین را روشن کنیم و دادستان شروع می‌کند. در حقیقت قبل از اینکه سؤال و جواب از طرف دادستان بخواهد شروع شود در حقیقت نوبت وکیل شاکی هست که نظریات ایرج مصداقی را بخواهد بیان کند. چیزی که می‌خواهم بگویم این است که اسم ایرج توی لیست که به اسم B هست وجود دارد توی اتهام شماره یک حال می‌خواستم بگویم که در حقیقت این قسمت سؤال و جواب نیست و این را بخواهند که هم‌زمان ترجمه شود. آقای مصداقی شما احتیاج به این دارید که یک گوشی بگذارید که وقتی وکیل شما صحبت می‌کند، فارسی‌اش را بشنوید. حالا یورن مارشون صحبت می‌کند.

یوران مارشون- وکیل ایرج مصداقی: آن کسانی که در این لیست B هستند، ۲۳ نفر بودند که این‌ها زنده ماندند در رابطه با گوهردشت. ۱۹۸۱ (۱۳۶۰)، وقتی ایرج ۲۱ سالش بوده در ایران زندانی می‌شود چون آن موقع از هواداران سازمان مجاهدین بوده. به خاطر این هواداری اش محکوم می‌شود و ۱۰ سال زندانی برایش می‌برند و سال ۱۹۹۱ (۱۳۷۰) از زندان آزاد می‌شود. این ۱۰ سالی که در زندان بوده زندان‌های مختلف بوده است، در قزل حصار، اوین و گوهردشت. در طول مدتی که صحبت اش هست در زندان گوهردشت بوده. ایرج قبل از اینکه دستگیر شود در

آمریکا درس می‌خوانده و در ۱۹۷۹ (۱۳۶۷) به ایران به تهران بر می‌گردد. همان‌طور که گفتم در سال ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) دستگیر می‌شود. او را اول به زندان اوین می‌برند و اولین باری که وارد زندان گوهردشت می‌شود پاییز ۱۹۸۱ (پاییز ۱۳۶۰) بوده، وقتی که ایرج را بار دوم به گوهردشت می‌برند پاییز ۱۹۸۶ (پاییز ۱۳۶۵) بوده که حمید نوری هم در زندان گوهردشت بوده. بعد از آن ایرج با حمید نوری چندین بار در تماس بوده از جمله در طول تاریخی که الان صحبت اش هست که خود ایرج در مورد صحبت خواهد کرد. پس از اعدام‌های دسته‌جمعی در زندان گوهردشت همه زندانیان را در بهار ۸۹ (بهار ۱۳۶۸)، از گوهردشت به زندان اوین می‌برند از جمله حمید نوری در آنجا کار می‌کرده و ایرج در مورد این تماس‌ها صحبت خواهد کرد که چه تماس‌هایی با حمید نوری داشته. من حرف‌هایی که ایرج می‌خواهد بگوید را صحبت نمی‌کنم جزئیات را نمی‌گویم، ولی چیزهایی که می‌خواهم اینجا بگویم این است که ایرج را به هیات مرگ می‌برند چند بار در طول آن تاریخی که الان صحبت اش هست، خودش صحبت‌هایی خواهد کرد که چه اتفاقی افتاده در طول این جلساتی که بوده وقتی که او را به آن کمیته می‌بردند فقط در عرض چند دقیقه ایرج قرار بوده که آینده‌اش مشخص شود، خودش می‌گوید که چه جوری تونسته که زنده بماند. ایرج را شش بار به کریدور مرگ می‌برند خودش صحبت می‌کند که چه چیزهایی آنجا احساس کرده چه چیزهایی آنجا بوده. حدس می‌زند دادستان سؤال می‌کند که از چه تاریخی بوده از کی تا کی بوده که اعدام‌های دسته‌جمعی بوده و اینکه اسمش حمید عباسی بوده کی بوده و اینکه حمید نوری توی گوهردشت چه کاره بوده و چه کار می‌کرده وقتی ایرج را به کمیته مرگ می‌بردند نقش حمید نوری چه بوده، و اینکه حمید نوری چه نقشی داشته در رابطه با زندانیانی که در گوهردشت اعدام شدند. همان‌طور که می‌بینید ایرج خیلی وقت صرف این کرده که کتاب بنویسد و تجربیات خودش را به ثبت برساند از تجربیاتی که این ۱۰ سال توی زندان‌های مختلف بوده و خودش صحبت خواهد کرد که چه کسانی بودند که می‌شناسد از لیست شماره A که اعدام شدند. ایرج همه آن ۲۲ نفر دیگر را می‌شناسد که خودش در مورد آن‌ها صحبت خواهد کرد که در طول این مدتی که صحبت اش هست در گوهردشت کجا بوده و اینکه ایرج در مورد لیست ۳ آن کسانی که فامیل‌های اعدامیان هستند از ایرج می‌خواهم که در مورد آن زجر سختی که کشیده بگوید، البته بخواهد این‌ها را بیان کند مشکل است ولی در هر حال وقتی صحبت از اینکه چه عواقبی داشته از نظر جسمی و روحی، چه زجری که کشیده در موردش صحبت کند.

رئیس دادگاه: در این مورد کسی دیگه چیزی نمی‌خواهد اضافه کند؟ خوب پس الان فیلم شروع می‌شود که صحبت‌های ایرج مصداقی ضبط شود.

دادستان کارلسون: می‌دانید که اسم من کریستا کارلسون هندروف هست و من هستم که بیشتر از شما سؤال خواهم کرد. پلیس سوئد با شما صحبت کرده است. من مطمئن هستم که در رابطه با این بازجویی‌هایی که پلیس کرده که این خیلی مهم است که وقتی شما دارید راجع به این چیزهایی که می‌خواهید صحبت بکنید خیلی واضح و روشن باید مساله را مطرح کنید که چه قسمت‌هایی اش هست که خود شما دیدید و شنیدید و چه قسمت‌هایی هست دیگران آمدند و برای

شما تعریف کردند. ببینید این خیلی مهم است که در طول این روزهایی که با شما سؤال و جواب می‌شود شما بتوانید این مساله را مشخص کنید که چه چیزهایی هست که خود شما تجربیات خود شما هست و دیدید و چه چیزهایی هست که دیگران برای شما گفتند این باید کاملاً مشخص شود. در این مورد سؤال و چیزی از من دارید؟ این مساله مال خیلی قبل است یعنی مال بیش از سی سال پیش است و این را ما متوجه هستیم که آدم همه چیز را نمی‌تواند به یاد بیاورد حالا این خیلی مهم است که اگر چیزی هست که شما مطمئن نیستید در موردش این را بگویید. ببینید نه اینکه بخواهید یک چیزی را مثلاً از خودتان در بیاورید و بگویید، بلکه آن چیزی که یادتان می‌آید آن چیزی که می‌دانید را در موردش صحبت بکنید. حالا من بگویم که این سؤال و جواب‌ها از شما را به این صورت انجام می‌دهیم. یک مقدار به اصطلاح از سوابق که شما کی هستید و چه شخصیتی هستید چه آدمی هستید و قبل از این چی کار می‌کردید. بعد سؤالات عمومی راجع به زندان‌های مختلف را می‌پرسیم. آن وقت بعد از آن وقتی که داریم نزدیک می‌شویم به زمانی که جرم اتفاق افتاده آن موقع من می‌خواهم که شما اول صحبت‌های خودتان را بگویید که چه چیزهایی را شما آنجا دیدید و بعد این چیزهایی که شما گفتید را من یک‌خورده به عقب بر می‌گردم و در مورد این چیزهایی که گفتید از شما سؤال می‌پرسم. سؤالی دارید؟

دادستان کارلسون: من می‌خواهم یک سری چیزهای عمومی بپرسم قبل از اینکه این جریان بوده خیلی مهم است که شما گوش بدهید و ببینید که سؤال من چی هست و به سؤال من جواب دهید. وکیل شما یک مقدار در مورد شما صحبت کرد کی شما را در ایران گرفتند و چرا گرفتند ولی من می‌خواهم که خودتان الان این مساله را بگویید که کی و چرا شما را گرفتند.

ایرج مصداقی: من در سال ۱۳۶۰ در تهران دستگیر شدم در ارتباط با سازمان مجاهدین خلق دستگیر شدم. در شعبه یک بازجویی اوین آنجا بازجویی شدم. در آنجا مورد شکنجه واقع شدم. در مهرماه ۱۳۶۱ به دادگاه برده شدم. فقط من و حاکم شرع بودیم. من وکیل نداشتم و نمی‌دونستم که کیفرخواستم چیست اما من خیلی خوش شانس بودم چون توی دادگاه چشم بدم را برداشتم و تونستم حاکم شرع را ببینم. من باز خوش شانس بودم که دادگاه من حدود بیست دقیقه طول کشید، بقیه در چند دقیقه گاه در سه چهار دقیقه دادگاه شان طول می‌کشید. بعد از دادگاه به زندان گوهردشت منتقل شدم.

دادستان کارلسون: حالا یک مقدار صبر کنید شما را به چی محکوم کردند؟

ایرج مصداقی: ۱۰ سال زندان قطعی

دادستان کارلسون: جرم تان چی بود؟

ایرج مصداقی: هواداری از سازمان مجاهدین، شرکت در تظاهرات‌های قانونی و فعالیت تبلیغاتی به نفع سازمان. هم چنین ارتباط با سازمان مجاهدین بعد از خرداد ۱۳۶۰

دادستان کارلسون: شما حکم تان را دیدید، حکمی که برای تان صادر شد؟

ایرج مصداقی: بله و دارم.

دادستان کارلسون: این درست است که سال ۱۳۶۲ اولین بار شما را به گوهردشت می‌برند؟

ایرج مصداقی: ۲۴ مهرماه ۱۳۶۱
دادستان کارلسون: آن موقع شما را گوهردشت می برند؟
ایرج مصداقی: بله
دادستان کارلسون: اولین باری که شما را آنجا می برند چه مدت آنجا بودید؟
ایرج مصداقی: تا شب اول دی ماه ۱۳۶۲
دادستان کارلسون: بعد شما را کجا می برند؟
ایرج مصداقی: به زندان قزل حصار منتقل شدم
دادستان کارلسون: چه مدت آنجا بودید؟
ایرج مصداقی: تقریباً دو ماه و چند روز
دادستان کارلسون: بعد چی شد؟
ایرج مصداقی: من را دوباره به اوین بردند. در اوین دوباره من بازجویی شدم و دوباره من شکنجه شدم.
دادستان کارلسون: بعدش چی شد؟
ایرج مصداقی: دوباره به زندان قزل حصار منتقل شدم.
دادستان کارلسون: از نظر زمانی صحبت کی هست؟
ایرج مصداقی: در اسفند ۱۳۶۲
دادستان کارلسون: دفعه دوم که قزل حصار می روید چه مدت آنجا بودید؟
ایرج مصداقی: تا آبان ۱۳۶۵
دادستان کارلسون: بعد چی شد؟
ایرج مصداقی: بعد به زندان گوهردشت منتقل شدم.
دادستان کارلسون: آن وقت این بار چه مدت در زندان گوهردشت بودید؟
ایرج مصداقی: تا ۲۹ بهمن ۱۳۶۷ من در زندان گوهردشت بودم.
دادستان کارلسون: بعد از آن کجا شما را بردند؟
ایرج مصداقی: به زندان اوین منتقل شدم.
دادستان کارلسون: چه مدت آنجا بودید؟
ایرج مصداقی: تا زمانی آزادی ام تا آخر می ۱۹۹۱ (آخر اردیبهشت ۱۳۷۰)
دادستان کارلسون: شما در سوئد زندگی می کنید؟ کی به سوئد آمدید؟
ایرج مصداقی: بله، در اکتبر ۱۹۹۴ (مهر ۱۳۷۳)
دادستان کارلسون: آخرین باری که ایران بودید کی بود؟
ایرج مصداقی: در تیرماه ۱۳۷۳ (جولای ۱۹۹۴)
دادستان کارلسون: شما از وقتی که به سوئد آمدید دیگر ایران نبودید؟
ایرج مصداقی: خیر نبودم.
دادستان کارلسون: دلیل اینکه شما بعد از آن ایران نبودید چی بود؟

ایرج مصداقی: من ایران را همراه همسر و فرزند ۲۵ روزه ام بطور غیر قانونی ترک کردم. ما از طریق کوه از ایران فرار کردیم. به من قبل از آزادی گفته شده بود در دادیاری اوین که اگر تو را در یکی از شهرهای مرزی ایران دستگیر کنیم تو را اعدام می کنیم. گفته بودند اگر دوباره فعالیت سیاسی کنی و دستگیر شوی تو را اعدام می کنیم و قبل از اینکه به شهر مرزی بروی اول یک قبر در بهشت زهرا برای خودت بخر.

دادستان کارلسون: شما هنوز فامیل در ایران دارید؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: احتیاج نیست که اسمی از آن ها بگویید ولی می خواهم ببینم که قرابت **ایرج مصداقی:** نزدیک با شما دارند؟ چه قرابتی دارند؟

ایرج مصداقی: بله مادر و برادرم

دادستان کارلسون: این چیزی که وکیل شما گفت که تمام کسانی که در لیست B هستند، شما آن ها را می شناختید.

ایرج مصداقی: بله، من همه آن ها را می شناختم

دادستان کارلسون: این افرادی که اسامی شان را من خواندم که جزو شاکیان یا شاهدان بودند با کدام آن ها شما در حال حاضر در تماس هستید؟

ایرج مصداقی: با همه در تماس نیستم

دادستان کارلسون: این را متوجه هستم، سؤال من این هست این افرادی که قرار است در دادگاه باشند شاکی باشند یا شاهد، با کدام یک از آن ها در تماس هستید؟

ایرج مصداقی: می خواهید اسم شان را بگویم؟

دادستان کارلسون: بله

ایرج مصداقی: من با حمید اشتری، مختار شلالوند، مهدی اصلانی، حسین ملکی، مهدی اسحاقی، منوچهر اسحاقی، محسن اسحاقی، همایون کاویانی، فریدون نجفی آریا، مسعود اشرف سمنانی، سیامک نادری، مهدی برجسته گمرودی.

دادستان کارلسون: وقتی می گوید با آن ها تماس دارید چه نوعی تماسی با آن ها دارید؟

ایرج مصداقی: من در زندان با این ها بودم برای سال های طولانی، بعد از زندان آن ها را می دیدم، وقتی به خارج از کشور آمدم باز با آن ها در تماس بودم. به علت اینکه ما زندانی بودیم و من زندانی بودم، من هنوز توی زندان زندگی می کنم و هنوز آنجا را احساس می کنم. به همین دلیل با دوستان زندان ام ارتباط دارم.

دادستان کارلسون: حالا این ها را بعداً شاید باز هم در موردش صحبت کنیم. ولی مرتبه دوم که شما به گوهردشت می برند سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) است. چرا آن موقع شما را به زندان گوهردشت می برند؟

ایرج مصداقی: زندان قزل حصار را می خواستند خالی کنند. ما آخرین دسته ای بودیم که زندان را ترک کردیم.

دادستان کارلسون: زندان را که خالی کردند یعنی بالکل دیگر هیچ زندانی در آنجا نبود؟ به چه صورتی بود؟

ایرج مصداقی: آنجا را به زندانیان عادی اختصاص دادند، قبلاً آنجا زندانیان سیاسی بودند.

دادستان کارلسون: می‌خواستیم بنیم درست حرف شما را متوجه شدم، یعنی سال ۱۹۸۶ تمام زندانیان سیاسی را از قزل حصار بردند بیرون و آنجا را گذاشتند برای زندانیان عادی؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: وقتی شما از قزل حصار به گوهردشت می‌روید، آیا شرایط گوهردشت مثل قزل حصار بوده یا اینکه تفاوتی می‌کرده؟

ایرج مصداقی: زندان گوهردشت و زندان قزل حصار تفاوت زیادی داشتند

دادستان کارلسون: چه جوری یعنی به چه صورتی؟

ایرج مصداقی: من حتی نقشه‌های این دو زندان را به طور کامل در کتابم کشیدم و مطمئن هستم که نقشه‌هایم دقیق است. زندان قزل حصار دارای اتاق‌های بزرگی بود. زندان قزل حصار از سه واحد سه زندان تشکیل شده بود. ۲ تا از این زندان‌ها مخصوص زندانیان سیاسی بود و یکی از آن زندان‌ها متعلق به زندانیان عادی بود.

دادستان کارلسون: منظورم بیشتر این بود که به عنوان زندانی چه فرقی‌هایی با هم داشت؟ منظورم این نبود که از نظر ساختمانی چه فرقی‌هایی با هم داشت. یک زندانی سیاسی برایش چه فرقی می‌کرد که در زندان گوهردشت باشد یا در زندان قزل حصار

ایرج مصداقی: در زندان گوهردشت چون تعداد زندانیان در یک بند کمتر بودند، راحت‌تر می‌توانستند سرکوب کنند.

دادستان کارلسون: منظورتان چیست که سرکوب می‌کردند؟

ایرج مصداقی: وقتی می‌خواستند محدودیتی اعمال بکنند، وقتی تعداد زندانیان کمتر هست راحت‌تر می‌توانند این کار را بکنند. وقتی می‌خواهند حمله کنند و بزنند یا شکنجه کنند، وقتی تعداد زندانیان کمتر است راحت‌تر می‌توانند. در زندان گوهردشت توی بندها بین ۸۰ نفر تا ۱۰۰ نفر بودند. فقط سه تا بند بود که تعداد زندانیان بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر بودند. ولی در زندان قزل حصار تعداد زندانیان توی بندهای بزرگ بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر بودند. تنبیه ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر خیلی سخت‌تر است تا تنبیه ۸۰ تا ۱۰۰ نفر.

دادستان کارلسون: فرق دیگری هم شما احساس کردید وقتی به گوهردشت آمدید؟

ایرج مصداقی: وقتی که وارد گوهردشت شدیم، بخصوص از سال بعد یعنی از سال ۱۳۶۶ شرایط در زندان گوهردشت سخت‌تر شد.

دادستان کارلسون: چرا؟

ایرج مصداقی: دلیل آن فکر می‌کنم فعالیت‌های سیاسی یا فعالیت‌های نظامی مجاهدین بود. مجاهدین به تازگی به عراق منتقل شده بودند و در آنجا ارتش آزادی بخش تشکیل شده بود و به همین دلیل آن‌ها ما را تحت فشار بسیار بیشتری قرار می‌دادند.

دادستان کارلسون: چه نوع فشاری؟

ایرج مصداقی: برای مثال ورزش جمعی، نرمش جمعی ممنوع شد.

دادستان کارلسون: متوجه نشدم دوباره بگویید.

ایرج مصداقی: وقتی ما را هواخوری می‌بردند، به خاطر اینکه حرکت نداشتیم در زندان نرمش می‌کردیم حرکات دست و پا اینکه با هم می‌دویدیم و می‌گفتند این کار ممنوع است، ولی ما انجام می‌دادیم.

دادستان کارلسون: بعد چی شد؟

ایرج مصداقی: هر بار که به حیاط می‌رفتیم بعد که شروع به نرمش می‌کردیم، پاسدارها حمله می‌کردند. آن‌ها یک تونل تشکیل می‌دادند، دو طرف می‌ایستادند با کابل و آن وقت ما را می‌زدند با مشت با لگد و هر چی دم دست شان بود. ما را به یک اتاقی می‌بردند که پنجره نداشت و زیر در را هم یک پتو می‌گذاشتند که هوا رد و بدل نشود بعد از چند دقیقه دیگر ما نمی‌توانستیم تنفس کنیم، هوا نیود هوا سنگین بود. ما ساعت‌ها آنجا می‌ماندیم، گاه بیش از هفت و هشت ساعت بعضی‌ها حال شان خراب می‌شد و بیهوشی به آن‌ها دست می‌داد. بعد ما را از یک تونل دوباره می‌آوردند و بعد دوباره می‌زدند. **من برای اولین بار آنجا بود که حمید نوری را دیدم. این کار زیر نظر ناصریان دادیار زندان و معاون او حمید نوری و لشگری به عنوان معاون امنیتی زندان انجام می‌شد.**

دادستان کارلسون: اینکه داری تعریف می‌کنی کی بود؟

ایرج مصداقی: در تابستان سال ۱۳۶۶. این کار چندین بار اتفاق افتاد تا هواخوری ما را قطع کردند.

دادستان کارلسون: وقتی می‌گویی این کار چندین بار تکرار شد برای شخص خودت یا کلی بود؟

ایرج مصداقی: برای شخص خود من هم بود.

دادستان کارلسون: خود تو را چند بار توی این اتاق بردند که نفس نمی‌تونستید بکشید؟

ایرج مصداقی: من را دو بار بردند.

دادستان کارلسون: تو گفתי در یکی از این دفعه‌ها که تو را بردند برای اولین بار

حمید نوری را دیدی؟

ایرج مصداقی: بله.

دادستان کارلسون: تعریف کن چیزی که یادت می‌آید از آن برخورد اول. چی دیدی، چی شنیدی، چی کار کردی؟

ایرج مصداقی: پاسدارها با دستور ناصریان که دادیار زندان و حمید عباسی که معاون اش بود و مقام حقوقی توی زندان داشتند و نماینده دادستان بودند به ما حمله می‌کردند.

دادستان کارلسون: از کجا می‌دونی؟

ایرج مصداقی: برای اینکه می‌دیدیم، آنجا حضور داشتیم.

دادستان کارلسون: آنجا بودند ولی چه چیزی باعث می‌شود که تو برداشت ات این باشد که دستور دارند می‌دهند؟

ایرج مصداقی: می‌دیدیم، می‌گفت، می‌دیدیم و می‌شنیدیم.

دادستان کارلسون: گفتم اون گفت، چی گفت؟

ایرج مصداقی: ناصران دستور زدن می‌داد. لغات بدی هم به کار می‌برد.

دادستان کارلسون: تو گفتم دستور از طرف حمید نوری هم گفته شد. یادت می‌آید حمید نوری آن موقع چی گفت؟ دستور چی داد؟

ایرج مصداقی: وقتی که حمله می‌کردند ناصران دستور حمله می‌داد و حمید نوری با او همراهی می‌کرد.

دادستان کارلسون: منظورت چیه همراهی می‌کرد؟

ایرج مصداقی: او هم ادامه می‌داد، همان چیزهایی که ناصران می‌گفت او هم ادامه می‌داد.

دادستان کارلسون: منظورت ادامه می‌داد یعنی چی؟

ایرج مصداقی: یعنی می‌گفتند ما شما را می‌زنیم تا سر حد مرگ می‌زنیم تا آدم بشید.

دادستان کارلسون: این را کی می‌گفت؟

ایرج مصداقی: ناصران و حمید عباسی

دادستان کارلسون: تو اسامی آدم‌های مختلفی را آوردی که آنجا کار می‌کردند، وقتی که وارد گوهردشت شدی چه کسانی جزو هیات روسای گوهردشت بودند؟

ایرج مصداقی: آن موقع **داوود لشگری ریاست در واقع سرپرستی زندان را داشت.**

او معاون امنیتی بود، ولی نقش مهمی در زندان داشت. اما رئیس زندان سید حسین

مرتضوی زنجانی بود، من عکس او را پیدا کردم، عکس او جایی نبود. من توی خیابون وقتی که

داشت تبلیغات انتخاباتی می‌کرد پیدا کردم. او لباس شخصی بود در زندان، اما در بیرون از زندان و

در همان عکسی که من منتشر کردم با لباس روحانیت است.

دادستان کارلسون: راجع به کی داری صحبت می‌کنی؟

ایرج مصداقی: سید حسین مرتضوی زنجانی، رئیس زندان گوهردشت وقتی من به

اونجا منتقل شدم، لازم است اسامی دیگری را هم بگویم؟

دادستان کارلسون: بله بفرما.

ایرج مصداقی: مجید تبریزی او مدیر داخلی زندان بود، خیلی زود به زندان اوین

منتقل شد. محمود فامیلی اش را نمی‌دانستم، او افسر زندان بود. خاکی مسئول

سالن ملاقات بود. عرب یک دادیار دیگر بود.

دادستان کارلسون: کس دیگری که مقام بالا دارد، مقام ریاست و رهبری؟

ایرج مصداقی: مسئولان مهم این‌ها هستند. افسر نگهبان را چند نفر می‌توانم نام ببرم که در

کشتار هم دست داشتند. **فرج یکی از آن‌ها بود.** من از سال ۶۱ او را می‌شناختم. بعداً افسر

نگهبان زندان شد. پاسدارهای زیادی را هم می‌شناختم، بسیاری از نگهبان ها را می‌شناختم، ما با آنها زندگی می‌کردیم، آنها را هر روز می‌دیدیم.

دادستان کارلسون: وقتی می‌گویی پاسدار منظورت چیست؟

ایرج مصداقی: نگهبانان زندان

دادستان کارلسون: خوب این هیات مسئولین شان تغییراتی در آنها پیدا شد از وقتی که تو به آنجا آمدی؟

ایرج مصداقی: از اواخر سال ۶۶ دیگر سید حسین مرتضوی را ما در گوهردشت ندیدیم، او رئیس زندان اوین شده بود. ناصریان نقش مهم‌تری پیدا کرد. او سرپرست زندان هم بود و هر دو پست را داشت. هم سرپرست زندان بود و هم دادیار ناظر زندان بود. به همین دلیل نقش حمید نوری به عنوان معاون ناصریان بسیار مهم‌تر شد.

دادستان کارلسون: چه جوری، از چه لحاظ؟

ایرج مصداقی: برای اینکه او معاون ناصریان بود و ناصریان هم سرپرست زندان بود و مدیریت زندان را داشت و هم دادیار زندان بود. این‌ها دو پست متفاوت است، اما هر دو را ناصریان با هم داشت. به همین دلیل معاون او نقش مهم‌تری پیدا کرد. این چیزی نیست که الان بگویم، در کتابم نوشتم. من نمی‌دانستم یک روزی اینجا می‌آییم و قرار است به شما بگویم.

وقتی که تو سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) به گوهردشت می‌آیی، ناصریان و حمید نوری آنجا هستند یا بعداً می‌آیند؟

ایرج مصداقی: ناصریان با ما از قزل حصار به گوهردشت آمدند. وقتی که ناصریان در قزل حصار بود، آنجا حمید عباسی با او نبود و در ماه‌های اولی که ما به گوهردشت آمدیم، من حمید عباسی را ندیدم. من مسیول بند بودم و نماینده زندانیان و با ناصریان بارها برخورد داشتم. احياناً اگر حمید نوری بود، من می‌دیدمش. برای همین گفتم در سال ۱۳۶۶ برای اولین بار او را دیدم. این دیده‌های من است. شاید او بوده X ولی من ندیدمش، من آنچه که دیدم را گفتم.

دادستان کارلسون: خیلی خوب است، کار درستی می‌کنی. یک کم راجع به ناصریان صحبت کنیم. گفتم که او در قزل حصار بوده است. آنجا هم چندین بار دیده بودیش؟

ایرج مصداقی: بله، من آنجا هم مسئول بیند بودم و نماینده زندانیان و ناصریان به بند ما می‌آمد و در گوهردشت هم به بند ما می‌آمد و همه زندانیان او را می‌دیدند. دادیار در زندان بیشترین برخورد را با زندانیان دارد و همه چیز به او ختم می‌شود به لحاظ حقوقی، به همین دلیل است که همه ناصریان و یا حمید نوری را می‌شناسند. شما برای ملاقات حضوری با خانواده حتماً باید دادیار اجازه دهد، برای آزادی از زندان حتی اگر حکم تان تمام شده باشد باید دادیار اجازه دهد، دادیار است که تصمیم می‌گیرد شما چطوری باید از زندان آزاد شوید، حتی بعد از پایان حکم زندان. شرایطی که تعیین می‌کردند دادیار تعیین می‌کرد، بایستی به طور کتبی انزجارنامه بنویسی و سازمان تان را محکوم کنید.

دادستان کارلسون: راجع به چه چیزی حرف می‌زنی؟ کی؟ چه زمانی؟

ایرج مصداقی: موقعی که می‌خواهی آزاد می‌شوی. هم چنین بایستی تأیید بکنی در برابر دوربین یا تماشاچیان بایستی سازمان خودتان یا عقاید خودتان را محکوم کنید. دادیار تصمیم می‌گیرد و بعد شما با وثیقه یا ضمانت دو نفر آزاد می‌شوید وثیقه ملکی، میزان وثیقه را مبلغ اش را دادیار تعیین می‌کند. گاه همه این‌ها را بایستی با هم انجام دهی. آن دو نفر که ضامن می‌شوند، ضمانت می‌کنند. اگر شما را خواستند آن‌ها باید شما را بیاورند و تحویل دهند، اگر نه خودشان زندانی می‌شوند. وقتی می‌خواستند شما را در زندان تنبیه کنند، دادیار بایستی امضا می‌کرد و شما را به انفرادی می‌فرستاد و میزان مدتی که باید در انفرادی باشید را دادیار تعیین می‌کرد.

دادستان کارلسون: وقتی می‌گویی مجازات، چه مجازاتی یا تنبیه؟

ایرج مصداقی: شما می‌رفتید سلول انفرادی البته همیشه با تنبیه و کتک و ملاقات قطع می‌شد و زمانش بستگی داشت به تصمیم دادیار.

دادستان کارلسون: از کجا می‌دانی که این‌ها را دادیار تصمیم می‌گرفت؟

ایرج مصداقی: من در سال ۶۶ و ۶۷ در گوهردشت سه بار انفرادی شدم.

دادستان کارلسون: خوب از کجا می‌دانی که دادیار تصمیم می‌گرفت که تو به آنجا بروی؟

ایرج مصداقی: یک بار دادیار ما را زدند، به شدت با کابل و چوب و مشت و لگد زدند و دادیار همان جا گفت که این‌ها را به انفرادی ببرید. البته آن بار حمید نوری این تصمیم را نگرفت، عرب تصمیم گرفت. اما حمید نوری و ناصرین در جریان بودند.

دادستان کارلسون: از کجا می‌دانی؟ من سؤال این است.

ایرج مصداقی: یکی از سؤال‌هایی که در دوران کشتار ۶۷ می‌کردند این بود که در عید قربان کجا بودی؟ عید قربان یک عید مذهبی ایرانیان و مسلمان است و به حج می‌روند. ناصرین و حمید نوری می‌دانستند که تعدادی آن روز در بند نبودند و می‌دانستند که آن‌ها انفرادی بودند و آن‌ها هر کسی را که فهمیدند جزو کسانی بودند که تو انفرادی بودند، آن‌ها را می‌کشتند. من یکی از کسانی بودم که جان به در بردم.

وقت ناهار، جلسه برای صرف ناهار قطع شد و یک ساعت و نیم تنفس دادند.

جلسه بعداز ظهر دوشنبه یکم شهریور ۱۴۰۰ / ۲۳ اگوست ۲۰۲۱

رئیس دادگاه: حالا می‌خواهند ببینند که این سؤال و جواب هم‌زمان ترجمه شود یعنی از سوئدی به فارسی هم ترجمه شود و از فارسی به سوئدی ترجمه شود که گفتیم همه را می‌خواهیم ترجمه کنیم که در حقیقت می‌گویند که سؤال‌ها را بتوانید هم‌زمان ترجمه کنیم. اگر نظر مترجم‌ها این باشد که نه این خوب کار نمی‌کند پس هیچ چیز آن هم‌زمان نباشد.

مترجم: در هر حال چون این مساله بیان شد که رئیس دادگاه هم خواستند که این مساله را در میان بگذارند چون ما می‌گوییم هم‌زمان ترجمه نمی‌کنیم به همان صورت قبل از ظهر ادامه خواهیم داد و دادستان ادامه می‌دهد.

دادستان کارلسون: قبل از اینکه برای ناهار برویم آن موقع صحبت دادیارها بود و اینکه شما می‌گفتید که این دادیارها هستند که مجازات یا تنبیه را در زندان تعیین می‌کنند. بعد من از شما سؤال کردم این را شما از کجا می‌دانید؟ شما شروع کردید راجع به یکی از این اعیاد صحبت کردید عید یعنی در حقیقت این جواب شما بود به این سؤال که شما از کجا می‌دانید که این‌ها هستند که مجازات را تعیین می‌کنند حالا می‌توانید قبل از اینکه ادامه دهید از نظر زمانی بگویید که حدوداً کی بوده این عید و این اتفاقاتی که آن روز اتفاق افتاده؟

ایرج مصداقی: این عید سوم مرداد ۱۳۶۷ بود، من در آن زمان در انفرادی به سر می‌بردم.

دادستان کارلسون: عید چی می‌گویید؟

ایرج مصداقی: عید قربان

دادستان کارلسون: حالا خلاصه بگویید آن روز چه جوری می‌شود و چه اتفاقی می‌افتد که شما متوجه می‌شوید که این دادیار هست که تصمیم می‌گیرد؟

ایرج مصداقی: من قبل از آن هم می‌دانستم برای اینکه سال ۶۶ عید قدیر هم که آن هم یک عید مذهبی است، من را به سلول انفرادی منتقل کردند، برای اینکه آن روز برای عید ما یک کیک درست کرده بودیم و می‌خواستیم عید را جشن بگیریم. از نظر آن‌ها ممنوع بود. من را با کتک به سلول انفرادی بردند. آنجا من پرسیدم من را که تو انفرادی کردند پرسیدم من چند وقت اینجا می‌مانم؟ گفتند بایستی ناصرین یا حمید عباسی دادیار تصمیم بگیرد.

دادستان کارلسون: این مال سال ۶۶ است؟

ایرج مصداقی: بله و در سال ۶۵ باز هم یک شب پاسدار من را با کتک از بند بردند بیرون و بعد بیرون من را به شدت زدند. من مریض بودم و تب داشتم. بعد من را که بیهوش شدم به بهداری بردند و متوجه نشده بودم. در بهداری خود پاسدارها یک آمپولی را زیر پوستم زدند و نمی‌دانم چی بود. از دردش فریاد زدم و چشمم ام را باز کردم و آن‌ها داشتند می‌خندیدند بعد من را بیرون آوردند و مدیر زندان مجید تبریزی. او آمد و برایش توضیح دادند که چه اتفاقی افتاده و او گفت که مرا به بند ببرند تا دادیار بیاید و خودش تصمیم بگیرد. من مطمئن هستم که دادیار در این زمینه‌ها تصمیم می‌گیرد.

دادستان کارلسون: این مساله مال سال ۶۷ است که شما درباره‌اش شروع کردید صحبت کردن؟

ایرج مصداقی: در سال ۶۷ در خرداد ماه، داوود لشگری آمد. تعدادی را از بند بیرون برد، از جمله من. همه ما با چشم‌بند بودیم. ما را به یک اتاقی بردند، مثل یک سالن بود. من اولین نفر بودم چشم‌بندم را گفتند بردار و من از دور دیدم یک نفر پشت دوربین نشسته است، یعنی دوربین روی یک نفر است. او سرش پایین بود و من قیافه اش را ندیدم یا دوربین جلوی صورت اش بود. او

دوست من بود، ولی آن موقع نشناختم اش چون خیلی هیجان زده بود و فکر کنم دوربین هم جلوی صورت اش هم بود. می‌خواستند او را مجبور کنند که یک انزجار نامه بخواند. من گفتم نمی‌خواهم اینجا بنشینم و این صحنه را ببینم آن‌ها من را بیرون بردند و تونل درست کردند و تا توانستند زدند. لشگری آنجا بود و عرب دادیار زندان آنجا بود، ولی حمید نوری نبود. اما آنجا به شدت ما را زدند. با کابل می‌زدند با چون می‌زدند با مشت و لگد می‌زدند. بعد عرب که دادیار بود او دستور داد که ما را به سلول انفرادی ببرند و او بود که دستور داد که ملاقات مان هم قطع شود. من مطمئن هستم که دادیار تصمیم می‌گیرد.

دادستان کارلسون: چه چیزی باعث می‌شود که بخواهید این اطمینان را داشته باشید که به این صورت بوده؟

ایرج مصداقی: خودش در حضور ما دستور داد عرب.

دادستان کارلسون: شما صحبتی که دارید می‌کنید راجع به این تونل و این جور چیزها، این طوری که من متوجه می‌شوم چند نفر بودید، فقط شما نبودید. درست متوجه شدم؟

ایرج مصداقی: بله، ما ۸ نفر بودیم من همه را به اسم می‌شناسم.

دادستان کارلسون: کی‌ها بودند؟

ایرج مصداقی: شهریار فیضی بود، علیرضا سپاسی، اکبر صمدی، مجتبی اخگر بایستی فکر کنم ولی اسم همه‌شان در کتاب ام هست.

دادستان کارلسون: ولی در حال حاضر این اسم‌ها هست که شما یادتان می‌آید؟

ایرج مصداقی: باید فکر کنم. فرامرز جمشیدی

دادستان کارلسون: من می‌خواهم یک مقدار به عقب برگردیم چون می‌خواهم در مورد دادیار بیشتر سؤال بپرسم و منظورم این هست که آن دادیار که در گوهردشتت هست آن را می‌خواهم. این مدتی که شما آنجا بودید چند نفر بودند که در آن دفتر کار می‌کردند؟ هیچ برداشتی دارید؟

ایرج مصداقی: سه نفر

دادستان کارلسون: این سه نفر کی‌ها هستند؟

ایرج مصداقی: ناصریان محمد مقیسه اسم اصلی‌اش است. اسم اصلی‌اش را من اول گفتم مثل حمید نوری که من اول بار اسم اش را نوشتم. عرب او هم دادیار بود و حمید نوری. ولی در دوران کشتار ۶۷ من عرب را ندیدم. ۵ روز قبل از کشتار ۶۷ روز سوم مرداد ببخشید دوم مرداد ماه بود که من عرب را برای آخرین بار دیدم. او با من برخورد کرد.

دادستان کارلسون: برخورد کرد یعنی چی کار کرد؟

ایرج مصداقی: او با من صحبت کرد و او گفت که امروز به بند بر می‌گردی، اما این اتفاق نیفتاد فقط سلولم عوض شد و من دیگه او را ندیدم و در دوران کشتار ۶۷ هم من عرب را ندیدم و مطمئن هستم که او در زمان کشتار ۶۷ در زندان گوهردشت نبود، اگر بود، حتماً او را می‌دیدم، فقط حمید نوری و ناصریان بودند و من این را در کتاب هم نوشتم چیزی نیست که اینجا بگویم.

دادستان کارلسون: عرب را می‌دانید که اسم حقیقی اش چه بوده؟

ایرج مصداقی: نه

دادستان کارلسون: می‌خواهم بدانم که ناصران و عرب هر دوشان یک سمت داشتند و در یک اندازه قدرت داشتند؟

ایرج مصداقی: نه، ناصران بالاتر بود، عرب و حمید نوری پایین‌تر بودند.

دادستان کارلسون: اسمی برای سمت این‌ها هست؟ سمتی که عرب یا حمید نوری داشته؟

ایرج مصداقی: به همه‌شان دادیار می‌گفتند، ولی ما می‌فهمیدیم وقتی برخورد می‌کردیم و می‌فهمیدم که ناصران بالاتر است. در اوین هم همین‌طور بود، **وقتی ما به اوین منتقل شدیم، ناصران و حمید نوری با ما به اوین آمدند. آن‌ها همراه با حسنی سه نفر دادیاری را اداره می‌کردند.**

دادستان کارلسون: صحبت اوین را دارید می‌کنید؟

ایرج مصداقی: بله.

دادستان کارلسون: می‌خواهم ببینم حرف شما را درست متوجه شدم، وقتی این اعدام‌ها در گوهردشت شروع می‌شود شما عرب را هیچ وقت ندیدین دیگه اونجا؟ هیچ وقت دیگه توی زندان او را ندیدید؟

ایرج مصداقی: نه ندیدم. آخرین باری که من او را در زندان دیدیم، دوم مرداد ۶۷ بود.

دادستان کارلسون: این افراد، این سه نفری که در دفتر دادیاری بودند اگر نمی‌دانید می‌توانید بگویید نمی‌دانم. آیا می‌دانید که آنها بین خودشان چگونه کارها را تقسیم کرده بودند؟ یا چه جوری بود؟

ایرج مصداقی: نه اطلاعی ندارم، ولی فکر می‌کنم که آن روزها چنین تقسیم‌بندی نبود، کار آن‌ها نظمی نداشت.

دادستان کارلسون: منظورتان چیست؟

ایرج مصداقی: آن‌ها خیلی منضبط نبودند، شما نگاه کنید یک نفر صبح داشت با شما بازی می‌کرد و یک ساعت بعد اعدام شده بود، بدون هیچ دلیلی.

دادستان کارلسون: آن چیزی که من می‌خواهم بدانم این هست که این دادیارها بین خودشان وظایف را تقسیم کرده بودند که هر کدام چه وظیفه‌ای دارد؟ اگر نمی‌دانید که خوب بگویید نمی‌دانم.

ایرج مصداقی: من از آن‌ها پرسیده بودم، اما می‌فهمیدم. هر کدام از آن‌ها که بودند تصمیم می‌گرفتند و هر اتفاقی که می‌افتاد آن کسی که حضور داشت تصمیم می‌گرفت. تصمیم نهایی را ناصران می‌گرفت، اما یکی از وظایف حمید نوری گرفتن مصاحبه اجباری از زندانیان بود موقع آزادی و من مطمئن هستم. ده‌ها یار این را دیدم. بعد از پایان کشتار ۶۷ در اواخر پاییز ما را در زندان گوهردشت به یک محلی می‌بردند یک سالن بزرگ بود که چند پله می‌خورد یک سن بزرگ بود حمید نوری آنجا نشسته بود پشت میز و زندانیانی که حکم‌شان مدت‌ها و سال‌ها بود که تمام شده

بود را آن بالا می‌آورند و روزها این ادامه داشت و افراد تک به تک بغل حمید نوری آن بالا پشت میز پشت میکورفون رو به دوربین می نشستند و آن‌ها مجبور بودند با اینکه حکم زندان شان مدت‌ها تمام شده بود، البته بعضی های شان هم تازه حکم شان تمام می‌شد. آن‌ها مجبور بودند که محکوم بکنند سازمان های سیاسی خودشان را حمید نوری به سادگی نمی پذیرفت. او از آن‌ها سؤال می‌کرد، آن‌ها را مسخره می‌کرد و مجبور می‌کرد که بیشتر توضیح دهند. من این را در کتابم نوشتم من نمی‌دانستم امروز اینجا در مقابل دادگاه در مقابل قاضی و در مقابل شما این حرف‌ها را می‌زنم.

دادستان کارلسون: یعنی این چیزی که می‌گویید بعد از اعدام‌ها بوده است؟

ایرج مصداقی: بله، پایان پاییز ۶۷

دادستان کارلسون: این را از کجا می‌دانید؟

ایرج مصداقی: ما خودمان آنجا می‌رفتیم، من هر روز آنجا برده می‌شدم همه بند ما را می‌بردند. می‌خواستند فشار بیشتری روی آن زندانیان بیاید.

دادستان کارلسون: الان اگر شما بخواهید که دادیار را توضیح بدهید مثلاً به سوئدی این برابر می‌شود با مثلاً قاضی، دادستان، چی هست ای دادیار؟

ایرج مصداقی: نماینده دادستان در زندان، همه کارهای حقوقی یک زندانی را دادیار انجام می‌دهد. او اختیارت دادستان را دارد.

دادستان کارلسون: آیا شما اطلاعی در این مورد دارید که اگر کسی بخواهد به عنوان دادیار کار کند یا در دفتر دادپاری کار کند باید تحصیلات خاصی داشته باشد، تحصیلات حقوقی چیزی؟

ایرج مصداقی: نه، بگذارید توضیح دهم. نیاز به هیچ تحصیلاتی ندارد. اسدالله لاجوری، دادستان تهران که به قصاب تهران معروف بود، دادستان بزرگ اسلامی تهران، او قدرت مند ترین فرد قضایی در ایران در سال‌های ۶۰ تا ۶۳ بود. او فقط ۶ کلاس سواد داشت. فقط دبستان را طی کرده بود. ابراهیم رئیسی که امروز رئیس جمهور ایران است، وقتی دادستان کرج بود، او فقط بیست سال سن داشت. سن اش از من کمتر است. وقتی دادستان دو استان همدان و حتی کرج بود یعنی دو جا را اداره می‌کرد، او فقط ۲۲ سال داشت. پورمحمدی که عضو هیات کشتار ۶۷ بود، از ۱۹ سالگی پست قضایی داشت. وقتی ۲۲ ساله بود در خوزستان و در بند عباس و در مشهد دادستان بود و او تصمیم می‌گرفت و نقش مهمی در اعدام‌ها داشت. او تحصیلات کلاسیک نداشت. تحصیلات ابتدایی روحانی آخوندی داشت. من می‌تونم همین‌طوری برای شما تا شب توضیح بدهم.

دادستان کارلسون: شما اسم ابراهیم رئیسی را آوردید که گفتید که در کرج فقط بیست سالش بود ولی نفهمیدم که او هیچ گونه تحصیلاتی نداشته یا نداشته است. او فقط ۶ کلاس سواد داشت. در مبارزات انتخاباتی رقبایش گفتند او ۶ کلاس سواد داشته است. اما اشتباه است او ۵ کلاس سواد داشته است.

دادستان کارلسون: این‌طور که متوجه شدم ناصرین آخوند بوده؟

ایرج مصداقی: ناصران، پورمحمدی و رئسی هر سه آخوند بودند، اما در زندان هیچ موقع با لباس آخوندی نبودند.

دادستان کارلسون: یعنی سال ۱۹۸۸ این‌ها آخوند بودند؟

ایرج مصداقی: نه لباس شخصی داشتند.

دادستان کارلسون: منظور من این نیست که چه نوع لباسی می پوشیدند منظورم این است که این‌ها آخوند بودند آن موقع یا نبودند؟

ایرج مصداقی: در صبح ابتدایی آخوندی بودند. اولین مراحل آخوندی بودند. این‌ها حتی سواد آخوندی نداشتند.

دادستان کارلسون: ناصران، عرب، حمید نوری و لشگری صحبت کردید، حالا می‌رسیم به لشگری. اگر بخواهید از نظر مقام و سمت در نظر بگیرید که اول کیست و دوم کیست لشگری نسبت به این سه نفر چه جایگاهی داشت؟

ایرج مصداقی: کدام سه نفر؟

دادستان کارلسون: همه این دادیار‌ها؛ ناصران، عرب و حمید نوری با لشگری. لشگری جایگاهش نسبت به این سه نفر کجا بود؟

ایرج مصداقی: به لحاظ قانونی ناصران دارای اتوریته بیشتری بود. لشگری معاون امنیتی زندان بود این‌ها نقش حقوقی داشتند. دو چیز متفاوت است.

دادستان کارلسون: خوب نقش او چه بود؟

ایرج مصداقی: هر موقع می خواستند بزنند می‌خواستند شکنجه کنند، لشگری چون هیکل خیلی بزرگی هم داشت و زیر نظر او می‌زدند و او چون قدیمی در گوهردشت بود همه زندانیان یا خیلی‌ها را در زندان می شناخت. من و لشگری با همدیگر به زندان گوهردشت رفتیم. ما اولین سری ای بودیم که از اوین به زندان گوهردشت منتقل شدیم. زندان تازه ساز بود. حتی پاسدارها را از اوین به گوهردشت می آوردند. لشگری با ما تو یک ماشین بود، اتوبوس بود.

دادستان کارلسون: الان دارید رجع به سال ۱۳۶۱ حرف می‌زنید؟

ایرج مصداقی: لشگری آن موقع یک پاسدار معمولی بود بعد او مسئول پاسدارها شد و همین‌طوری مقام گرفت. وقتی پاسدارها در سرکوب شرکت می‌کردند و بیرحمی نشان می‌دادند، ارتقای مقام می‌گرفتند. شما دیروز شنیدید که حمید نوری گفت که در اسفند سال ۶۱ در اوین پاسدار بود، پاسدار بند. او درست می‌گفت، اما چون مثل لشگری او هم در بند بیرحمی نشان می‌داد و به همین دلیل ارتقای مقام یافت و به دادیاری و به شعبات بازجویی و دادستانی منتقل شد.

دادستان کارلسون: از کجا این‌ها را می‌دانی؟

ایرج مصداقی: خیلی از پاسدارها به این ترتیب از توی بند و از نگرانی به شعبه بازجویی منتقل می‌شدند. من از دوستانم شنیده بودم که حمید نوری در سال ۶۲ در آموزشگاه اوین نگرهان بند آن‌ها بوده است.

دادستان کارلسون: خوب پس این را خودت با چشم خودت ندیدی و از دیگران شنیدی که نگهبان اوین بوده است؟

ایرج مصداقی: نه با چشم خودم ندیدم اما در زندان از دوستانم شنیدم. من حافظه خیلی خوبی دارم.

دادستان کارلسون: خوب لشگری را هم صحبت اش را کردیم که دادیار بوده، دیگه چه اشخاصی آنجا در گوهردشت بودند؟ پرسنل.

ایرج مصداقی: فرج و جاسم، این دو تا افسر نگهبان بودند.

دادستان کارلسون: منظورت از افسر چیست؟

ایرج مصداقی: افسر نگهبان در زندان تقریباً می‌تونم بگویم که هر شیفت تمام پاسدارها را او اداره می‌کند. محمود هم یکی دیگر بود و خاکی مسئول سالن ملاقات بود. در کشتار سال ۶۷ مسئول جایی بود که بچه‌ها را در آنجا اعدام می‌کردند، عادل مسئول فروشگاه بود.

دادستان کارلسون: فروشگاه‌هایی که بخواهند خرید کنند؟

ایرج مصداقی: او در راهرو مرگ افرادی که می‌خواستند اعدام کنند او تا محل اعدام می‌برد. بیات مسئول بهداری زندان بود. یک تعدادی هم پاسدارهای معمولی بودند.

دادستان کارلسون: پاسدار که باز می‌گویی منظورت نگهبان زندان است؟

ایرج مصداقی: بله.

دادستان کارلسون: چون مفهوم دیگری هم دارد پاسدار یعنی پاسدارهای انقلابی مال سپاه پاسداران

ایرج مصداقی: بله، ولی این‌ها ابتدا در استخدام دادستانی بودند.

دادستان کارلسون: پس پاسدار انقلاب نیستند که در زندان نگهبانی دهند؟

ایرج مصداقی: نه، ولی به آن‌ها هم پاسدار می‌گفتند، اسم دیگری نداشتند.

دادستان کارلسون: سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) تقریباً چند تا نگهبان در گوهردشت بودند؟

ایرج مصداقی: بخش‌های مختلف بود. تأسیسات، آشپزخانه، کلینیک یا بهداری، ترابری و پاسدارهای بند. آن تعدادی که من در راهروی مرگ می‌دیدم، می‌تونم بگویم حدوداً نزدیک به ۷۰ الی ۸۰ نفر را می‌دیدم.

دادستان کارلسون: این مال درست آن زمان اعدام است؟

ایرج مصداقی: بله، برای اینکه تقریباً همه را برای مشارکت در اعدام آورده بودند آن‌ها بایستی در اعدام شرکت می‌کردند و پاسدارهای هر دو شیفت زندان بودند و هیچ کسی حق ترک زندان را نداشت. من همه‌شان را می‌دیدم. و من شنیدم که لشگری پشت تلفن می‌گفت که همه را بیاورند. اسم می‌آورد همه بخش‌هایی که گفتم اسم می‌آورد. می‌گفت همه بیایند بعداً نگید نگفتید. من این را در کتابم نوشتم.

دادستان کارلسون: کی این را تو شنیدی؟

در همان دوران کشتار ۶۷

دادستان کارلسون: تقریباً زمانی کی؟

فکر می‌کنم یا ۱۸ یا ۲۱ مرداد

دادستان کارلسون: کجا بودی آن موقع؟

بغل همان در نشسته بودم

دادستان کارلسون: تا جایی که من متوجه شدم تقریباً نزدیک به ۷۰ تا ۸۰ تا نگهبان بودند.

درسته؟

بله.

دادستان کارلسون: ۷۰ تا ۸۰ تا نگهبان بود، چند تا تعداد زندانیان بودند که در گوهردشت

بودند؟

ایرج مصداقی: این‌ها کسانی بودند که با ما برخورد داشتند و داخل بودند وگرنه بیرون از زندان

که ما دیگه نمی‌دیدیم و نمی‌دونستیم. در برجک‌ها بودند، نگهبان‌های دور زندان بودند. این‌ها که

من گفتم نگهبان بند بودند.

دادستان کارلسون: ما را که می‌گویی نگهبان کی‌ها بودند؟

ایرج مصداقی: نگهبان زندانیان بودند.

دادستان کارلسون: خوب این را می‌دانم و فهمیدم کدام زندانیان را نگهداری می‌دادند؟

ایرج مصداقی: زندانیان گوهردشت بندهای مختلفی که ما بودیم با این تعداد نگهبان ما برخورد

داشتیم و می‌دیدیم.

دادستان کارلسون: ما کیست یعنی چه کسی؟ گروه خاصی را می‌گویی یا همه زندانیان

گوهردشت را می‌گویی؟

ایرج مصداقی: بندی که من در آن بودم.

دادستان کارلسون: این گروه خاص کی‌ها هستند؟

ایرج مصداقی: روه خاص همان بند یا بندهایی است که من در آن بودم.

دادستان کارلسون: خوب دیگر به جایی نمی‌رسیم. **بالاخره جواب ندادی چند تا زندانی**

در گوهردشت بودند؟

از نظر من بیش از هزار و خورده ای بودند. شاید هزار و پانصد نفر.

دادستان کارلسون: همه زندانیان سیاسی و غیره، همه را با هم داری می‌گویی؟

ایرج مصداقی: آنجا همه زندانیان سیاسی بودند، فقط یک بند زندانیان افغانی

بودند. این زندانیان افغانی را آنجا آورده بودند برای اینکه بیگاری کنند. کارهای

زندان را آن‌ها انجام می‌دادند.

دادستان کارلسون: مثلاً چه کاری می‌کردند؟

ایرج مصداقی: تو آشپزخانه کار می‌کردند، تو محوطه کار می‌کردند، زندان را تمیز می‌کردند، هر

کاری که زندان داشت به جای اینکه پاسدار استخدام کنند، زندانیان افغانی مجانی کار می‌کردند.

دادستان کارلسون: این ۱۵۰۰ نفر زندانی که گفتی شامل حال زندانیان افغانی هم می‌شد؟

ایرج مصداقی: فکر می‌کنم.

دادستان کارلسون: این گروه‌هایی که شما اسم بردید، لباس‌های شان چه‌جوری بود وقتی کار می‌کردند؟ فرقی می‌کردند؟ چه فرقی؟

ایرج مصداقی: بعضی وقت‌ها لباس شخصی تن شان بود، بعضی وقت‌ها شلوار سبز پررنگ و پیراهن سبز.

دادستان کارلسون: الان داری در مورد کدام گروه صحبت می‌کنی؟

ایرج مصداقی: در مورد نگهبان‌ها. بعضی وقت‌ها لباس شخصی بودند بعضی وقت‌ها شلوار و پیراهن سبز داشتند. همان‌جور که گفتم این‌ها هیچ نظمی نداشتند.

دادستان کارلسون: دادیارها چی که در دفتر دادپاری کار می‌کردند؟ آن‌ها چه لباسی تن شان بود؟

ایرج مصداقی: همه لباس شخصی داشتند.

دادستان کارلسون: حالا می‌خواهم کمی راجع به گوهردشت بگویم که چه شکلی و چه‌جوری بود، با اجازه رئیس دادگاه یک مقدار عکس نشان می‌دهم. ص ۵۳ پروتکل FC درست از کتاب رقص ففوس، کتاب شماس. خوب تعریف بکنید که چه کسانی کمک کردند که این‌ها را کشیدی؟ یا کی کشیدی؟

ایرج مصداقی: من اول کشیدم و کسی که به من کمک کرده مسعود اشرف سمنانی است، او در اتوکد این را کشید. اگر بخواهید در اتوکد ببینید تقریباً اندازه‌ها به اندازه واقعی‌اش هست.

دادستان کارلسون: این یک عکس اینجا هست. این چی رو نشان می‌دهد عکس کجاست؟

این بندهای زندان گوهردشت است. ۸ تا ساختمان است، هر ساختمان سه طبقه است. یعنی ۲۴ بند است. از سمت راست ساختمان سوم آشپزخانه است، دو طبقه است.

دادستان کارلسون: صبر کن من یک عکس دیگر هم دارم اینجا. می‌بینی؟ من خودم اینجا را شماره بندی کردم می‌بینی شماره نوشتم؛ یک دو سه چهار پنج ... ادامه دارد می‌بینی؟ این‌جوری کنیم که از شماره بندی من شروع کنیم. از یک شروع می‌کنی و می‌گویی که اگر خودت تو این ساختمان بودی و چی را نشان می‌دهد و چی هست و هر اطلاعاتی که داری را بده. خوبه؟

رئیس دادگاه: قبل از اینکه شروع کنی. دادستان یک سؤال کرد در مورد نقشه‌ها که تو کشیدی با کمک یک شخص دیگر. اول تو کشیدی بعد از کمک شخص دیگری کمک گرفتی. کی این نقشه‌ها را کشیدی؟ از لحاظ زمانی کی کشیدی و بعد زمینه چی داشتی و از روی چه چیزی کشیدی؟

ایرج مصداقی: سال ۲۰۰۵ کشیدم. سال ۲۰۰۴ چاپ اول کتابم بیرون آمد. یک روز آمریکا بودم یکی از دوستانم دلتاز آبادی او می‌خواست فیلمی راجع به کشتار ۶۷ درست کند. من کنار او نشسته بودم او از من خواست که نقشه زندان را برایش بکشم و او به کامپیوتر منتقل کند. من در عرض

سه دقیقه نقشه را کشیدم و او منتقل کرد، ناگهان نگاه کردم روی نقشه و گفتم نه اشتباه است. گفت چی اشتباه است؟ گفتم محل دادگاهی را که من کشیدم اشتباه است. گفت از کجا می‌دانی؟ گفتم وقتی من توی راهروی مرگ نشسته بودم آنجا سه راه بود و نه چهار راه. اگر به نقشه نگاه کنید یک راهروی طولانی است و بعدها اینطوری به آن وصل می‌شود. اینجا یک بند است، اینجا یک بند است و اینجا یک راهرو و و این نقطه مثل یک چهار راه می‌شود و من یک هو یادم آمدم ولی آنجایی که من نشسته بودم چون طبقه اول بود، آنجا چهار راه نبود یعنی روبروی راهرویی که توش دادگاه بود دیگه بندی نبود. به نقشه نگاه کنید، شماره یک و شماره ۱۵ روبروی هم هستند، و بعد یک راهرو است. اگر شماره ۲ و ۱۲ را نگاه کنید باز یک ساختمان این ور است و یک ساختمان آن ور است و یک راهرو وسط آن‌ها هست. اما یازده را نگاه کنید، دیگر ساختمانی روبروی آن نیست بلکه حیاط است. من آنجا متوجه شدم چون اول نقشه را جور دیگری کشیده بودم یعنی این راهروی شماره ۱۱ مقابل یک ساختمان بود مثل بندهای دیگر. من صدها ساعت فکر کردم و خودم را در آنجا نگاه کردم تا ببینم که چه جوری بود و این دادگاه دقیقاً کجا بود و مجبور بودم خیلی چیزها را به خاطر بیاورم. به عکس شماره ۱۰، ۱۱ و ۱۲ نگاه کنید. **۱۱ محل دادگاه آنجاست.** ۱۲ بهداری زندان است. شماره ۱۰ سالن ملاقات و کتابخانه و اینهاست. برای اینکه این دو ساختمان بند زندانیان نیست نیاز به حیاط ندارند. برای همین به جای حیاط روبروی یک دونه ساختمان دیگر است و آنجا دادیاری و ساختمان اداری است و هیات در آنجا تشکیل جلسه می‌داد.

دادستان کارلسون: الان در مورد کدام ساختمان داری حرف می‌زنی؟

شماره ۱۱

دادستان کارلسون: نمی‌دانم رئیس دادگاه جواب سؤال اش را گرفت. داشتی می‌گفتی سال ۲۰۰۵

ایرج مصداقی: بله

رئیس دادگاه: خوب این صدها ساعت که فکر کردید که بعد این را عوض کردید کی این‌ها بعد از ۲۰۰۵ بود؟

ایرج مصداقی: نه همان ۲۰۰۵ بود و در ۲۰۰۶ این را کشیدم.

رئیس دادگاه: پس در ۲۰۰۵ برای کس دیگری کشیدی که انتقال داد به کامپیوتر و می‌خواست فیلم بسازد و در ۲۰۰۶ این را کشیدی، درسته؟ در این قسمت سؤال زیاد است، ولی فعلاً ۱۵ دقیقه استراحت می‌کنیم تا سه و ده دقیقه همدیگر را می‌بینیم. همه داخل سالن بمانند.

رئیس دادگاه: وقتی که قرار است جلسه شروع شود، میکوفون‌ها روشن است و صداها همه جا پخش می‌شود. با تشکر از کنت لوپز که این را تذکر دادند که بیشتر دقت کنیم. مترجمین هم وظیفه شان این است که هر چیزی که در سالن دادگاه گفته می‌شود را ترجمه کنند. خیلی ممنون از یادآوری ادامه می‌دهیم. حالا دادستان سؤال می‌پرسد.

دادستان کارلسون: بر گردیم سر عکسی که شما کشیدید و من شماره گذاری کردم. شما با گفتن شماره بگویید که شما کجا بودید در موقع این اعدام‌ها و قبل و بعدش در کدام قسمت‌ها

بودید و چه کار می کردید؟ شما در مورد ساختمان ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ صحبت کردید. آیا ساختمانی هست که بخواهید در موردش صحبتی کنید؟

ایرج مصداقی: بله، ساختمان شماره ۲ طبقه سوم، در یازده خرداد ۱۳۶۷ ما به آنجا منتقل شدیم.

توضیح از منصوره بهکیش: صدا در این قسمت نامفهوم شد و امکان دارد ثبت پاسخ ایرج مصداقی در قسمت زیر در داخل پرانتز اشتباه ثبت شده باشد. البته چند بار گوش دادم تا در حد امکان اطلاعات درست را ثبت کنم. **ادامه پاسخ ایرج مصداقی** (من از این بند در اواخر خرداد به انفرادی منتقل شدم، من در ساختمان شماره ۲ طبقه دوم بودم. من تا روز ۸ مرداد سال ۱۳۶۷ طبقه دوم ساختمان شماره ۱۵ بودم.) بعد از نهار بود که ما رو به همان بند سابق مان یعنی ساختمان شماره ۲ طبقه سوم منتقل کردند. برای اینکه اگر بعداً کسی شهادتی داد یا اگر خاطراتی تعریف کرد به این ترتیب قاطی بشود. من سال ۶۱ در همین بند طبقه سوم زندانی بودم آن موقع اسمش سالن شماره ۱۹ بود. دلیل انتقال ما به بند سابق مان برای این بود که این ساختمان را به عنوان ترمینال برای اعدام می خواستند. برای اینکه این ساختمان ایزوله است. برای اینکه زندانیان با جایی نمی توانند تماس بگیرند. این طرفش محوطه زندان است و هیچ بندی نیست. و آن طرف بهداری است. بنا براین ارتباط این ساختمان با تمام بند قطع می شود. همه بندهای دیگر می توانند از طریق مورس نوری با هم تماس بگیرند. مورس نه با صدا با تصویر یا نور. من می توانم از یک با دو تماس بگیرم. هر جایی که چشم من ببینم می توانم تماس بگیرم. من می توانم دستم را یک کم از لای پنجره با یکپارچه در بیاورم یا دستم را در بیاورم و مورس بزنم. از ساختمان ۱۵ به جایی نمی توانید مورس بزنید، به همین دلیل این ساختمان را خالی کردند.

دادستان کارلسون: شما از لغت ترمینال استفاده کردید منظورتان چیست؟

ایرج مصداقی: زندانیانی که وارد پروسه اعدام می شدند وارد این بند می شدند آنهایی را که می خواستند پیش هیات مرگ ببرند می آوردند در این ساختمان از اینجا می بردند پیش هیات و آنهایی که شب زنده بودند، دوباره توی همین ساختمان می آوردند. طبقه اول خالی بود، طبقه دوم انفرادی بود، طبقه سوم اتاقهای بزرگتر بود، اما در هر اتاق درش بسته بود و در هر اتاق ۶ یا ۷ یا ۸ نفر بودند. من هم طبقه دوم بودم و هم طبقه سوم.

دادستان کارلسون: ساختمانهای دیگر اگر به آنها نگاه کنیم چیزی هست که بخواهی بگویی؟ **ایرج مصداقی:** ساختمان شماره ۵، بعد از کشتار ۶۷ ما را به آنجا منتقل کردند. ما طبقه سوم بودیم. ساختمان شماره ۴، یک محله ای در تهران بود به نام جمشید آنجا سابقاً محله زنان تن فروش بود. تا ۶ ماه بعد از انقلاب هم آنجا به کار خودش ادامه داد. آنجا را بستند، اما در شهریور سال ۶۷ آن محله را با خاک یک سان کردند.

دادستان کارلسون: نمی دونم الان متوجه آن شدم که داری در مورد کدام محله صحبت می کنی؟

ایرج مصداقی: یک محله که قبلاً زنان تن فروش در آنجا کار می کردند. آنجا یک محله بزرگی بود به نام شهرنو و جمشید. مثل ردلایت در آمستردام بود.

دادستان کارلسون: این چه ربطی به ساختمان شماره ۴ دارد؟

الان توضیح می دهم. آنجا محله ای مثل رد لایت در آمستردام بود و مواد مخدر و اینها هم می فروختند این جور گفته می شد من ندیدم. اما به دستور دادستان انقلاب اسلامی تهران و وزیر کشور آنجا را با خاک با بولدوز یک سان کردند. همه کسانی که در آنجا زندگی می کردند را دستگیر کردند و به زندان گوهردشت آوردند. زنان با بچه ها آنجا زندگی می کردند. بچه های کوچک زیاد بودند و بعد آن ها آهنگ و ترانه می خواندند. یک شب ریختند و آن ها را شدیداً زدند. چون آواز می خواندند. ما صدای جیع زن ها و بچه ها را می شنیدم.

دادستان کارلسون: صحبت چه زمانی را داری می کنی؟

ایرج مصداقی: مهرماه، آبان ماه ۱۳۶۷

دادستان کارلسون: این چیزی که شما دارید می گوید که در ساختمان شماره ۴ که از هوادار مجاهدین یا چپی ها دیگر در آن ساختمان نبودند؟

ایرج مصداقی: چون همه اعدام شده بودند و تعداد زندانیان کم شده بود و غالباً اعدام شده بودند. برای همین این افراد را آنجا آوردند.

دادستان کارلسون: نمی دانم که متوجه حرف شما می شوم یا نه؟ قبل از اینکه اعدام ها بخواهد شروع شود، چه کسانی در ساختمان شماره ۴ بودند؟

ایرج مصداقی: زندانیان چپ در ساختمان شماره ۴ بودند.

دادستان کارلسون: آن وقت بعد از اعدام ها زن ها و بچه ها را آنجا آوردند؟ حالا ساختمان دیگری هست که بخواهید در موردش صحبت کنید؟

ایرج مصداقی: ساختمان شماره ۶، طبقه اول کنار حسینیه یا آمفی تئاتر زندان، افراد را از راهروی مرگ که صدا می زدند، حمید نوری اسامی افراد را می خواند و بعد به عادل مسئول فروشگاه می گفت: «این ها را بندشان منتقل کن». این یک کد بود بین شان، یعنی آن ها را برای اعدام ببرید. آن ها را به طبقه اول ساختمان شماره ۶ می بردند. در طبقه اول سلول های انفرادی خالی بود. در آنجا به آن ها حکم اعدام را ابلاغ می کردند و بعد آنجا به آن ها می گفتند که قرار است اعدام شوند. یک فردی از اجرای احکام اوین به نام جواد، شش انگشت داشت. او با یک پوشه آبی همراهشان می رفت. کارهای مربوط به اعدام را اجرای احکام انجام می داد، کارهای حقوقی را، او به آن ها می گفت اگر می خواهند وصیت بنویسند، بنویسند. من خودم به آنجا نرفتم. یکی از زندانیان هم بند من که اهل کرج بود، زندانی کرج بود. اسمش بود م.ل. من اسم کامل او را می دانم. او به اینجا برده شده بود و به او حکم اعدام ابلاغ شده بود و او همه این چیزها را دیده بود. او در آنجا گفته بود حاضر است اطلاعاتی را بدهد که اعدام نشود. به

همین دلیل او را از آنجا در آوردند. برای این است که من می‌دانم که آن‌ها را به آن بند می‌بردند. هر بار که می‌خواستند عده‌ای را اعدام کنند، اول از همه جواد را که گفتم که شش انگشت داشت می‌دیدیم که با یک پوشه آبی رنگ به سمت حسینیه یا آمفی تئاتر و همین بند می‌رفت.

دادستان کارلسون: اولین باری که راجع به طبقه اول این ساختمان شماره ۶ که از آن صحبت می‌کنی کی بود فهمیدی که طبقه اولش چیست؟

ایرج مصداقی: در همان روزهای اول کشتار ۶۷

دادستان کارلسون: شما راجع به طبقه اول این ساختمان صحبت کردی آیا زندانیانی در طبقه دوم یا سوم آن هم بودند؟

ایرج مصداقی: بله، من قبلاً هم خودم در طبقه سوم آنجا بودم.

دادستان کارلسون: من دارم صحبت آن زمانی را می‌کنم که اعدام‌ها انجام می‌شد. آیا خبر دارید که طول آن مدت در طبقه دوم و سوم آن ساختمان زندانیانی بودند؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: حالا می‌خواهم بدانم که ساختمان دیگری هست که بخواهید صحبت کنید؟ بله ساختمان شماره ۹، من در آنجا سلول انفرادی بودم و وسط راهرو، وسط اش را دیوار کشیده بودند، برای اینکه ما نتوانیم مورس بزیم. برای اینکه من می‌توانم با سلول روبرویی نه این روبرو، این یکی و این یکی می‌تونم از روی زمین مورس بزیم. روی زمین می‌خوابیدم و صورتم را روی زمین می‌گذاشتم و دستم را بالا و پایین می‌کردم. دستانتان را روی میز بالا و پایین کنید سایه اش را می‌بینید. کسی که توی سلول مقابل نه درست روبرو، آن طرف، می‌تواند سایه دستانتان را ببیند. و می‌توانید با او صحبت کنید. فقط در زندان گوهردشت می‌شد این کار را کرد، برای اینکه زیر دیر اینقدر باز است. شما سایه را می‌توانید ببینید وقتی روی زمین بخوابید.

دادستان کارلسون: حدوداً از نظر زمانی کی هست که شما در انفرادی شماره ۹ هستید؟

ایرج مصداقی: سال ۶۶

دادستان کارلسون: قبل از اینکه من بخواهم عکس را عوض کنم چیز دیگری هست که بخواهید در مورد این عکس بگویید؟

ایرج مصداقی: در همان ساختمان شماره ۹، دادستانی کرج هم آنجا بود. کسانی که در کرج دستگیر می‌شدند در این سالن نگهداری می‌شدند. تمام

دادستان کارلسون: وقتی می‌گویید دادستانی کرج منظورتان چیست؟

ایرج مصداقی: کرج یک شهر است، تهران یک شهر است. ما زندانی تهران بودیم و دادستانی تهران مسئول پرونده ما بود. زندانیانی بودند که دادستان کرج و دادستانی کرج مسئول پرونده شان بود. شماره ۱۴ در ورودی محوطه بندهاست. اعضای هیات از این شماره ۱۴ وارد زندان می‌شدند. ماشین شان را این بغل پارک می‌کردند و ما می‌دیدیم. از طبقه سوم. شماره ۱۳ راهروی مرگ بود. ما به آن راهروی مرگ می‌گفتیم. راهروی اصلی زندان است. اگر ما توانستیم خبر را به بندهای دیگر بدهیم.

دادستان کارلسون: اگر توانستیم؟

ایرج مصداقی: ما توانستم خبر بدهیم. از ساختمان شماره ۲ به ساختمان شماره ۴، برای اینکه ساختمان شماره ۳ آشپزخانه است. این دو ساختمان سه طبقه است، ما طبقه سوم بودیم و آشپزخانه دو طبقه است. از ساختمان شماره ۲ می‌توانستیم به ساختمان شماره ۴ با دست و با نور اطلاع دهیم. طبقه سوم به طبقه سوم، برای اینکه آشپزخانه دو طبقه بود و می‌شد دید. من در کتابم هم توضیح داده‌ام.

دادستان کارلسون: شما می‌گفتید که با دست علامت می‌دادید، من می‌خواهم بدانم که چه جوری دست را از ساختمان شماره ۲ که هست ساختمان شماره ۴ می‌توانند ببینند؟ می‌شود، فاصله زیاد نیست. اگر شما یک پارچه قرمز در دست بگیرید و تکان دهید آن‌ها راحت می‌بینند. تلگرام همین‌جوری بود. مورس صداست و این با چشم است. اما مکانیزم هر دو یکی است.

دادستان کارلسون: قبل از اینکه بخواهم عکس را عوض کنم. چیز دیگری هست که بخواهید در مورد این عکس بگویید؟

ایرج مصداقی: شماره ۷ آمفی تئاتر و حسینیه زندان، اعدام‌ها در آنجا صورت می‌گرفت. البته روز اول و دوم نه، جای دیگری بود.

دادستان کارلسون: حالا به طور کلی حسینیه یا آمفی تئاتر از چه استفاده‌ای می‌کردند؟

ایرج مصداقی: من هیچ موقع آنجا نرفته بودم. در سال ۶۱ وقتی گوهردشت افتتاح شد، آنجا هنوز نیمه تمام بود. چند بازجو از اوین برای بازجویی به آنجا آمده بودند. آن‌ها بعضی از زندانیان را توی همین حسینیه که هنوز نیمه تمام بود را شکنجه می‌کردند.

دادستان کارلسون: این‌ها را دیدید یا شنیدید؟

ایرج مصداقی: نه، از کسانی که آنجا شکنجه شدند و بعدا آوردند بند ما و برای ما تعریف کردند. اما بعد از کشتار ۶۷، در بهمن ماه ۶۷، به مناسب ۲۲ بهمن که سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی است، به ما و خانواده‌های ما در اینجا ملاقات حضوری دادند. همه خانواده‌های بند ما را به اینجا آورده بودند. ما را به آنجا بردند و خواستند که خانواده مان را پیدا کنیم. آنجا محل اعدام دوستان ما بود. حمید نوری و ناصرین می‌خواستند فشار بیشتری روی ما بیاورند. ما را به قتل‌گاه دوستان مان بردند که خانواده‌های مان را ببینیم. من به مادرم و مادر بزرگم گفتم نگاه کنید روی سن را حمید نوری و ناصرین را نشان دادم و گفتم این‌ها بچه‌های ما را آنجا روی این سن یک میله آن بالا بود و گفتم آنجا آن‌ها را کشتند و امروز شما را آوردند که ما را در اینجا ملاقات کنید. به مادرم گفتم خیلی از مادرها بیرون هستند، بچه‌های شان را اینجا دار زدند و امروز تو من را اینجا می‌بینی. همان‌جا با خودم عهد کردم که این را فراموش نکنم و برای همین امروز اینجا هستم و برای همین تلاش کردم که حمید نوری را در مقابل دستگاه عدالت قرار دهم و برای همین از دستگاه قضایی سوئد خواستم که عدالت را اجرا کند.

دادستان کارلسون: کدام بند هستید که از آنجا به حسینیه می‌برند؟

ایرج مصداقی: سالن ۲، ما را توی همین ساختمان شماره ۲ که به آن ساختمان شماره ۲ می گفتند. از اواخر پاییز ما را به آنجا بردند از ساختمان شماره ۵ به ساختمان شماره ۲ آوردند. همان بندی بود که بچه‌های زیادی با ما بودند و حالا نبودند و خیلی سخت بود.

دادستان کارلسون: خوب حالا همین برنامه که دارید در بهمن ۶۷ که گذاشتند همدیگر را ببینید چند تا زندانی هستند در حسینه که توانستند خانواده‌ها را ببینند؟

ایرج مصداقی: فکر کنم حدود ۱۴۰ زندانی بودیم.

دادستان کارلسون: ۱۴۰ نفر شماها هستید و بعد قوم و خویشان و اقوام شما هستند. از طرف روسای زندان چه کسانی بودند؟

ایرج مصداقی: پاسدارها همه بودند، پاسدارهای آن شیف، لشگری بود، حمید نوری بود، ناصریان بود، افسر نگهبان بود، خاکی بود، مسئول ملاقات که در زمان کشتار ۶۷ مسئول دار زدن بچه‌ها بود.

دادستان کارلسون: آیا کسی کاری کرد نطقی سخنرانی برنامه‌ای چیزی بود؟

ایرج مصداقی: ما فقط حدود یک ربع توانستیم خانواده‌های مان را ببینیم. ما هیچ موقع نمی‌توانستیم خانواده مان را از نزدیک ببینیم. همیشه از پشت شیشه و از طریق تلفن.

دادستان کارلسون: به نظر تو دلیل اینکه روسای زندان هم آنجا بودند چی بود؟

ایرج مصداقی: دادیارها برای اینکه همیشه با خانواده‌ها برخورد داشتند و خانواه‌ها همیشه با دادیارها برخورد داشتند. به همین دلیل آن‌ها در آنجا حضور داشتند، چون اجازه این ملاقات را نه مسئولان زندان که دادیارها دادند. البته آن موقع ناصریان دیگر سرپرست رسمی زندان دیگه نبود، فردی به نام یوسف فروتن که قبلاً از فرماندهان سپاه پاسداران بود به ریاست زندان رسید. مدت کوتاهی یک بار به بند ما آمد و فقط از سر بند تا به ته بند رفت و نگاهی کرد و بیرون رفت. او برای مدت کوتاهی رئیس اوین هم بود، هم‌زمان اوین و گوهردشت برای مدت کوتاهی.

دادستان کارلسون: کی آن سمت را گرفت؟

ایرج مصداقی: از مهر ماه ۱۳۶۷. او قبلاً هم برای مدت کوتاهی رئیس اوین بود، من عکس او را هم در کتابم منتشر کردم. او کنار خامنه‌ای رهبر رژیم هم عکس دارد.

دادستان کارلسون: ادامه می‌دهیم عکس بعدی را نگاه می‌کنیم، این را هم شما کشیدی و شماره هم ندارد. ساختمان‌های دیگری هم هستند در کنار این ساختمان زندان، ولی من همان جوری مثل قبلی‌ها شماره گذاشتم روی این ساختمان‌ها. شماره‌ها را می‌بینید؟

ایرج مصداقی: بله، شماره ۱۶ و ۱۷ این‌ها یک سوله‌ای مثل انبار هستند. من هیچ موقع آنجا را ندیدم، اما ما وقتی که در روز ۸ مرداد شب، ما تو ساختمان اولی نه دومی سمت راست بودیم. آنجا ته آن ساختمان یک سالن بزرگ است من تو نقشه‌هایم آنجا را تویش را هم کشیدم. آنجا پنجره داشت و جلوی هر پنجره یک پرده آهنی هست. ما این‌ها را کمی خم کرده بودیم و خیلی کم بیرون را می‌توانستیم ببینیم. ما می‌دیدیم که آنجا یک دیوار هم بود ما می‌دیدیم که پاسدارها از دیوار بالا می‌روند و یک چیزی آن پشت هست که برای‌شان جالب است و می‌خواهند ببینند. می

فهمیدیم یک چیز هیجان انگیزی آن پشت است دقیقاً نمی‌دانستیم چیست، همه حدس می‌زدند. شب یکی از بچه‌ها فریاد زد لشگری را دیده یک فرغون دست اش بوده و توش مقدار زیادی طناب بوده است. آنجا بود که ما حدس زدیم باور نمی‌کردیم که احتمالاً دارند زندانیان را اعدام می‌کنند اما چه کسانی را و چرا نمی‌فهمیدیم. همه ما با هم صحبت می‌کردیم که چه اتفاقی دارد می‌افتد! همان موقع پاسدار آمد و گفت اسم پدر منصور قهرمانی چی بود؟ ما صحبت بین مان افتاد چرا نمی‌رند از خود منصور قهرمانی بپرسند؟ تا آن موقع سابقه نداشت. به طور طبیعی ما نباید بدون اسم پدر منصور قهرمانی چیست و چرا گفت بود؟ چرا نمی‌گه چیه؟ البته در کتاب ترجمه انگلیسی من مترجم منصور را به اشتباه مسعود نوشته است. به جای منصور اشتباهی مسعود نوشته است، ولی منصور درست است. مسعود را مترجم اشتباه کرده است. من بارها این را در کتاب‌های متعدد نوشتم و منصور درست است. این چیزی است که وکیل حمید نوری هم به آن اشاره کردند. این دقیقاً آن چیزی است که من نوشتم.

دادستان کارلسون: روزهای اول گفتی ۱۶ و ۱۷؟

ایرج مصداقی: دقیقاً نمی‌دونم. احتمالاً توی ۱۶ و ۱۷ بود. توی این ۲ تا انبار بود. دقیقاً کدام باشد یا به چه شکل باشد من ندیدم و نمی‌دونم ولی حدس می‌زنم که آنجا بود. ولی بغل آنجا موتور برق زندان بود. هر موقع که برق زندان می‌رفت آن موتورخانه به کار می‌افتاد و صدای زیادی داشت.

دادستان کارلسون: ساختمان دیگری هست که باید بدانیم و آگاه باشیم از آنها؟

ایرج مصداقی: ساختمان‌های دیگر را من در آن‌ها نبودم، آنجا ساختمان نیست به آن می‌گویند جهاد زندان، جهاد که می‌گویند جهاد یک لغت مذهبی است. ولی چرا می‌گفتند جهاد، یعنی اینکه زندانیان بروند آنجا و برای آن‌ها مجانی کار کنند و این یعنی جهاد در راه خدا. به این علت به آن می‌گفتند جهاد زندان. یعنی زندانیان در آنجا کار مجانی می‌کردند و کارگاه‌های زندان هم آنجا بود و یک بندی را هم به عنوان بند یک کنار جهاد، زندانیانی که سابقاً روز دوم مرداد در این ساختمان شماره یک بودند، نه اولین ساختمان.

دادستان کارلسون: کدام ساختمان را می‌گویی؟

ایرج مصداقی: ساختمان شماره یک، از آنجا زندانیان را به کنار کارگاه، کنار جهاد منتقل کردند. این‌ها بند یک بودند. منتقل کردند به آنجا. احتمالاً تو همین ساختما شماره ۱۴، ۲۰ چون من خودم نبودم دقیقاً نمی‌توانم بگویم. ولی آن‌ها را از محوطه بندهای زندان بیرون بردند. نمی‌خواستند اول آن‌ها را اعدام کنند، آن‌ها را جدا کرده بودند. اما حمید نوری و ناصرین چندین بار به آنجا رفتند و بعد بیش از ۶۰ نفر آن‌ها را از آنجا دوباره منتقل کردند.

دادستان کارلسون: منتقل کردند به؟

ایرج مصداقی: به دو تای از این فرعی‌ها.

دادستان کارلسون: از کجا این‌ها را تو می‌دانی؟

ایرج مصداقی: من سه سال بعد از کشتار ۶۷ با آن‌ها یک جا زندگی می‌کردم و من در دوران همان کشتار ۶۷ با چند تا از آن‌ها هم اتاق شدم.

دادستان کارلسون: به معنای دیگر می‌خواهی بگویی این‌ها نقل قول است و از دیگران شنیدی؟ بله من که خودم که آنجا نبودم، اما بیش از ۳۰ نفر از آن‌ها را روز ۱۸ مرداد اعدام کردند. **دادستان کارلسون:** الان ما کجا هستیم؟

ایرج مصداقی: آن محلی است که اعدام‌ها در آنجا صورت می‌گرفت، این دادگاه است.

دادستان کارلسون: می‌بینی آن وسط مثل کیک می‌ماند، گویی یک قطعه از یک کیک است که بریدند.

ایرج مصداقی: این همان محلی است که دادگاه در آنجا تشکیل می‌شود. من فقط آن قسمت جلو را می‌دیدم و بعد یک راهرو بود، یک در بود و من پشت آن را دیگر نمی‌دیدم که بقیه را ببینم، ولی این قسمت جلو که دادگاه بود چند تا اتاق و یک توالی بود و یک راهروی کوچک، من این را می‌دیدم.

دادستان کارلسون: این کدام ساختمان است؟

ایرج مصداقی: این ساختمان شماره ۱۱ است. دقیقاً یازده است.

دادستان کارلسون: چیزی که شما یادت می‌آید دفتر هیات کجا بود؟

ایرج مصداقی: دادگاه دقیقاً در همین نقطه که می‌گویم در طبقه اول ۲ تا اتاق بود، یک توالی بعل اش بود و یک راهروی کوچک بود.

دادستان کارلسون: در کدام ساختمان؟

ایرج مصداقی: در ساختمان شماره ۱۱، مطمئن هستم.

دادستان کارلسون: راجع به این عکس بگو؟

ایرج مصداقی: این اتاق دادگاه بود شماره ۵ توالی است. این دو تا اتاق رویروی آن است که بازوها در آن می‌نیشستند بعضی مواقع لشگری می‌نشیت بعضی حمید نوری بود، بعضی موقع‌ها ناصرپان ۳ و ۴ می‌رفت. یک و دو در حقیقت اتاق‌هایی بود که ما من نشستیم که به داگاه برویم. پشت آن را نمی‌دیدم.

دادستان کارلسون: در مدت زمان اعدام‌ها و قتل عام اینجا می‌بردند؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: یک چیست آن زمان؟

ایرج مصداقی: یک راهرو است، ولی یک در است انتهایش و دیگه نمی‌دانم پشت آن چیست، شاید خوابگاه پاسدارها باشد. ولی نمی‌دانم

دادستان کارلسون: اینجا هیچ دری نیست برای این راهروی درازه، می‌بینی؟

ایرج مصداقی: دیگه نکشیدم، مهم نبود و نمی‌دانستم پشت آن چیست.

دادستان کارلسون: این راهرو درازه چیست؟ اول راهرو، در بود یا نبود؟

ایرج مصداقی: یادم نیست.

دادستان کارلسون: آن هم یک راهروست که زیاد عریضی نیست. ما آنجا می نشستند کسی از ایرج مصداقی: دادگاه بیرون می آمد اگر قرار بود چیزی را بنویسند آنجا می نوشتند.

دادستان کارلسون: کدام را می گویی ۱ یا ۲؟

ایرج مصداقی: هر دو، اگر دو نفر یا سه نفر بودند در ۲ و اگر بیشتر بودند توی یک هم می نشستند.

دادستان کارلسون: ۳ چی بود؟

ایرج مصداقی: این دو تا اتاق بعضی وقت ها بازجو ها و مقام های امنیتی آنجا می نشستند، ۳ و ۴ پرونده ها آنجا بود. هر موقع که کسی را توی دادگاه می بردند، پرونده ها آنجا بود. بازجوها پرونده زندان و پرونده بازجویی را می بردند و به هیات می دادند که آن ها بخوانند. پرونده بازجویی آن چیزی بود که شما به خاطرش دستگیر شده بودی و بازجویی شده بودی و حکمی صادر می شد و بر اساس آن حکم به زندان رفتی. پرونده زندان پرونده ای بود که حمید نوری، ناصرپان و لشگری تهیه می کردند.

رئیس دادگاه: برای امروز دیگر تمام کنیم چون ساعت دارد می شود ۴.۳۰ و بازجویی را روز چهارشنبه ساعت ۹.۱۵ اینجا جمع می شویم و ادامه می دهیم.

جلسه هفتم دادگاه محاکمه حمید نوری

چهارشنبه ۳ شهریور ۱۴۰۰ برابر با ۲۵ اگوست ۲۰۲۱- صبح³

مترجم: صبح به خیر، صدایم را می شنوید. بله میکروفون کار می کند.

رئیس دادگاه: همگی به سالن ۳۷ خوش آمدید. ادامه می دهیم به بازجویی از ایرج مصداقی که دوشنبه شروع شد. در مورد اسمها می خواهیم که لطفاً اسمها را درست بگوییم، در پیوست ها هم هست چون ممکن است تلفظ اش غلط شود و گاه درست در نمی آید. روی سختم بیشتر با دادستان هاست که تحقیقات تان را انجام دادید. می فهمم تلفظ آن سخت است که درست بگویید، ولی می خواهیم که درست انجام شود تا هیات دادگاه هم بفهمند کدام اسم است و تلفظ اش درست باشد. نمی دانم چه سیستمی می توانیم داشته باشیم حالا بعداً در موردش صحبت می کنیم که چه کار باید بکنیم تا اسمها واضح و آشکار باشد که کدام اسم گفته می شود. ایرج مصداقی خیلی واضح و آشکار اسمها را گفته، ولی مثل اینکه دادستان ها نتوانسته اند واضح و آشکار اسمها را بگویند. این اسامی در کتبی هم وجود دارد از روی آنها نیز می توانید نشان دهید. این نکته نظرهایی بود که به نظرم مهم بود که شما هم آگاه باشید و ممنون می شویم اگر مراعات کنید.

دادستان کارلسون: بله حتماً

یورن مارشون- وکیل: دیروز به من گفته شد که ترجمه خوب انجام نمی شود. بعضی قسمتها بود که چندین اشتباه ترجمه شده و به دادستان هم گفتم، البته گفتن اش خیلی جالب نیست، ولی این وظیفه من است وقتی موکل من اینها را به من می گوید و درست نیست که ترجمهها غلط شود.

رئیس دادگاه: ما مترجم هایی که داریم، مترجم های متخصص در حقوق و دادگاه هستند و چه چیز خاصی است. اگر چیزی ناواضح است دادستان می تواند ادعا کند که این قسمت را می خواهیم که مترجم دیگری ترجمه کند. وگرنه همین مترجم هایی که داریم همین ترجمه است، قانون این جوری می گوید و باید هم اینجوری باشد. ما مترجم های تحصیل کرده با تخصص در حقوق داریم و مسلماً باید درست باشد. شاید آدم همیشه نتواند آن کلمه را پیدا کند، ولی مفهوم اش می تواند همان باشد. دادستان هم این را می داند. دادستان هم کلمات اش همان کلمات قبل نیست، ولی اگر چیزی فرق فاحش دارد می گوییم که دادستان دوباره مطرح می کند و ما دوباره تصمیم می گیریم ولی فعلاً همین مترجم هایی که داریم ترجمه خواهند کرد. پس سخن را می سپاریم به دست دادستان ها که به صحبت های شان ادامه دهند.

دادستان کارلسون: منتظر هستیم این عکس پاورپوینت نقشه بالا بیاید و بینیم پروژکتورها کار می کند اینجا نقشه گوهردشت است. اینجا بود که صحبت مان در دوشنبه خاتمه پیدا کرد.

3 <https://www.youtube.com/watch?v=WPv8BjauhIU>

رئیس دادگاه: این‌ها را باید خودمان هم یادداشت کنیم که کدام عکس در پروتکل نوشته شده است برای شما هم لطفاً بگویید که اولش با کدام صفحه و بدانیم کدام پرونده و کدام پروتکل تحقیقاتی مد نظرتان باشد.

دادستان کارلسون: من هر چه را می‌گویم به شما تحویل می‌دهم. صفحه اش را الان می‌گویم و بعد به شما تحویل می‌دهم.

رئیس دادگاه: درسته ولی برای هر کسی که نشان می‌دهی و می‌خواهی سؤال بپرسی به ما بگو کدام صفحه.

دادستان کارلسون: آخه این نیست در پرونده مقدماتی چون من شماره بندی کردم.

رئیس دادگاه: من هم فکر کردم که برایم آشنا نیست چون شماره روی آن گذاشته‌ای، لطفاً بعد یک فتوکپی به وکیل مدافع هم بدهید. ما هم می‌خواهیم بدانیم. هر چیزی که در پروتکل نیست را به همه ما تقسیم کنید. هر چی که در روز نشان می‌دهی به ما تحویل می‌دهی و برای اطمینان شماره صفحه و شماره پرونده را هم می‌گویی. پس سؤال تان را شروع کنید.

دادستان کارلسون: آخرین صحبتی که داشتیم که تمام شود در مورد این پوشه‌ها بود. شما گفتید کسانی که در این برگه‌ها یادداشت می‌نوشتند حمید نوری بود و لشگری و ناصریان. آیا می‌توانی بگویی که تو پرونده تو چه نوشته بودند و محتویات اش چه بود؟

ایرج مصداقی: همه محتویات را به ما نمی‌گفتند، ولی هیات مرگ پرونده را باز می‌کرد و متوجه می‌شدیم از رویش که دارند می‌خوانند و مواردی را مطرح می‌کردند. برای مثال: در اول سال ۶۷ فکر می‌کنم فروردین ما را، همه زندانیان بند ما را حمید نوری و ناصریان به دادیاری بردند. روز انتخابات مجلس سوم شورای اسلامی بود. آن‌ها از ما یک به یک سؤال کردند که آیا حاضرید در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کنید و به کاندیداها رأی بدهید. ما بایستی می‌نوشتیم کتبا آری یا نه. همه ما نوشتیم نه. بعد از اینکه بیرون آمدیم چند تا از بچه‌ها را در راهرو زدند. در زمان کشتار ۶۷، وقتی به دادگاه می‌رفتیم این برگه لای پرونده زندان ما بود. یکی از دلایلی بود که می‌گفتند شما جمهوری اسلامی را قبول ندارید به همین دلیل حاضر نیستید در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کنید.

دادستان کارلسون: از کجا این‌ها را می‌دانی؟

ایرج مصداقی: سؤال می‌کردند.

دادستان کارلسون: از خود تو هم پرسیدند؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: بعد شما گفتید که هر سه تای آن‌ها یادداشت می‌نوشتند. از کجا این را می‌دانی؟

ایرج مصداقی: برای اینکه آن‌ها گاه می‌دانستند. در پرونده ذکر می‌شد که شما چندین بار به سلول انفرادی منتقل شده‌اید.

دادستان کارلسون: از کجا می‌دانید که آن‌ها این را می‌نوشتند؟

ایرج مصداقی: در دادگاه از بچه‌ها سؤال می‌کردند. به همین دلیل است که تعدادی چند بار به دادگاه رفتند و تعدادی فقط یک بار. بعضی‌ها در دفعه اول اعدام شدند. آن‌هایی که زنده می‌ماندند، حمید عباسی و رئیس او ناصریان همه تلاش شان را می‌کردند تا بلکه بهانه‌ای درست کنند که به خاطر آن شما را اعدام کنند. برای مثال روز ۱۵ مرداد شب، حوالی ساعت ۹ شب، ما را به یک فرعی بردند، آن فرعی شماره ۱۷ بود و سه نفر زندانی که از کرمانشاه منتقل کرده بودند با ما همراه بودند. آن‌ها با ناصریان و حمید عباسی همکاری می‌کردند و آنچه که ما در اتاق در آن فرعی راجع به آن صحبت می‌کردیم یا سعی می‌کردیم از طریق موریس به بند بالا منتقل می‌کردیم به بند بالا به دوستان مان که چه اتفاقی دارد می‌افتد، آن‌ها به ناصریان و حمید عباسی بعداً اطلاع دادند. ناصریان نقش مهم‌تری داشت، ولی حمید عباسی در جریان بود. حمید عباسی کویل (همراه) ناصریان بود. در خیلی از جاها من فقط اسم ناصریان را آوردم چون او نقش مهم‌تری داشت. **دادستان کارلسون:** از کجا می‌دانید که این سه نفر رفتند به ناصریان و حمید نوری گزارش دادند؟

ایرج مصداقی: روزهای بعد، بخصوص روز ۲۲ مرداد، هر کسی که دادگاه نزد هیات می‌رفت، ناصریان و حمید عباسی این زندانیان، این کرمانشاهی‌ها را می‌آوردند که علیه ما شهادت دهند. ما کسانی که تو آن فرعی بودیم.

دادستان کارلسون: برگردیم سر اصل کارمان. این‌ها را بعدها نوبت اش می‌شود و در مورد اعدام‌ها خودتان می‌گویید که چه جوری بوده است. حالا الان برگردیم سر این عکس، برای اینکه بتوانیم این عکس را تمام کنیم. شماره ۵ چیست؟

ایرج مصداقی: آن توالی است.

دادستان کارلسون: شماره ۶؟

ایرج مصداقی: خود اتاقی است که اعضای هیات آنجا بودند و ما را برای محاکمه به آنجا می‌بردند.

دادستان کارلسون: قبل از اینکه اعدام‌ها شروع شود این اتاق چه بود؟

ایرج مصداقی: مربوط به دادیاری بود.

دادستان کارلسون: آن موقع که هیات نمی‌آمدند به محل این اتاق شماره ۶ کارش چه بود؟

ایرج مصداقی: ناصریان و حمید عباسی در اینجا بودند. وقتی ما را بردند برای سؤال در مورد شرکت در انتخابات، ما را به همین جا بردند.

دادستان کارلسون: صفحه ۴۴ توی پروتکل 3F، آیا این عکس برایت آشنا هست؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: حالا صفحه بعد، نمی‌دانم خوب معلوم است یا نه نگاه کنید من شماره گذاری کردم. راهرو درازه شماره ۱ است، دست راستی ما شماره ۲ و دست چپی ما شماره ۳. شماره ۱ چیست؟

ایرج مصداقی: این یک بند است و آن راهروی بند است. دو طرفش اتاقها یا سلولها هستند.

دادستان کارلسون: توی این سلولها تک تک آدم تو آنها هست یا چند نفری هستند؟
ایرج مصداقی: این یک بند عمومی است نه سلولهای انفرادی. این اتاقها بزرگتر هستند، من می‌توانم توضیح دهم اگر بخواهید.

دادستان کارلسون: یک کم کوتاه بگو.

ایرج مصداقی: این بند ۱۶ اتاق دارد، هر دو سلول تبدیل شده به یک اتاق بزرگتر. ۱۴ تا اتاق با این سایز است که دو تا سلول انفرادی تبدیل به یک اتاق بزرگتر شده است. و دو تا اتاق بزرگتر آن ته است، یکی این طرف یکی آن طرف، این اتاق سه تا سلول انفرادی تبدیل به یک اتاق شده است. و اگر این اول را نگاه کنید، هم چپ و هم راست. این توالت و حمام است.

دادستان کارلسون: کجایم در شماره ۱ هستیم؟

ایرج مصداقی: بله در شماره ۱ هستیم. سه تا سلول انفرادی تبدیل شده به توالت این طرف و سه تا سلول انفرادی تبدیل شده به توالت آن طرف، در هر دو طرف. حمام جداگانه نیست و توی توالت یک دوش بود. اینها طبقه سوم است و سه بند به این شکل است. اگر بخواهم دقیق توضیح بدهم، همین سایز دقیقاً یک بند انفرادی هست. بیست تا این طرف، بیست تا آن طرف.

دادستان کارلسون: نمی‌دانم درست فهمیدم یا نه منظورت چیست؟

ایرج مصداقی: یک بند انفرادی، سایزش دقیقاً مثل این است، طبقه پایین اینها، دو تا طبقه پایین هر یک از اینها دو تا بند انفرادی است.

رئیس دادگاه: دادستان سؤال اش راجع به این نبود.

دادستان کارلسون: برگردیم سر عکس. شما گفتید اینجا بند عمومی است. تو بند عمومی چند تا زندانی وجود داشت؟

ایرج مصداقی: تو این بند حدوداً ۱۸۰ تا ۲۰۰ نفر زندانی وجود داشت.

دادستان کارلسون: توی یک سلول چند نفر بودند؟

ایرج مصداقی: توی سلولها حدوداً ۱۰، ۱۲ یا ۱۴ یا بیشتر بودند و سلولهای ته بیشتر بودند.

دادستان کارلسون: شماره ۲ چیست؟

ایرج مصداقی: به آن می‌گفتند حسینیه بند. بعضی موقعها این قسمت را در اختیار ما می‌گذاشتند و بعضی وقتها درش را می‌بستند. اما قبل از کشتار ۶۷ که ما در این بند بودیم این حسینیه در اختیار ما بود. شبها تعدادی از زندانی‌ها در اینجا می‌خوابیدند. ما تخت نداشتیم و روی زمین می‌خوابیدیم و از همان جا بود که ما روز اول و دوم دیدیم که دارد اتفاق‌های عجیبی می‌افتد. از پنجره‌های اینجا دیدیم.

دادستان کارلسون: شماره ۳ چیست؟

ایرج مصداقی: اینجا اسمش فرعی بود. یعنی این بند اصلی است و این چون یک بند کوچک است می‌گفتند فرعی. وقتی این زندان را می‌ساختند اینجا را برای نگهبان‌ها ساخته بودند. اما هیچ موقع نگهبان‌ها در آنجا نبودند و از آنجا هم برای زندان استفاده می‌شد. ۲ تا اتاق بود و یک انباری و یک توالت و حمام بود.

دادستان کارلسون: تو دیروز تعریف کردی که در بخش ۲ بودی. فرعی که متعلق به آن بخش بود چی نامیده می‌شود؟

ایرج مصداقی: این اسامی همیشه تغییر می‌کرد، یک موقعی این سالن ۲ اسمش ۱۹ بود و یک موقعی سالن سه و همیشه فرق می‌کرد. هیچ موقع نمی‌توانستیم دقیقاً بگوییم که اسامی این‌ها چیست. به همین دلیل می‌تواند مورد سوئی استفاده قرار بگیرد. من می‌توانم یک چیز بگویم و یک نفر دیگر همین را یک شماره دیگر بگوید. من سه بار تو این سالن بودم، هر بار یک اسم داشت. حتی اوین هم همین‌طور بود.

دادستان کارلسون: حالا سؤال من این است وقتی نگهبان‌ها می‌آمدند از کدام طرف می‌آمدند؟ شما اگر نگاه کنید به این شماره ۱ که راهرو است، ته اش یک در است و درهای زیادی سمت ۳ است. از کدام طرف این‌ها می‌آمدند؟

ایرج مصداقی: آن درها مال فرعی است و هیچ ربطی به این‌ها ندارد. این در اول که نگهبان‌ها می‌آمدند، بعضی وقتها از در کنار حسینیه، نگاه کنید حسینیه آن‌ته، یک در کنارش هست آنجا راه پله است و به حیاط می‌خورد. برای اینکه ما را غافلگیر کنند بعضی مواقع از آنجا می‌آمدند.

دادستان کارلسون: این یک عکس است که از کتاب قتل عام شما آوردیم. برای دادگاه می‌گویم این عکس در پروتکل اصلی صفحه ۷۳ است. از تو می‌پرسم این عکس چیست؟

ایرج مصداقی: این عکس راهروی اصلی زندان گوهردشت است. اگر نگاه کنید این طرف در یک بند است و این طرف در یک بند است و این راهرو است. حالا به نقشه نگاه کنید، یک راهرو هست و دو تا بازو به این بندها وصل می‌شوند. می‌بینید دو تا در را روی می‌بینید.

دادستان کارلسون: این عکس را که دارید می‌بینید به نظر شما کدام بخش زندان را نشان می‌دهد؟ کجای راهرو؟

ایرج مصداقی: این زندان گوهردشت و راهروی آن است.

دادستان کارلسون: جلوی شما چیست و به چی منتهی می‌شود و پشت مان چی را می‌بینیم؟ مجسم کن اگر وسط این راهرو ایستاده‌ای.

ایرج مصداقی: این راهروی اصلی مرگ است و من الان نمی‌توانم دقیقاً به شما بگویم که کدام بخش آن هستیم. سمت راست حسینیه یا سمت چپ آن، نمی‌توانم بگویم برای اینکه امکانش نیست و من همه چیز را از زیر چشم‌بند می‌دیدم. و من می‌تونم توضیح دهم چطوری.

دادستان کارلسون: خوب این عکس را از کجا آوردید؟

ایرج مصداقی: در خود رسانه‌های جمهوری اسلامی در اینترنت، خود آن‌ها این را منتشر کردند به عنوان زندان گوهردشت و اگر نگاه کنید روی دیوار این دروازه برای مراسم عاشورا است. یک روز

بسیار مهم مذهبی در ایران است. و همه جای ایران مراسم عزاداری است. آن‌ها تبلیغ می‌کردند که در زندان هم ما این مراسم را برگزار می‌کنیم. من می‌تونم دهها عکس دیگر در کنار اینکه خودشان منتشر کردند را نشان دهم.

دادستان کارلسون: خوب می‌دانی که این عکس مال چه زمانی است؟ کی گرفته شده است؟
ایرج مصداقی: حدوداً مال ده دوازده سال پیش است، می‌توانم تاریخ دقیق آن را پیدا کنم.

دادستان کارلسون: یعنی برداشت تو این است که سال ۶۷ هم همین شکلی بود؟

ایرج مصداقی: این ساختمان ۱۲۰ سال پیش درست شده است. خیلی ساختمان‌ها در سوئد هست که همیشه یک سان است. شما برق اینجا را عوض می‌کنید و شاید بلندگو می‌گذارید ولی خود ساختمان و استراکچر آن یکی است. تغییری که کرده این است که فقط پرچم‌ها را بالا زدند چون سیاه نشانه عزاداری است و بعضی کف پوش‌ها را تغییر داده‌اند. کف پوش‌ها کاملاً کرم رنگ بود و احتمالاً بعضی از دیوارها را سنگ کرده‌اند. اما مطلقاً استراکچر (ساختار) آن تغییری نکرده است.

دادستان کارلسون: حالا اگر پیام سر این عکس، این چی را نشان می‌دهد؟

ایرج مصداقی: این از توی حیاط، ساختمان سه طبقه را عکس گرفتند.

دادستان کارلسون: این عکس را شما از کجا آوردید؟

ایرج مصداقی: اگر خودتان در گوگل سرچ (جستجو) کنید، می‌توانید این عکس و ده‌ها عکس دیگر را پیدا کنید.

دادستان کارلسون: حالا اگر برویم سر اینکه شرایط خود شماها آنجا چه بوده و اگر قرار بوده که ملاقاتی داشته باشید این به چه صورتی انجام می‌شده است؟

ایرج مصداقی: ملاقات در سالنی بود که کابین کابین بود. کابین‌های مختلف و تلفن بود و شیشه بود و ضبط می‌شد. خیلی موقع‌ها اتفاق افتاده بود خانواده یا زندانی را به خاطر صحبتی که کرده بودند، مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند.

دادستان کارلسون: چند وقت به چند وقت می‌توانستید ملاقاتی داشته باشید؟

ایرج مصداقی: در چه سالی؟

دادستان کارلسون: اگر بخواهیم بگویم قبل از کشتارهای ۱۹۸۸ (۱۳۶۷)؟

ایرج مصداقی: دو هفته یک بار

دادستان کارلسون: اگر می‌خواستید که نامه‌ای برای اقوام بفرستید یا نامه‌ای از آن‌ها دریافت کنید به چه صورت انجام می‌شد؟

ایرج مصداقی: ماهی یک بار در یک فرم، ۵ خط. خانواده بایستی زیر همان، یک قسمت داشت برای پاسخ، زیر همان باید جواب می‌دادند، یعنی نگاه می‌کردند ببینند شما چی نوشته‌اید و آن‌ها در جواب چی نوشته‌اند.

دادستان کارلسون: امکان این برای شما وجود داشت که خیر به شما برسد که بیرون از زندان چه خبر است؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: به چه صورت یا صورت‌هایی این اطلاعات به شما می‌رسید؟

ایرج مصداقی: گاهی در ملاقات به شکل ایما و اشاره و البته می‌دونم در یک بند فرعی زندانی‌ها تلویزیون را تبدیل به رادیو می‌کردند و می‌توانستند گوش کنند. اما من جایی نبودم که از این امکان برخوردار باشم. بعضی وقت‌ها زندانی‌هایی بودند که تازه دستگیر شده بودند، از آن‌ها هم خبرهایی را می‌شنیدیم.

دادستان کارلسون: تلویزیون داشتید؟

ایرج مصداقی: بله.

دادستان کارلسون: هر بندی برای خودش یک تلویزیون داشت؟ به چه صورت بود؟

ایرج مصداقی: بله، ولی انفرادی نداشت.

امکان اینکه بخواهید دسترسی به روزنامه داشته باشید وجود داشته؟

در بند عمومی بله، ولی در انفرادی خیر.

دادستان کارلسون: حالا این روزنامه‌ها را آیا بین شماها پخش می‌کردن یا چه چوری به این روزنامه‌ها دسترسی پیدا می‌کردید؟

ایرج مصداقی: می‌خریدیم. پاسدارها به ما می‌دادند هر روز و ما پولش را می‌دادیم و بعد روزنامه‌های قدیمی را هر هفته یا هر یک ماه یک بار روزنامه‌های قدیمی را جمع می‌کردند.

دادستان کارلسون: اینطوری که من متوجه شدم سیستم بلندگو در زندان بوده است. برای چه چیزی از آن استفاده می‌کردند؟

ایرج مصداقی: بله، بعضی وقت‌ها اسامی را پیچ می‌کردند، این می‌توانستند اسامی مسئولان زندان باشد یا پاسدارها باشد، بعضی وقت‌ها این‌ها دیگر اسامی شان کد داشت. مثلاً می‌گفتند شماره فلان و او می‌فهمید و ما متوجه نمی‌شدیم که او کیست.

دادستان کارلسون: استفاده دیگری هم از آن می‌شد؟

ایرج مصداقی: بعضی وقت برنامه‌های رادیو یا برنامه‌هایی که می‌خواستند ما گوش کنیم از طریق این بلندگوها پخش می‌کردند.

دادستان کارلسون: شما صحبت این را کردید که چشم‌بند داشتید. در این مورد این چشم‌بندها بگویند که چه جوری بودند؟

ایرج مصداقی: چشم‌بند یکپارچه است و دو تا بند دارد که می‌بندی بعضی وقت‌ها ما خودمان آن را درست می‌کردیم و می‌توانست یک وسیله شخصی باشد و بعضی وقت‌ها پاسدارها به من می‌دادند وقتی می‌خواستیم از بیند بیرون برویم به ما چشم‌بند می‌دادند **اما در جریان کشتار ۶۷ چون در یک زمان تعداد زیادی را بیرون برده بودند چشم‌بند کم بود و ما از لنگ استفاده می‌کردیم.** لنگ یک حوله سنتی پارچه‌ای ایرانی است. می‌توانیم یکی از آن‌ها را نشان دهم و بگویم چطور من می‌توانستم هم‌هخ چی را ببینم. این لنگ من است. من از پشت این همه جا را می‌دیدم. از بیرون نشان نمی‌دهد. آن‌ها به من خیلی وقت‌ها مشکوک می‌شدند چون من

هیچ حرکتی برای دیدن این ور و آن ور نشان نمی‌دادم و آن‌ها برای اینکه مرا چک کنند به این شکل جلوی چشم می‌آمدند تا ببینند که عکس‌العمل نشان می‌دهم یا نه و من هر صدایی را که می‌شناختم چشم‌هایم را می‌بستم و برای همین آن‌ها مطمئن بودند. من به این شکل توانستیم آنچه در راهروی مرگ اتفاق می‌افتد را ببینم و امروز اینجا هستیم که برای شما بگویم. من لحظات دردناکی را دیدم ولی همه تلاشم این بود که هیچ واکنشی نشان ندهم تا آن‌ها نفهمند من می‌بینم.

دادستان کارلسون: حالا می‌رسیم به این مساله که بخواهید بیشتر توصیف کنید. آیا قبل از این کشتارها هم لنگ داشتید؟

ایرج مصداقی: بله برای رفتن به حمام استفاده می‌کنید در اینجا اگر حمام ترکی هم بروید می‌توانید از این‌ها هم ببینید، ولی این توی ایران مرسوم است.

دادستان کارلسون: منظور من این بود که قبل از این کشتارها برای چشم‌بند از این‌ها استفاده می‌کردیم.

ایرج مصداقی: نه چون چشم‌بند به اندازه کافی بود

دادستان کارلسون: ببینید این مساله ای که گفتید اینکه حرکت نمی‌کردید منظورتان چیست؟

ایرج مصداقی: اگر برای ۵ دقیقه چشم‌بند به چشم‌تان بزنید متوجه می‌شوید همه ذهن شما دنبال این است که ببینید اطراف شما چه خبر است. و آن‌ها که چشم‌شان باز است دارند شما را می‌بینند و شما هم سعی می‌کنید که صورت‌تان را بالا ببرید و ابروهای‌تان را بالا ببرید تا چشم بلند کمی بالا برود. یا سعی می‌کند هی پایین بروید شاید از زیر یک جایی را ببینید. یا به هر بهانه‌ای می‌خواهید دست بزنید به چشم‌بندتان تا کمی جایش عوض شود و ببینید و برای همین وقتی در یک جایی می‌نشستی حتماً کنک می‌خوردی. برای اینکه آن‌ها می‌دیدند که ما می‌خواهیم ببینیم و آن‌ها حساس بودند که ما نبینیم.

دادستان کارلسون: آیا جاهایی هم وجود داشته که از چشم‌بند استفاده نکنید؟

ایرج مصداقی: وقتی از بند بیرون می‌رفتیم به هر دلیلی چشم‌بند داشتیم ولی وقتی که به هواخوری می‌رفتیم چشم‌بند نداشتیم.

دادستان کارلسون: این‌طور که متوجه شدیم در خود بند هم چشم‌بند نداشتید.

ایرج مصداقی: نه ولی وقتی در سلول انفرادی بودم وقتی می‌خواستند به حمام ببرند آنجا هم به چشم‌بند می‌زدند زمانی که برای ملاقات می‌بردند تا توی اتاق ملاقات هم چشم‌بند داشتیم و می‌گفتند چشم‌بند را بردارید و توی جیب بگذارید و به هیچ وجه خانواده نباید ببیند.

رئیس دادگاه: ببینید این مساله چشم‌بند زیاد مشخص نشد شما صحبت این را می‌کردید که این را داشتید این‌همانی چیزی است که شما داشتید؟ یا چیزی شبیه این بوده؟ کمی بیشتر در مورد آن توضیح دهید.

ایرج مصداقی: این شبیه آن است، ولی خوب همه جا هست.

رئیس دادگاه: شما گفتید این را به چشم‌تان می‌زدید و می‌توانستید ببینید.

ایرج مصداقی: این خیلی نازک است و ما می توانستیم بعضی از نخ های این را در بیاوریم فقط خودم می دانستم چطوری بزخم که از آن نخ باز باشد و بتوانم ببینم. اگر چک هم می کردند نمی توانستند پیدا کنند. می توانید هر کسی این را امتحان کند من به خاطر همین لنگ ها بود که فهمیدم بچه ها را دارند اعدام می کنند. من دیدم که پاسداری که از طرف آمفی تئاتر می آمد حدود ده تا از این لنگ ها در دستش بود و آنجا فهمیدم بچه هایی را که بردند کشتند. برای اینکه آن ها دیگر نیاز به چشم بند نداشتند و من می دونستم این وسیله شخصی شان است. برای من لنگ معنای متعددی دارد. آن فقط یک حوله سنتی نیست. آن ارتباط با دار زدن دوستان دارد. من از این طریق فهمیدم اولین بار. **دادستان کارلسون:** حالا قبل از اینکه بخواهیم وارد زمانی شوم که این کشتارها انجام می شود، یک مقدار در مورد اینکه چه اتفاقاتی افتاده صحبت کنیم.

ایرج مصداقی: چقدر عقب تر؟

دادستان کارلسون: قبلاً شما صحبت این را کردید که انتخابات مجلس بوده است و می خواهم بدانم که شما هیچ گونه تغییراتی را توانسته بودید ببینید بین مارس و زمان کشتارها دارد شروع می شود؟

ایرج مصداقی: هیچ کس نمی توانست باور کند، از سال ۶۰ تا ۶۱ می گفتند اگر ما با مجاهدین به نقطه ای برسیم که مثلاً نظام رژیم اسلامی به خطر بیفتد، یکی یک نارنجک توی اتاق های تان می اندازیم. این را ما بارها شنیده بودیم، ولی خوب اتفاقی نیفتاده بود و خیلی ها آزاد شده بودند و برای همین ما حتی نشانه هایی را هم که می دیدیم باور نمی کردیم. برای ما عجیب بود کسی که حکم اش تمام شده یا دارد تمام شود اعدام شود. برای همین لشگری در روز عید فطر سال ۱۳۶۷ که می شد فکر کنم ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۷ او با پاسدارها به بند ما حمله کردند و ما را هم زدند و به حیاط فرستادند و بند ما را گشتند. لشگری آن روز گفت: «اگر به ما دستور دهند، یکی یک نارنجک توی اتاق هاتون می اندازیم» ما طبقه دوم بودیم، همین کار را با طبقه سوم هم انجام دادند.

دادستان کارلسون: چه ماهی بود؟

ایرج مصداقی: اردیبهشت (می).

هم چنین در ماه خرداد (ژوئن) من و تعداد دیگری را لشگری انتخاب کرد و به سالنی برد که آنجا یک زندانی که مجبور کرده بودند انزجار نامه جلوی دوربین بخواند را بینیم. آنجا من و ۷ نفر دیگر که حاضر نشدیم در آن اتاق بنشینیم شدیداً مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم. ما را با کابل و با چوب و با مشت و لگد زدند. و بعد در انتها عرب دادیار زندان آمد بالای سر ما در حالی که ما را می زد او دستور داد که ما را به انفرادی ببرند و ملاقات مان را هم قطع کنند. او گفت: «فکر می کنید به همین جا ختم می شود، بگذار امام فتوا دهد نشان تان می دهیم». چون ما بعداً در سلول انفرادی که بودیم با همدیگر صحبت می کردیم که چه اتفاقی

می‌خواهد بیفتد یا چه کار ممکن است بکنند ما حتی مسخره می‌کردیم، من می‌کردم.

دادستان کارلسون: اگر که تاریخ دقیق اش را می‌دانید بگویید دقیقاً چه تاریخی این حرف را می‌زد؟

ایرج مصداقی: نیمه دوم ماه ژوئن فکر می‌کنم توی ۲۷ خرداد بود، الان خیلی حضور ذهن ندارم ۲۶ یا ۲۷ خرداد بود.

رئیس دادگاه: در اینجا ۱۵ دقیقه استراحت می‌کنیم.

تنفس قبل از ظهر دادگاه هفتم محاکمه حمید نوری- چهارشنبه سوم شهریور ۱۴۰۰

رئیس دادگاه: دادستان ها ادامه می‌دهند^۴.

دادستان کارلسون: حالا می‌رویم به آن مدت زمانی که درست خیلی نزدیک به اعدام ها بود. از شما خواهش می‌کنم با جزئیات هر چه که یادت می‌آید را کامل تعریف کنی که چی می‌بینی و چی می‌شنوی. و البته در درجه اول اگر امکان دارد از نظر زمانی از گذشته تا به حال شروع کنی. اگر می‌دونی کدام روز است آن را هم بگو و اگر مطمئن نیستی تاریخ های ایرانی را هم بگویی ایرادی ندارد و وقتی که داری توصیف می‌کنی و چیزهایی که می‌بینی و می‌شنوی و تجربه می‌کنی منظور این است که حس می‌کنی، بگویی که چه اشخاصی دور و بر تو هستند یا دیده می‌شوند یا شنیده می‌شوند. از وکیل ات خواستم کمک ات کند و پیوست ها را جلویت بگذارد که اسامی را جلویت داشته باشی. یعنی قبل از اینکه اسم شخصی را بگویی در این لیست نگاه کن و اگر اسمش هست شماره اش را به ما بگویی، البته اگر شماره اش را پیدا می‌کنی.

ایرج مصداقی: از اول بگویم، از کی شروع کنم؟ روز شنبه هشتم مرداد ساعت ۹ صبح، من در سلول انفرادی بودم، ناگهان در سلول من باز شد، من پاسدارهای هر دو شیفت زندان را دیدم، هر ۲۴ ساعت یک بار شیفت عوض می‌شد. خیلی مضطرب بودند، با عجله گفتند چشم‌بند بزن بیا بیرون، بعد متوجه شدم که همه سلول‌ها را بیرون آوردند. من اولین نفر بودم چون اولین سلول بودم. ما را بردند طبقه اول ما طبقه دوم بودیم ما را به طبقه اول از طریق راه پله بردند. ما را بردند کنار همین راهرویی که دادگاه توی آن بود تو راهروی اصلی تو راهروی مرگ، کنار همان جا نگاه داشتند. من اولین نفر بودم و سرم را گذاشته بودم روی دستم به دیوار تکیه داده بودم، از گوشه چشم ام آنجا را می‌دیدم من لشگری را دیدم که به ما نزدیک می‌شد. او بدون اینکه صدا کند اشاره کرد به ما گفت کی این‌ها را آورده؟ یک نفر از پشت سر که نمی‌شناختم و ندیدم گفت سید گفته این‌ها را بیاورید. او با صدا گفت، لشگری به ما نزدیک شده بود.

دادستان کارلسون: کی بود گفته بوده شما را آنجا بیاورد؟

4 <https://www.youtube.com/watch?v=PsZQDS3PEx0>

ایرج مصداقی: سید، فقط گفت سید، لشگری به ما نزدیک می‌شد، اینجا بلند داد زد و گفت نه برشان گردونید به بند، هر کی را که من گفتم بیاورید. ما را به سلول‌های مان برگرداندند، ما نمی‌دانستیم که ما را برای اولین سری به دادگاه بردند برای اینکه ما تنبیهی توی انفرادی بودیم سید تصمیم درستی گرفته بود، اما لشگری نمی‌خواست در اولین قدم اتوریته اش زیر سؤال برود برای همین دستور داد که ما را به بندمان برگردانند. همان روز بعد از ناهار لشگری و چندین پاسدار آمدند توی سلول من و دیدم او سلول‌های دیگر هم می‌رود و دستور داد همه را به بندهای سابق خودمان برگرداند. توضیح دادم جلسه قبل آن ساختمان را برای ترمینال می‌خواستند از آن استفاده کنند. برای همین ما را به بند سابق مان برگرداندند. ما هشت نفر بودیم و بقیه را به فرعی‌های مختلف برده بودند. و ما وقتی به بندمان رفتیم متوجه شدیم که عده‌ای را صبح از بند خارج کردند. همه می‌پرسیدند که چه اتفاقی دارد می‌افتد همه نگران بودند، ولی هیچ کسی نمی‌دانست. از همان جایی که نشان دادم توی حسینه دائم بیرون را نگاه می‌کردیم از یک منفذ خیلی کوچک و می‌دیدیم یک اتفاق جالبی دارد پشت در و دیوار می‌افتد. آنجا چند تا انبار و موتورخانه برق زندان بود. ما حتی روزهای بعد دیدیم که یک فولکس واگن می‌آمد و بعد از توی آن تعدادی زندانی بیرون می‌آوردند. حتی آن ماشین می‌آمد و می‌رفت. در فولکس واگن از بغل باز می‌شد کشویی بود. و حتی ما کسانی را با لباس سربازی هم دیدیم که دستگیر شدند اما نمی‌توانستیم هیچ نتیجه‌ای بگیریم، ولی همان شب ما یکی از بچه‌ها دیده بود از همان جا لشگری توی یک فرغون طناب می‌برد. وقتی او فریاد زد تعداد زیادی از بچه‌ها دویدند که ببینند، لشگری رد شده بود و کس دیگری ندید. ولی این صحبت بود که دارند دار می‌زنند ولی کی را نمی‌دانستیم. ولی ما باور نمی‌کردیم ما می‌دیدیم که غذا زیاد شده ولی نمی‌توانستیم، حس می‌کردم ولی نمی‌توانستم باور کنم. روز جمعه شب غذا تخم مرغ بود و به هر نفر دو تا می‌دادند ولی دیدیم تخم مرغ زیادی به ما دادند. آنجا من حس کردم غذای بچه‌هایی که نیستند را آوردند.

دادستان کارلسون: حالا نفهمیدیم اول داشتی راجع به شنبه هشتم توضیح می‌دادی؟

شنبه ۸ مرداد شب آخر وقت، پاسدار به بند آمد و گفت اسم پدر منصور قهرمانی

چی بود؟ ما با هم صحبت کردیم چرا از خودش نمی‌پرسند و چرا گفت بود؟

دادستان کارلسون: وقتی که راجع به تخم مرغ‌ها صحبت کردی اینکه زیادتر شده بود کی

هست؟

ایرج مصداقی: جمعه ۱۴ مرداد

دادستان کارلسون: شنبه هشتم مرداد دیگر هیچ تغییراتی نبود؟

ایرج مصداقی: فقط تعدادی را از بند ما برده بودند و همه می‌پرسیدند چرا؟

دادستان کارلسون: صبر کن چند تا سؤال دارم اونجا. شما ۸ نفر بودید که به بند برگشتید، اسم

این افراد را بلد هستی می‌دونی چه کسانی بودند؟

ایرج مصداقی: اکبر صمدی، حیدر صادقی، طاهر بزاز حقیقت طلب، مجتبی اخگر، علیرضا سپاسی، شهریار فیضی و یک نفر دیگر. باید فکر کنم و آن را هم می‌توانم بگویم. فرامرز جمشیدی ۸ نفر بودیم که به بند آمدیم.

دادستان کارلسون: اشکالی ندارد یادت نمی‌آید. این اسامی را که گفتی نگاه کن بین شماره اش تو لیست های ما هستند؟

ایرج مصداقی: در پیوست A، شماره ۴ مسعود کباری روز ۸ مرداد اعدام شد، او اولین نفری بود که بردند و اعدام کردند، شماره ۱۱ رامین قاسمی اولین روز او را برای اعدام بردند، شماره ۱۲ سید حسین صبحانی صبح ۸ مرداد او را اعدام کردند، شماره ۱۳ رضا زند را صبح ۸ مرداد اعدام کردند، شماره ۱۴ مهران هویدا را صبح ۸ مرداد اعدام کردند، شماره ۱۵ اصغر مسجدی را صبح ۸ مرداد اعدام کردند، شماره ۱۶ منوچهر بزرگ بشر را فکر کنم جمعه روز ۲۱ مرداد اعدام کردند. بهنام ...

دادستان کارلسون: صبر کن، ما فعلاً در روز ۸ مرداد هستیم و راجع به کسانی که با شما بودند یا همان روز اعدام شدند را بگویند.

ایرج مصداقی: آن‌هایی که اعدام شدند یا با هم به بند برگرداندند، کدام را بگویم؟
دادستان کارلسون: ما الان راجع به اعدام شده ها حرف نمی‌زنیم و گفتید اشخاصی که بردند از بند شما را بگویند. لطفاً اسم آن‌هایی که از بند بردند را خوانا و واضح با شماره های شان در پروتکل را بگویند.

ایرج مصداقی: ۴ مسعود کباری، رامین قاسمی، ۱۲ سید حسین صبحانی، ۱۳ رضا زند، ۱۴ مهران هویدا، ۱۵ اصغر مسجدی، ۵۲ منصور قهرمانی، من اسم کس دیگری را نمی‌بینم.

دادستان کارلسون: از کجا می‌دانی که آن‌هایی که اسامی شان را قید کردی از بند برده بودند؟
ایرج مصداقی: ما که آمدیم آن‌ها دیگه نبودند و صبح آن‌ها را از بند برده بودند، مثل اینکه شما بیاید خانه و ببینید دو نفر از اعضای خانه نیستند. همه راجع به آن‌ها صحبت می‌کردیم و نگران بودیم و روز معمولی نبود.

دادستان کارلسون: حالا ادامه بده

ایرج مصداقی: روز نهم حوالی ساعت نه صبح، اسم سه نفر را خواندند. مهرداد اردبیلی، احمد نور امین، حسین بهری آن‌ها را بردند و ما متعجب شدیم. حسین بهری حکم اش داشت تمام می‌شد ما فکر کردیم شاید دارند او را برای آزادی می‌برند چون قبل از آزادی شما را به دادیاری می‌برند. از یک ماه تا دو ماه قبل پیش ناصریان و حمید نوری و آن‌ها تصمیم می‌گرفتند که شما را آزاد کنند یا نه، یا چه شرایطی برای آزادی شما تعیین کنند. ما راجع به حسین بحری هر حدسی می‌زدیم غیر از اینکه بخواهند او را اعدام کنند. به همین دلیل ما نمی‌توانستیم نتیجه بگیریم که واقعاً چی کار دارند می‌کنند.

ایرج مصداقی: روز دهم مرداد، من می‌توانم خیلی توضیح دهم ولی فکر می‌کنم شاید وقت نباشد من روزها می‌توانم برای تان توضیح دهم.

دادستان کارلسون: فعلاً این مهم ها را تعریف کن بعد شاید من سؤال بپرسم اگر لازم بود.

ایرج مصداقی: روز دهم مرداد، لشگری همراه با پاسدارها به بند آمد و عده‌ای را از هر اتاق بیرون برد. به اتاق ما که رسید به همه گفت آن‌هایی که ده سال حکم دارند بغل ایرج بایستند. آن‌ها بغل من ایستادند و به پاسدار گفت اسامی شان را بنویس. او اسم همه را نوشت. وقتی به من رسید گفت بروید بیرون، به پاسدارهای همراهش گفت کافی است. من گفتم من هم ده سال حکم دارم با حالت اعتراض رفتم جلو ولی او یک لگد زد به من زد و گفت لازم نکرده. بعدا همه مایی که داخل بند بودیم و آن‌هایی که از بند بیرون برده بودند فکر می‌کردیم و می‌گفتیم چرا مرا نبردند. فکر می‌کردیم شاید بچه‌ها را برای تنبیه بردند و چون من دو دفعه انفرادی بودم به تازگی، لشگری فکر کرده این دفعه مرا نبرد.

دادستان کارلسون: وقتی می‌گویی به اتاق ما آمدند من متوجه نمی‌شوم سلول یا حسینیه؟

ایرج مصداقی: سلول بیشتر به انفرادی می‌گفتیم، وقتی عمومی بودیم می‌گفتیم اتاق، برای اینکه بزرگ‌تر بود و ما با هم بودیم. او به همه اتاق‌ها رفت و تعدادی را برد بیرون. وقتی آن‌ها را بیرون بردند از همه پرسش و پاسخ کردند و پاسدارهای بند هم کنارمان بودند. و لشگری تصمیم می‌گرفت که چه کسی را به بند برگرداند و چه کسی را ببرد در دو تا فرعی جا دهد. انتخاب اولیه برای بردن توی پروسه اعدام را لشگری انجام می‌داد. کسانی که وارد پروسه اعدام می‌شدند آن وقت ناصریان و حمید عباسی آن‌ها تصمیم می‌گرفتند کی اول برود و کی دوم برود و آن‌ها الویت را تعیین می‌کردند. البته عدالت حکم می‌کند بگویم ناصریان نقش مهم‌تری نسبت به حمید نوری داشت.

دادستان کارلسون: چه اشخاصی را آن روز بردند، منظور اسامی شان؟ می‌توانید اسامی آن‌هایی که از اتاق شما بردند را یگویند؟

ایرج مصداقی: بله، مصطفی (سلیمان) مردفرد، منوچهر حسن زاده، محمدحسن خالقی، فرامرز فرهانی، هادی عزیزی، این‌ها را از اتاق ما بردند.

دادستان کارلسون: شما گفتید این‌ها را می‌برند و آنجا از آن‌ها مصاحبه می‌گیرند از کجا می‌دونی؟

ایرج مصداقی: خوب خیلی‌ها توی بند برگشتند و بعضی‌ها را فقط به فرعی بردند و ما از طریق مورش با آن‌ها تماس گرفتیم و دقیقاً مطلع شدیم که آن‌ها چی می‌گفتند. من آن موقع مورش خوب می‌زدم، کسانی که انفرادی زیادتر بودند مورش بهتر می‌زدند. من هم مورش می‌زدم، ولی از طریق نشانه بود و صدا نبود. ما طبقه سوم بودیم و آن‌ها تو فرعی پایین بودند. راحت می‌شد همدیگر را ببینیم.

دادستان کارلسون: ببینید شما گفتید که اولین انتخاب تصمیم با لشگری و بعد نوبت ناصریان و حمید نوری بوده است، این را از کجا می‌دانید؟

ایرج مصداقی: همه ما را که به پروسه اعدام می‌بردند، لشگری انتخاب می‌کرد، بعد ناصریان با یک دفترچه توی هر اتاق یا سلول می‌آمد و چند تا سؤال می‌کرد و اسم شما را می‌نوشت. وقتی

هم که ما را برای اینکه به دادگاه ببرند باز آنجا ناصریان و حمید نوری انتخاب می کردند. من می دیدم. می آمدند و می پرسیدند و می گفتند رفتی یا نه؟ البته ناصریان نقش مهم تری داشت.

دادستان کارلسون: حالا ادامه دهید صحبت های تان را..

ایرج مصداقی: روز ۱۱ مرداد روز عید قدیر بود، یک عید مذهبی مهم شیعه است. ما یک جشن گرفته بودیم و من مسئول برگزاری جشن بودم و مجری جشن. بعداً به خاطر این جشن تعداد زیادی از هم بندهای ما را اعدام کردند. بعداً توضیح می دهم چرا. به آن روز که رسیدیم می گویم.

روز ۱۲ مرداد چهارشنبه، از صبح ما دیدیم بچه هایی که توی فرعی بودند را صدا می کنند و به یک جایی می برند که دیگه بر نمی گردند. این سومین روزی بود که هیات مرگ در گوهردشت بود. **روز ۸ و ۹ مرداد کمیته در گوهردشت بود. روز ۱۰ مرداد نبود و روز ۱۱ مرداد تعطیل رسمی بود. روز ۱۲ مرداد هیات آمده بود و بچه ها را می بردند پیش هیات و دیگر کسی بر نمی گشت.** ما نگران بودیم، ولی نمی تونستیم مطمئن باشیم که آن ها اعدام شده اند.

روز ۱۳ و ۱۴ مرداد، پنج شنبه و جمعه هیات در گوهردشت نبود. روز چهارشنبه ۱۲ مرداد زین العابدین افشون یکی از هم بندی های ما را نزد هیات بردند. ولی او به بند برگشت و او گفت که او را به اتاقی بردند در طبقه اول آنجا اشراقی، ریسی و نیری را دیده بود. همه با هم صحبت می کردیم چه اتفاقی دارد می افتد. ولی چون افشون را برگردانده بودند، ما هیچ نتیجه ای نگرفتیم. فکر کردیم شاید برای یک رسیدگی مجدد آمده اند. فهمیدیم یک هیات عالی رتبه است، ولی اینکه برای چیست نمی دانستیم.

دادستان کارلسون: من دو تا سؤال دارم در رابطه با ۱۲ مرداد. شما گفتید که ما آن روز دیدم که آن کسانی که در فرعی بودند را بردند ولی برنگشتند. این را چه جوری می تونستید ببینید؟

ایرج مصداقی: ندیدیم، اگر گفتم دیدیم اشتباه است. از طریق مورش به ما اطلاع دادند. من گفتم ما طبقه سوم بودیم و آن ها طبقه اول و از طریق مورش دوستان ما به ما اطلاع می دادند که چه کسانی را بردند و ما می دیدیم که تعداد آن ها کمی می شود و بعد از ظهر چند نفر بیشتر نبودند و هیچ کسی برنگشته بود و آن ها به ما گفتند هر کس که رفته دیگر برنگشته است.

دادستان کارلسون: شما گفتید اسم آن کسی که برگشته اسمش افشون بود؟

ایرج مصداقی: زین العابدین افشون

دادستان کارلسون: نفهمیدم او را کجا برده بودند؟

ایرج مصداقی: او را نزد هیات برده بودند و او نیری، اشراقی و ریسی را دیده بود و آن ها از او سؤال و جواب کرده بودند، اما او را به بند برگردانده بودند و روز ۱۵ مرداد او را اعدام کردند، نمی دانم چرا او را به بند برگرداندند اما سه روز بعد اعدام شد، من دیدم.

دادستان کارلسون: کی او را از بند برده بودند؟

ایرج مصداقی: او را همان روز بردند. او با ما بود، او را قبلاً بیرون نبرده بودند.

دادستان کارلسون: یعنی همان روز تو بندی که شما بودید او را می برند و دو مرتبه بر می گرداند؟

ایرج مصداقی: بله، روز جمعه ۱۴ مرداد، ما متوجه شدیم که تخم مرغ زیادی است. به هر نفر سه یا چهار تا رسیده بود. ما متوجه شدیم که احتمالاً داریم غذای دیگران را می‌خوریم چون آشپزخانه آمار درستی از زندانیان نداشت آن‌ها مثل قبل غذا می‌دادند و ما تعدادمان کم شده بود و توی خیلی از بندها نیز بچه‌ها نبودند که غذا را بخورند برای همین غذا به ما زیاد می‌رسید. ما تصمیم گرفتیم تمام ساک بچه‌ها را جمع کنیم، وسایل شان را جدا جدا کنیم. هر چی مواد غذایی هم داشتیم تقسیم کردیم و توی ساک هر کسی گذاشتیم مثلاً کنسرو ماهی یا انجیر خشک و ما تصمیم گرفتیم آن روز که اگر خواستند ما را ببرند، با خودمان لنگ ببریم به جای چشم بند. برای اینکه ما را بدون وسایل می‌بردند. ما می‌توانستیم چند تا استفاده از لنگ بکنیم. ما می‌توانستیم اگر ما را توالیت بردند چون قبلاً توضیح دادم دوش هم همان جا بودیم و می‌توانستیم سریع دوش بگیریم و با لنگ خودمان را خشک کنیم. دوش توی توالیت بود، بالای سر توالیت بود، توالیت ایران مثل اینجا نیست. هم چنین فکر می‌کردیم شاید ما را بزنند تنبیه کنند. ما می‌توانستیم با این لنگ کمرمان و جایی که آسیب دیده بود را ببندیم و به این ترتیب درد را کم کنیم و تمرین می‌کردیم که چه جوری می‌توانیم از پشت آن بهتر بینیم. ما ۷ سال بود که زندان بودیم و تجربه خیلی زیادی داشتیم و به همین دلیل فکر کردیم اگر روز شنبه ما را بردند، آماده‌تر برویم.

دادستان کارلسون: حالا فکر کردم چونکه نزدیک ۱۲ ظهر است و ایشان صحبت‌های زیادی می‌خواهند در مورد آن روز بکنند پس ما می‌توانیم الان برویم برای ناهار چون روز شنبه را می‌خواهیم در موردش بیشتر صحبت کنیم و می‌رویم برای ناهار و ساعت یک و نیم اینجا توی سالن دوباره جمع می‌شویم.

جلسه هفتم دادگاه محاکمه حمید نوری چهارشنبه سوم شهریور- جلسه بعد از ظهر بعد از ناهار

دادستان کارلسون: بفرمایید تعریف کنید راجع به شنبه ۱۵ مرداد (۶ آگوست) صحبت کنید.

ایرج مصداقی: شنبه ۱۵ مرداد، لشگری همراه با چندین پاسدار آمد پشت در بند نشسته بود توی راهرو و بعد یکی یکی ما را می‌برند پیش او.

دادستان کارلسون: کدام در را دارید صحبت می‌کنید؟

ایرج مصداقی: دری که به راهروی زندان طبقه سوم منتهی می‌شد. آنجا یک میز گذاشته بودند، لشگری نشسته بود و چند پاسدار هم آنجا بودند و او از من سؤال کرد مشخصات ام را و مدت محکومیت ام را، او خودش می‌دانست چون از سال ۶۱ خوب من را می‌شناخت و او پاسدار بند ما بود. او مرا به سلول انفرادی در سال ۶۲ منتقل کرد. خودش این کار را کرد و بارها مرا زده بود. او خیلی اصرار کرد، سؤال کرد که من چیزی را بپذیرم، که بپذیرم انزجار نامه بنویسم ولی من نپذیرفتم. او مرا به بندی فرستاد که بعداً متوجه شدم ما آماده می‌شدیم برای اینکه به دادگاه برده

شویم. اون جا همان ساختمانی بود که گفتم به عنوان ترمینال از آن استفاده می‌کردند و من طبقه سوم بودم. حدوداً خاطر من نیست ولی بیش از ده الی دوازده نفر در آن اتاق بودیم. بعد از ناهار مرا صدا زدند، من و محمدرضا مهاجری و تعدادی دیگر با هم رفتیم پایین. محمدرضا مهاجری حکم اش در شهرپور تمام می‌شد. ما پشت در دادگاه توی راهرو نشسته بودیم در همان دو تا راهروی کوچک که در آن نقشه دیدید. من از زیر چشم‌بند دیدم که دو سه نفر روی صندلی نشستند رو به دیوار و دارند چیزی می‌نویسند. علی حق وردی آنجا بود، او همیشه دچار تشنج می‌شد. برای اینکه در سال ۶۲ او را خیلی سر پا بدون خواب ایستاده بودند. بیش از یک هفته سر پا با چشم‌بند بود. او همیشه در خواب دچار تشنج می‌شد. او آنجا سیگار روشن کرد، برای همین اول آمدند سیگارش را زدند و خاموش کردند و او را سریع توی اتاق بردند.

دادستان کارلسون: کدام اتاق؟

ایرج مصداقی: همین اتاق آنجایی که هیات بود. در موقعی که من اونجا بودم ۴ نفر قبل از من به اتاق هیات رفتند. قاسم سیفان، مصطفی محمدی محب، محمود زکی این‌ها همه اعدام شدند. من وقتی توی اتاق می‌رفتم دیدم محمود زکی دارد بیرون می‌آید آنجا نشست و من رفتم تو. **گفتند چشم بندت را باز کن و من چشم ام را که باز کردم هیات را دیدم. نیری، اشراقی، رئیسی آن موقع پورمحمدی را نمی‌شناختم چون مقام امنیتی بود من او را نمی‌شناختم و بعداً او را شناختم، ولی تو آن روزها نمی‌شناختم و فکر می‌کردم غریبه است، ولی افراد زیادی غیر از این چهار نفر در اتاق بودند. حتی پشت شان ایستاده بودند. احتمالاً بعضی‌ها محافظ بودند ولی تعداد زیادی بودند. نیری رئیس هیات بود. سؤال‌ها را نیری می‌کرد. و او یک چیزی می‌نوشت و فرمی را پر می‌کرد. اول نام و نام خانوادگی و میزان تحصیلات و هم چنین وضعیت تاهل و بعد گروهی که به خاطرش دستگیر شدیم یا اتهامی که داشتیم. بعد او یک سؤال می‌کرد، اولین سؤال این بود که آیا تقاضای عفو می‌کنی؟ من گفتم من ده سال محکوم شدم و ۷ سال زندان را طی کردم اگر می‌خواستم چنین تقاضایی بکنم سال‌های قبل می‌کردم الان دو سوم حکم ام را کشیده‌ام. او گفت آیا مجاهدین را محکوم می‌کنی، اعلام برائت می‌کنی، کلمه‌ای که به کار می‌برد اعلام برائت بود. او بعد گفت که مجاهدین به مرزها حمله کردند. برو بنویس مجاهدین به مرز حمله کردند و من اعلام برائت می‌کنم. من گفتم نظرم نیست چنین کاری نمی‌کنم. گفتم به من ربطی ندارد. آن‌ها دوباره اصرار کردند نیری گفت برو دو کلمه بنویس. گفتم نظرم نیست نمی‌کنم. اشراقی گفت مگر نمی‌بینی این همه جنایت می‌کنند؟ گفتم به من ربطی ندارد، گفتم می‌دونم مجاهدین به مرزها حمله کردند؟ گفتم یک چیزهایی شنیدم. گفت برو محکوم کن. من گفتم من مثل خیلی مردم دیگه، به من ربطی ندارد. مردم وقتی اتفاقی می‌افتد توی خونه شان می‌روند و وقتی که همه چی تمام می‌شود بیرون می‌آیند، من هم مثل آن‌ها و بعد چون فکر می‌کردم که می‌خواهند همه را اعدام کنند، گفتم چرا این کار را می‌کنید، ولی وقتی دیدم دارند با هم صحبت می‌کنند گفتم اگر من را آزاد کنید تعهد می‌دهم که دیگر فعالیت سیاسی نکنم. نیری گفت برید بره هر چی می‌خواهد بنویسد، وقتی من**

داشتیم با آن‌ها صحبت می‌کردم، ناصریان وارد اتاق شد. گفت محمود نمی نویسد. نیری با تعجب گفت ولی اینجا که گفت می نویسد. گفت نمی‌دانم نظرش عوض شده آن بیرون. من وقتی رفتم بیرون رفتیم، ناصریان آمد یک برگه به من داد و گفت باید این را بنویسی، من گفتم نیری یا حاج آقا چیز دیگری گفت. گفت نه باید این را بنویسی. گفتم بریم تو من با خود حاج آقا صحبت کنم، او دستپاچه شد و گفت نه، نه بشین هر چی می‌خواهی بنویس. من آنجا فهمیدم که او همین کار را با محمود زکی کرده و او نیری و هیات را فریب داد و حکم اعدام محمود زکی را گرفت. آوردند من را توی همان راهروی اصلی زندان نشستیم. هنوز فکر می‌کردم احتمالاً من را اعدام می‌کنند. ولی تو فکرم بود اگر جایی مرا بردند و محمود را دیدم بهش بگویم که ناصریان چی کار کرد و چه جوری نیری را فریب داد برود و خودش بگوید.

دادستان کارلسون: کی نیری را فریب داد؟

ایرج مصداقی: ناصریان، من فکر کردم اگر جایی محمود را دیدم به او بگویم برود و به نیری بگوید که چه اتفاقی افتاده است. وقتی من پشت در اتاق هیات نشسته بودم و هنوز تو اتاق هیات نرفته بودم، دیدم، شنیدم که ناصر منصوری را صدا زدند. گفتم ناصر منصوری در بهداری است. او یکی از دوستان من بود. در ماه خرداد گفتند خودکشی کرده. گفتند از طبقه سوم خودش را پایین انداخته است، او نخاع اش قطع شده است و هیچ حرکتی نمی‌توانست بکند او توی بهداری بستری بود. ناصریان به جاسم که پاسدار بود گفت برود خبر دهد که او را بیاورد. بیات مسئول بهداری او را روی برانکارد آورد. او را بردند داخل اتاق، من آن موقع نمی‌دانستم آنجا چیست و چه اتفاقی دارد می‌افتد. خیلی زود او را از اتاق در آوردند. او را خیلی زود به راهروی مرگ بردند، زودتر از من. من عکس قبر او را دارم. عکس او توی کتاب من چاپ شده است. این اسامی ای که شما اینجا دیدید توی این ۱۱۰ نفر، من قبر ۳۶ نفر از آن‌ها را پیدا کردم و عکس آن‌ها در کتاب من هست و من اینجا دارم و می‌توانم به شما نشان دهم. عکس سنگ قبر آنهاست.

دادستان کارلسون: وقتی اسم ناصر منصوری را صدا می‌زنند تو نشستی آنجا توی راهروهایی که نزدیک در هیات است. درست متوجه شدم؟

ایرج مصداقی: بله، بله.

دادستان کارلسون: تو اسم او را با گوش‌های خودت شنیدی یا دیگران برایت تعریف کردند؟

ایرج مصداقی: نه، نه من آنجا بودم و خودم شنیدم.

این‌هایی که تعریف کردی الان که او را روی برانکارد آوردند، به چشم خودت دیدی؟

ایرج مصداقی: بله دیدم فاصله خیلی کوچک است.

دادستان کارلسون: کجا می‌برنش؟

بردند توی اتاق نزد هیات، آن موقع من نمی‌دانستم آنجا کجاست و نمی‌دونستم کی توی اتاق است خودم بعدش رفتم.

دادستان کارلسون: پس تو نشستی آنجا و منتظر هستی که خودت را هم صدا بزنند و نزد هیات ببرند؟

ایرج مصداقی: بله، بله

دادستان کارلسون: می بینی بعد کی او را آوردند بیرون؟

خیلی زود، شاید خیلی زودتر از زمانی که من در دادگاه بودم، شاید دو دقیقه، من بیش از ده دقیقه بودم، لااقل ده دقیقه.

دادستان کارلسون: می دونی بعد او را کجا می برند؟

ایرج مصداقی: راهروی مرگ بردند چند متر آن طرف تر. وقتی تو را از اتاق بیرون بردند گفتی تو را به راهروی مرگ بردند آنجا ناصر منصوری را دیدی؟
نه ندیدم

دادستان کارلسون: ادامه دهید.

ایرج مصداقی: بعد من در راهروی مرگ نشسته بودم امیر برج خانی او روز ۱۲ ام مرداد نزد هیات رفته بود و زنده مانده بود و توی راهروی مرگ از صبح هم مسایلی را دیده بود و او خیلی چیزها بیشتر از ما می دونست آن لحظه. ولی خیلی نمی شد با هم صحبت کنیم، چون پاسدار توی راهروی مرگ زیاد بود و حمید نوری آنجا بود و دائم بالا و پایین می رفت و همه چیز را زیر نظر داشت. من نشسته بودم محسن محمدباقر آمد کنار من نشست. اون از هر دو پا فلج بود و پاهای آهنی داشت. او دو تا عصای آهنی داشت، وقتی می گویم پای آهنی منظورم این است. او وقتی بچه بود در فیلم غریبه و مه بهرام بیضایی یکی از بزرگترین فیلم سازان ایران بازی کرده بود. در آنجا هم یک بچه فلج است. ازش پرسیدم محسن چی کار کردی؟ گفت مرگ حق است. خیلی زود اسم او را صدا زدند. او را هم به سمت حسینه بردند. من او را از زیر چشم بند دنبال کردم. من دیدم او چطور عصا زان به سمت حسینه رفت. من قبل از او متوجه شدم که دارند بچه ها را اعدام می کنند. صدا می آمد مثل صدای ضرب و شتم، صدای خفه فریاد، ولیکن چون فاصله داشت، صدا خیلی درهم و برهم بود. من دیدم یک پاسدار از سمت حسینه دارد می آید، یا امفی تاثیر، دیدم یک کیسه پلاستیک دستش بود در آن ساعت بود و اسکناس پول، من تعجب کردم که چرا ساعت بچه ها و پول شان در کیسه هست. یک دقیقه بعد دیدم یک پاسدار دارد می آید روی دستش هفت هشت ده تا لنگ بود. آنجا بود فهمیدم که بچه ها را اعدام کردند، ساعت شان و پول شان را گرفتند و لنگ های شان را که به چشم داشتند. قبل از آن دیده بودم که اشراقی به آن سمت می رفت و حداقل سی چهل پاسدار را دیده بودم که به آن سمت می رفتند و از نزدیک تماشا می کردند. اشراقی و رئیسی را مطمئن ام که می رفتند، نیری را ندیدم برود. شاید چون رده اش از همه بالاتر بود شاید به این دلیل نمی رفت. نمی تونم بگویم که می رفت یا نمی رفت. ولی نوری، ناصریان، لشگری و پاسدارها را می دیدم که می رفتند. من دیدم که نوری نام زندانیان را می خواند و آن ها را در یک ردیف می کرد، به عادل مسئول فروشگاه زندان می گفت: «این ها را ببر به بندشان». یک کد بین خودشان بود، یعنی این ها را ببرید اعدام کنید. من اول نمی دانستم بند که می گویند کجاست، خوشحال بودم که کارشان تمام شده است و آروز می کردم که من هم با آن ها می رفتم و دیگر اینجا نمی ماندم، ولی بعداً فهمیدم وقتی می گویند «بندشان ببرید، یعنی ببرید اعدام

شان کنید». آنجا همان روز هر بار که اعدام می‌کردند شیرینی تقسیم می‌کردند و کیک و نان خامه ای تقسیم می‌کردند، بین خودشان جشن می‌گرفتند. حمید نوری شیرینی تقسیم می‌کرد. او به راهروی مرگ آمد، به من هم تعارف کرد، هیچ کسی برنداشت. ما در ایران وقتی خوشحال هستیم وقتی جشن می‌گیریم وقتی به موفقیتی می‌رسیم شیرینی تعارف می‌کنیم و می‌گوییم دهنتم را شیرین کن. **ناصریان خیلی خوشحال بود و مثل بالرین ها توی راهروی مرگ می رقصید.** یک نفر که نمی‌دانستند بند کجاست از او پرسید ما را کی می‌برید بند؟ او مثل بالرین ها می‌رقصید و می‌گفت من نمی‌دونم و به صدایش آهنگ می‌داد. شب من را دوباره پیش نیری بردند. حالا دیگه فهمیده بودم دقیقاً چه اتفاقی دارد می‌افتد. نیری گفت این‌ها چیه نوشتی، برو یک انزجار بنویس، گفت این به درد نمی‌خورد. من آمدم یک خط نوشتم. آن شب من زنده ماندم. مایی که زنده مانده بودیم، ناصریان برد و در فرعی شماره ۱۷ قرار داد. همان جایی که دوستان مان چهارشنبه همان جا بودند، حالا دیگه هیچ کی آنجا نبود. ناصریان و حمید نوری به دنبال این بودند که یک بهانه‌ای پیدا کنند و ما را اعدام کنند. چون ما زنده مانده بودیم آن شب، و آن‌ها این را نمی‌خواستند، به همین دلیل سه تا زندانی کرمانشاهی را که با آن‌ها همکاری می‌کردند و ما نمی‌شناختیم را پیش ما انداختند. آن‌ها دیدند که ما با بند سابق مان از آنجا موریس می‌زنیم. چند تا از بچه‌ها با آن‌ها صحبت کرده بودند. من به شدت به آن‌ها مشکوک بودم. به آن بچه‌ها گفتم چرا با این‌ها صحبت می‌کنید، این‌ها مشکوک هستند. گفتند مهم نیست، خیلی سخت نگیر. آن‌ها همه را کشتند، همه آن‌هایی که با این سه نفر صحبت کردند.

دادستان کارلسون: اجازه بده، شما گفتید نیری، رئیسی و اشراقی را می‌شناختید، ولی پور محمدی را نمی‌شناختید این سه نفر را از کجا می‌شناختید؟

ایرج مصداقی: نه پورمحمدی را نمی‌شناختم، اشراقی دادستان انقلاب اسلامی تهران بود و رئیسی معاون اش بود و ما می‌شناختیم شان، آن‌ها مخفی نبودند. نیری رئیس حکام شرع اوین بود. من او را بارها دیده بودم. رئیسی را زندانیان کرج که با ما هم بند بودند به من نشان دادند. من رئیسی را قبلاً نمی‌شناختم چون او دادستان و بازجوی کرج بود قبلاً. و آن‌ها را خوب می‌شناخت. و آن‌ها خوب رئیسی را می‌شناختند و رئیسی نقش مهمی در اعدام زندانیان کرج هم داشت.

دادستان کارلسون: این افراد را قبل از موضوع دیده بودین؟

ایرج مصداقی: بله. دیده بودم.

دادستان کارلسون: کجا دیده بودین آن‌ها را؟

ایرج مصداقی: در اوین، آن‌ها از اوین آمده بودند، من در سال ۶۴ دوباره دادگاهی شدم.

دادستان کارلسون: این طوری که من متوجه شدم از صحبت‌های شما، حمید نوری اسم زندانیان را می‌خواند و می‌گوید که به صف بایستند و دارید صحبت همان روز را می‌کنید یا روز دیگر؟

ایرج مصداقی: همان روز، اسامی را فقط ۲ نفر می‌خواندند، ناصریان و نوری چون آن‌ها دادیار بودند، آن‌ها می‌خواندند. همان روز من دیدم که حمید نوری وقتی در راهروی مرگ قدم می‌زد، خودکار دستش بود و با حالت مسخره می‌گفت عاشورای مکرر مجاهدین. عاشورا روزی است که

امام حسین سومین رهبر شیعیان را ۱۳۵۰ سال پیش با اطرافیان اش کشتند و آن روز خیلی خیلی بزرگی برای شیعیان است. در آن روز همه امام حسین و یاران اش کشته شدند. و حمید نوری می‌گفت عاشورای مکرر مجاهدین. من این را امروز نمی‌گویم، ۲۵ سال پیش من این را در یک مقاله درباره کشتار ۶۷ نوشته ام. ۲۵ سال پیش من راجع به کشتار ۶۷ و نقش حمید نوری (حمید عباسی) در آنجا نوشته ام. من آن مقاله ها و روزنامه را دارم و می‌توانم به شما بدهم.

دادستان کارلسون: می‌خواهم بدونم که وقتی می‌گوید عاشورای مجاهدین شما چه جوری این را برداشت کردید؟

ایرج مصداقی: قتل عام مکرر مجاهدین.

دادستان کارلسون: وقتی این حرف را می‌زنید، شما مثلاً از تن صدایش برداشت تان چی هست؟ هیچ احساسی در آن نیست یا خوشحال اشته یا عصبانی است، چه حالتی دارد؟

ایرج مصداقی: با مسخرگی می‌گفت.

دادستان کارلسون: وقتی شما می‌گویید یک روز خیلی خاصی هست، منظورتان این است که ۱۵ مرداد است که عاشورا هست؟

ایرج مصداقی: نه، مثل روز عاشورا است.

دادستان کارلسون: منظورتان را نفهمیدم؟

ایرج مصداقی: عاشورا روزی است که امام حسین و یاران اش قتل عام می‌شوند. حالا می‌گفت این هم یعنی یک روزی است مثل آن روز، اما برای این‌ها.

دادستان کارلسون: اصلاً ربطی به ۱۵ مرداد ندارد؟

ایرج مصداقی: ۱۸ روز بعد از آن سالگرد عاشورا می‌شود. من بعداً توضیح می‌دهم.

دادستان کارلسون: شما صحبت از این کردید که این‌ها شیرینی پخش می‌کردند، آیا همان روز بوده یا چندین روز این کار را می‌کردند؟

ایرج مصداقی: نه، به ما فقط آن روز بود، ولی خودشان می‌خوردند، من دیدم.

دادستان کارلسون: یعنی شما منظورتان این است که این‌ها در حقیقت شیرینی می‌آوردند و فقط یک بار بوده که به شما تعارف کردند.

ایرج مصداقی: بله و حمید نوری کرده.

دادستان کارلسون: من می‌خواهم برگردم سر این مساله ای که شما گفتید که حمید نوری و ناصربان بودند که آن روز اسامی را می‌خواندند

ایرج مصداقی: بله آن روز و روزهای بعد

دادستان کارلسون: ببینید الان ما فقط داریم راجع به این روز بخصوص صحبت می‌کنیم، آیا آن روز شما شنیدید که حمید نوری اسامی کسانی را بخواند؟

ایرج مصداقی: بله، با اطمینان می‌گویم.

دادستان کارلسون: چه چیزی باعث می‌شود که شما این چنین اطمینانی داشته باشید؟

ایرج مصداقی: من هم می‌دیدم و هم می‌شنیدم. او درست جلوی من ایستاده بود و صف درست جلوی من شکل گرفت.

دادستان کارلسون: یعنی منظورتان این است که زندانیان به صف ایستاده بودند؟

ایرج مصداقی: ده پانزده نفر را اسم می‌خواندند و ده پانزده نفر اینجوری دست شان را روی شانه های هم می گذاشتند و پشت هم می ایستادند و بعد عادل مسئول فروشگاه دست نفر جلو را می‌گرفت و راه می افتادند. و من آنها را از زیر چشم‌بند دنبال می‌کردم، چراغ های آخر سالن را خاموش کرده بودند، چراغ های سقف. و آنها به آمفی تئاتر که نزدیک می‌شدند، توی تاریکی گم می شدند.

دادستان کارلسون: شما می‌گویید که از زیر این چشم‌بند می دیدید؟ حالا برای اینکه موضوع روشن شود می‌خواهم بدانم چه نوع چشم بندی داشتید آن روز؟
ایرج مصداقی: همان که نشان دادم، لنگ آن روز داشتم.

دادستان کارلسون: وقتی که می‌گویی عادل همراه این صف که درست کرده بودند توی آن راهرو که تاریک بود کسان دیگری هم همراه این‌ها بودند یا فقط عادل است؟

ایرج مصداقی: وقتی می‌خواستند تعدادی را اعدام کنند، ده‌ها نفر به سمت حسینیه می‌رفتند و از رفت و آمد و تحرک آنها ما می‌فهمیدم که می‌خواهند یک سری را اعدام کنند. اعدام در حضور آنها انجام می شد. به همراه این‌ها این تعداد زندانی جواد که گفتم شش انگشت داشت، **جواد شش انگشتی او هم با یک پوشه آبی همراه شان بود و ما می فهمیدیم، همیشه یک سان بود.**

دادستان کارلسون: آن روز جواد را دیدی؟

ایرج مصداقی: بله، او هر روز بود و هیچ اعدامی بدون حضور او صورت نگرفت.

دادستان کارلسون: آنها را دیگر چی؟ لشگری و ناصران و حمید نوری

ایرج مصداقی: آنها که برده می‌شدند یک مقدار کار داشتند تا بخواهند اعدام شان کنند. شاید نیم ساعت بیست دقیقه طول می‌کشید، چون می‌بردن شون توی یک سلول‌های انفرادی بغل آمفی تئاتر، آنجا به آنها می‌گفتند که به اعدام محکوم شده‌اید. به همین دلیل لشگری، ناصران، نوری و کسانی دیگری که مسئولیتی داشتند دیرتر می رفتند، چون نمی‌خواستند آنجا بیخودی معطل شوند، ولی همه می‌رفتند که اعدام را ببینند. و در اعدام شرکت کنند. همه پاسدارانی که در گوهردشت بودند در اعدام ها شرکت داشتند. من خودم از لشگری شنیدم. دو بار شنیدم، یک بار ۲۲ ام مرداد و یک بار قبل اش، تردیدی ندارم. او با قاطعیت می‌گفت همه بیایند، هر پاسداری را که من می‌شناختم و دیده بودم و حتی اسم اش را نمی‌دانستم می دیدم که به حسینیه می روند.

دادستان کارلسون: تو می‌گویی که حمید نوری خودش هم صدا می‌کرد، الان که اینجا هستی اسمی یادت می‌آید که حمید نوری صدا کرده باشد؟

ایرج مصداقی: بله، بله می‌دونم؛ محسن محمدباقر، فرامرز فراهانی، حیدر صادقی، اسدالله طیبی، محمدحسن خالقی، حمیدرضا خطیبی، دروی اشکیکی، عبدالله بهرنگی،

این اسامی که الان گفتی همه را یک جا می‌خواند یا در دفعات مختلف می‌خواند؟
در دو دفعه است.

دادستان کارلسون: هنوز تاریخ ۱۵ مرداد (ششم آگوست) هستیم که داریم حرف می‌زنیم؟
ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: باز هم اسامی دیگری هست که بخواهی بگویی، یادت می‌آید؟
ایرج مصداقی: بله اسامی زیادی هستند اگر بخواهید می‌توانم ادامه دهم.

دادستان کارلسون: گفته بودی که شما را به بند فرعی می‌برند، بعد چی شد؟

ایرج مصداقی: روز ۱۶ و ۱۷ مرداد، دادگاه در گوهردشت نبود. روز ۱۸ ام صبح دوباره آمدند و از اتاق ما محسن وزین و داریوش صفایی را اول بردند و بعد آن سه تا کرمانشاهی را بردند. بعد از حدوداً یک ساعت ما را از آنجا به بند دیگر منتقل کردند. همان ساختمانی که گفتم ترمینال بود برای اعدام و ایزوله بود. من طبقه سوم رفتم. بعد از ظهر ناصران آمد توی اتاق ما طبقه سوم و بعد من و چند نفر دیگر را برد بیرون، نه، نه، نه. همان بعدازظهر بود اسم من را خواندند و مرا دادگاه بردند. من رفتم دوباره پشت در هیات نشستم. وقتی من را بردند تو نیری گفت: این‌ها چیه نوشتی؟ گفتم: شما گفتید انزجار نامه بنویس، من هم نوشتم. گفت: نه آن قبول نیست، برو یک دونه درست بنویس. من را بردند بیرون و یک برگه دادند و با دست خیلی بدی و گفتند این را بنویس. من نگاه کردم چیز خاصی نداشت، فرقی با مال خودم نمی‌کرد فقط یکی دو خط بیشتر بود و همان را نوشتم. خواستم تاریخ بزنم اشتباهی حواسم نبود نوشتم ۱۵ مرداد. متوجه شدم و خواستم درست کنم، ولی گفتم ولس کن اگر گفتند می‌گویم اشتباه کردم و درست اش می‌کنم، اگر نه فکر می‌کنند که همان روز اول آن را نوشتم، آن‌ها چیزی نگفتند و من آمدم بیرون، این روز ۱۸ مرداد بود.

ایرج مصداقی: روز ۱۹ ام و ۲۰ ام مرداد هیات در اوین بود و در گوهردشت نبود. روز بیستم ناصران آمد تو اتاق ما با من و دو نفر دیگر شدید برخورد کرد. بعد ما را از اتاق گفت بروید بیرون ما را به سلول انفرادی طبقه پایین بردند، من توی سلول انفرادی بودم وقتی برای شام و ناهار و صبحانه در را پاسدارها باز می‌کردند و می‌خواستند غذا بدهند، می‌گفتند اول باید اسمت را بگویی نام و نام خانوادگی، اتهام و بعد بایستی انزجار و شعار بدهی علیه مسعود رجوی و بعد غذا می‌دادند. او رهبر مجاهدین بود. اگر هر کدام را نمی‌گفتی شدیداً می‌زدند. این قبل از دادن صبحانه، ناهار و شام بود. اولین سؤالی که از من کردند شروع به زدن کردند. من یکی دو تا مشت که خوردم به حالت غش به زمین افتادم، وانمود کردم غش کردم و دچار تشنج شدم. آن‌ها ترسیدند و هر کدام می‌گفتند تو زدی. برای همین دیگه به من کاری نداشتند. ولی چند بار دریچه سلول را باز کردند تا ببیند حالم چطور است و فردا دوباره من را به دادگاه بردند.
دادستان کارلسون: استراحت باید بگیریم ده دقیقه به سه است.

رئیس دادگاه: ۱۵ دقیقه استراحت می‌کنیم و سه و پنج دقیقه بر می‌گردیم.

تنفس دادگاه در بعد از ظهر جلسه هفتم دادگاه محاکمه حمید نوری

رئیس دادگاه: بین این صحبت‌ها دادستان می‌خواهد سؤال کنند که پشت سر هم نباشد و فاصله نیافتد، یعنی هفته دیگر چهارشنبه می‌شود.

مترجم: وکلا نمی‌توانند که خوب بقیه وکلا می‌توانند باشند، برای گیتا هم یک مقدار سخت است و می‌تواند یک جورایی حل‌اش کنند من هم می‌توانم حل‌اش کنم، ولی برای فردا نیم ساعت دیرتر می‌آیم. مترجم‌ها نمی‌توانند بیایند چون اینجا خیلی مهم است که حتماً مترجم‌ها باشند.

رئیس دادگاه: آن بازجویی که مال هفته دیگر هست و هفته بعدش که با شما صحبت می‌کنند. دادستان کارلسون: آن موقع هم باز وقت کم می‌آوریم ولی چون خیلی چیز نوشته شده که بتوانیم در موردش صحبت کنیم. این می‌شود پایه بحث‌ها و من احساس نمی‌کنم که احتیاجی باشد برای بقیه و امیدوارم مال بقیه کوتاه‌تر باشد. افراد مختلف می‌توانند چند بار رفته باشند توی این کمیته و ایرج یکی از آن‌هایی است که چند بار به کمیته رفته است و برای همین بیشتر وقت صرف ایشان می‌کنیم.

رئیس دادگاه و وکیل: افرادی که هفته و هفته بعدش می‌آیند همین جا هستند یا از خارج می‌آیند؟ این دو تای قبلی از آن‌ها را ببریم بگذاریم برای ۲۰ سپتامبر که روز اضافی است یا یک روز دیگر بگذاریم که در این صورت نخواهیم روزهای دیگری را هم رزرو کنیم. از نظر ما که می‌شود. حالا سمنانی می‌شود ۲۰ سپتامبر بهتر است این طوری باشد.

دادستان کارلسون: بنا براین مرنیدی در سوئد است و او می‌آید.

رئیس دادگاه: اگر همه توافق داشته باشند سمنانی برود برای بیستم که وکیل ایشان ترتیب این کار را می‌دهد. اول سپتامبر را خط می‌زنیم. ما همه روزهایی را که برای رزرو گذاشته بودیم از آن استفاده می‌کنیم. رزرو بعدی در اکتبر است،

دادستان کارلسون: من فکر کردم که آدم شاید می‌تواند این کار را بکند که وقتی برای آن روز تمام می‌کنیم بعد از ظهرها طولانی‌تر باشد.

رئیس دادگاه: ولی در حقیقت نمی‌خواهیم روزها خیلی طولانی شود چون یک‌خورده تمرکز حواس سخت‌تر می‌شود. تا آن جایی که بشود می‌خواهیم سعی کنیم که روزها خیلی طولانی نشود، البته اگر تنها راه باشد این کار را می‌کنیم، ولی طوری نباشد که به طور مرتب این کار را بکنیم.

دادستان کارلسون: برای ما خیلی سخت است که هر بازجویی که می‌خواهیم بکنیم چقدر طول می‌کشد ولی در هر حال یک روز را صرف این کار کردیم و بعضی‌ها این سؤال و جواب‌ها کوتاه‌تر است و برخی طولانی‌تر است و فرق می‌کند هر کدام چقدر وقت احتیاج دارند.

این سؤال و جواب‌ها را بتوانیم با هم وفق کنند و اگر وقت کم بیاوریم زیاد جالب نیست و حالا در هر حال فکر می‌کنیم که چه جوری خواهد بود. شاید اگر روزهای رزرو دیگری را بگذاریم بهتر باشد چون خیلی سخت است که بخواهیم تا ۷ یا ۸ شب اینجا بنشینیم و برای فردا خودمان را آماده کنیم. هفته دیگر ببینیم چگونه پیش می‌رود و ببینیم که نیاز هست که روزهای بیشتری را بگذاریم یا نه. چون قرار شده که فردا و سه شنبه را هم باشیم پس امروز از ساعت ۴.۳۰ دیگر بیشتر طول نکشد. **حالا دادستان ادامه می‌دهد.**

پرسش و پاسخ با ایرج مصداقی شروع می‌شود.

دادستان کارلسون: ۱۸ مرداد را یک‌خورده برای ما تعریف کن که چطور شد؟ در کمیته به چه صورت بوده و حالا رفتید کمیته می‌خواهند بیرون ببرند به کجا می‌رند؟ ایرج مصداقی: هیچ قاعده و نظمی رفتن در کمیته نداشت. معلوم نیست از شما چی می‌پرسند. من بعداً بیشتر توضیح می‌دهم من که رفتم توی کمیته نیری گفت: این‌ها چی هست که نوشتی. من خیلی خوش شانس بودم چون می‌توانست سؤال دیگری بکند. برخی اینقدر خوش شانس نبودند یا ممکن بود یکی از اعضای هیات تو را بشناسد یا ممکن بود شما در سال ۶۰ یا ۶۱ متهم ناصرین بوده باشید. برای اینکه او در سال ۶۰ و ۶۱ بازجو و شکنجه‌گر بود. او اونهایی را که می‌شناخت خودش می‌آمد تا حکم اعدام آن‌ها را بگیرد. من که رفتم نیری فقط گفت این‌ها چیست که نوشتی. من گفتم شما گفتید برو انزجار بنویس و من رفتم و نوشتم. گفت دیالوگ ما فقط راجع چی بنویسم بود و این شانس من بود. آمدم آن چند خط را که داده بودند را نوشتم. من را توی راهروی مرگ آوردند و آنجا من قنبر نعمتی را دیدم. آن دوست من بود. او به من گفت که بچه‌های بند یک کنار جهاد آوردند صبح و خیلی‌ها را اعدام کردند. آن‌ها هیچ کدام نمی‌دانستند کجا رفتند آن‌ها فکر می‌کردند که می‌خواهند بندشان را عوض کنند. آن‌ها اعتراض داشتند و نمی‌خواستند تا آن بندی که بودند بمانند. و ناصرین گفته بود هر کس نمی‌خواهد توی این بند بماند و می‌خواهد بندش را عوض کند بیاید. حمید نوری هم توی آن بند چندین بار رفته بود. آن‌ها وقتی که آمدند پیش هیات فکر می‌کردند دارند با آن‌ها برخورد می‌کنند که بندشان را عوض کنند و وقتی که قنبر نعمتی برای من تعریف کرد، وقتی که گفته بودند «آن‌ها را ببرید به بندشان»، آن‌ها فکر می‌کردند دارند می‌روند یک بند جدید. قنبر گفت آن‌ها خیلی خوشحال بودند او گفت غلامحسین حسینی جلوی همه بود و بقیه پشت او بودند. آن‌ها شوخی می‌کردند با هم و مثل یک قطار اینجوری اینجوری پشت هم را گرفته بودند و می‌رفتند. آن‌ها همه را اعدام کردند. آن‌ها را صبح ۱۸ مرداد اعدام کردند.

دادستان کارلسون: این دوست شما بود که این‌ها را برای شما تعریف کرد؟

ایرج مصداقی: بله، آن‌ها بیش از ۳۰ نفر بودند و کشته شدند. آن‌ها دوستان من بودند و من آن‌ها را خیلی دوست داشتم. ما با هم از قزل حصار به گوهردشت منتقل شده بودیم. من همه‌شان را می‌شناختم.

دادستان کارلسون: حالا آن روز که ۱۸ ام هست دیگر چه اتفاقی می‌افتد؟

ایرج مصداقی: من محسن وزین را دیدم. من داریوش صفایی را دیدم. منوچهر بزرگ بشر را دیدم. آن‌ها را آنجا دیدم.

دادستان کارلسون: شما از این روسای زندان لشگری یا ناصریان یا نوری را دیدید؟

ایرج مصداقی: بله همه آنجا بودند کار آن‌ها آنجا بود. بدون حضور این‌ها که هیات تشکیل نمی‌شد. ممکن است یک پاسداری آنجا نباشد مثلاً قسمت تأسیسات آن جا نباشند، ولی لشگری، نوری و ناصریان دائم آنجا بودند. من می‌تونم بگویم نوری و ناصریان بیشتر از لشگری آنجا بودند. چون لشگری دیگر در آنجا مسئولیت مستقیمی نداشت و مسئول امنیتی زندان بود نه اینکه آنجا نبود می‌تونست یک موقعی هابی هم نباشد. من تاکیدم این است که نوری و ناصریان حتماً آنجا بودند. چون آن‌ها مسئولیت حقوقی داشتند.

دادستان کارلسون: الان صحبت ۱۸ مرداد است، آیا روز ۱۸ مرداد شما یادتان می‌آید که حمید نوری در این روز کاری کرده باشد؟

ایرج مصداقی: کار خاصی نه، ولی می‌رفت به سمت حسینی و می‌آمد، ولی اینکه بگویم مشخصاً کار خاصی را الان یاد نمی‌آید.

دادستان کارلسون: منظورت از کار خاص چیست؟

ایرج مصداقی: وقتی حسینی می‌رفتند یعنی تو اعدام‌ها شرکت می‌کردند. خوب من دقیقاً نمی‌دانم آنجا چی کار می‌کردند.

دادستان کارلسون: شنیدی چیزی از او آن روز؟

ایرج مصداقی: بله صدایش را شنیدم و می‌دیدمش.

دادستان کارلسون: صدایش را شنیدی؟

ایرج مصداقی: یاد نمی‌آید دقیقاً جملات اش.

دادستان کارلسون: دفعه قبل گفتی برای بار دوم که خودت را برده بودند، شنیده بودی که او اسامی ای را می‌خواند.

ایرج مصداقی: بار دوم که رفتم خود دادگاه رفتم. ۲ روز اول دو بار دادگاه رفتم. ولی هر روز آن‌ها در راهروی مرگ یا ناصریان یا حمید نوری اسامی را می‌خواندند. فکر کردم شما می‌خواهید بدانید او در رابطه با من چه برخوردی داشته است.

دادستان کارلسون: حالا گوش کن من متوجه شدم، آن روز هم شنیدی که داشت اسامی را می‌خواند. اگر یادت نمی‌آید بگو یادت می‌آید بگو.

ایرج مصداقی: هر روز که من تو راهروی مرگ بودم، غیر از ۸ ام که رفتم و برگشتم. ۱۵ ام، ۱۸ ام، ۲۲ ام، و ۲۵ ام هر روز ناصریان و حمید نوری اسامی کسانی که باید بروند و اعدام شوند را

می خواندند. هر روز این کار این دو نفر بود. اما ناصریان خیلی نقش مهم تر و موثرتری داشت. ولی می دونم و می دیدیم که هم لشگری و هم ناصریان و هم حمید نوری توی هیات می رفتند و در مورد افراد شهادت می دادند. حتی مواردی بود که کسان دیگر را هم آوردند ولی این سه نفر بودند که شهادت می دادند.

دادستان کارلسون: از کجا می دانی؟

ایرج مصداقی: چند نفر بودند که مطمئن بودم. ابراهیم اکبری صفت، داریوش حنیفه پور زیبا، غلامرضا کیاکجوری، ابوالقاسم ارژنگی، عادل نوری، مجتبی اخگر، لشگری، ناصریان و حمید نوری علیه اینها شهادت دادند. ابراهیم اکبری صفت را مطمئن هستم ناصریان شهادت داده است اما موارد دیگری هم بودند که بچهها هم می گفتند. سه سال بعد از کشتار همه با هم زندگی می کردیم. ما دائم راجع به این مسایل صحبت می کردیم ما حرف دیگری نداشتیم و اطلاعات مان را کامل می کردیم من سه سال بعد از آزادی هم این بچهها را می دیدم و برای همین می دونم زیاد می دونم.

دادستان کارلسون: از اینهایی که گفتی ناصریان، حمید نوری و لشگری نقل قول کردند یا دیدی؟

ایرج مصداقی: این اشخاصی که گفتم را خودم دیدم، ولی بقیه را ندیدم.

دادستان کارلسون: بگو

ایرج مصداقی: داریوش حنیفه پور هم همین طور. مجتبی اخگر با من انفرادی بود. او حالش خیلی بد بود کلیه اش درد می کرد وقتی انفرادی بودیم. معده اش خیلی خراب بود بعد از کشتار چند تا عمل جراحی رویش کردند. وقتی توی انفرادی بودیم اعتصاب غذا کرده بود به خاطر همین او را مقداری زده بودند. مجتبی اخگر تنها نفری بود که هیات فهمیدند و می دونستند که با ما انفرادی و تنبیهی بوده ولی زنده ماند. روز ۲۲ام مرداد بعد از ظهر بود. آن موقع ۱۰۰ ضربه شلاق به علت دروغگویی صادر کرد. من دیدم وقتی مجتبی اخگر داخل اتاق هیات رفت حمید نوری و ناصریان هم داخل اتاق هیات رفتند. مجتبی وقتی آمد بیرون ناصریان خیلی خوشحال بود و من از آنجا فهمیدم که ۱۰۰ ضربه شلاق محکوم شده است چون با خوشحالی داشت می گفت من دیدم که حمید نوری کاندید شد که شلاقها را او بزند. ناصریان گفت یک جوری نرنی که حروم شود. منظورش این بود وقتی می گوئیم حروم می شود یعنی از بین می رود منظورش این بود ضربات را یواش نرنی که از بین برود و بی اثر بشود. شلاق زدن در زندان یک جور تخصص است. برای همین گفت که حروم نشود. من صدای فریاد مجتبی اخگر را که توی راهرو می پیچید می شنیدم. ناصریان خودش رفت بعد از مدتی و باشه که خودش هم بزند یا ببیند و من دیدم که ناصریان رفت. شاید نگران بود که خوب نزدند. وقتی زیر بغل مجتبی را گرفتند و آوردند من دیدمش. چو مجتبی رفت توالت و بعد آمد و گفتم ایرج ام و بنشین و بعد نشست. من فکر می کردم که ۱۰۰ تا شلاق دیگر هم به او دادند ولی مثل اینکه کمتر بوده.

دادستان کارلسون: من درست متوجه نشدم سؤال من این بود که تو گفتی حمید نوری و ناصرین و لشگری می‌رفتند و شهادت می‌دادند علیه این اشخاص و به اینجا رسیدی چه ربطی داشتبه این جواب؟

ایرج مصداقی: آن‌ها رفتند تو و گفتند مجتبی اخگر چون در آن مصاحبه نشست به بود بردیم اش انفرادی.

دادستان کارلسون: تو از کجا این‌ها را می‌دانی؟

رئیس دادگاه: بگذار یک چیزی واضح شود، تو خودت گفتی که شماها را تک به تک به داخل اتاق هیات می‌بردند، وقتی خودت داخل اتاق نبود چه جوری می‌دونی که داخل آن اتاق چی گفته شده است؟

ایرج مصداقی: صدا بلند می‌آمد من پشت در اتاق می‌نشستم. شما نگاه کنید فاصله نزدیک توالت را با اتاق هیات. صدا خوب می‌آمد و بعد تعریف می‌کردند. من سه سال با او هم بند بودم و سه سال بعد او را می‌دیدم و برای هم تعریف می‌کردیم.

دادستان کارلسون: منظورت این است که این‌ها بر اساس حرف‌هایی است که این فرد برایت تعریف کرده است؟

ایرج مصداقی: نه خودم شنیدم. حتی جر و بحث بود و صدای بلند بود خیلی صدای بلند. آن‌ها داشتند داد می‌زدند سر مجتبی، برای همین دلیل ۱۰۰ ضربه شلاق به او زدند. فقط ۲ نفر بودند که شلاق خوردند کس دیگری نبود مجتبی اخگر و جواد تقوی قهپیر شلاق خوردند و من حتی روز ۲۵ ام هم شنیدم که و دیدم با مجتبی جر و بحث می‌کردند.

دادستان کارلسون: تو می‌گی شنیدی، شنیدی کی چی گفت؟ منظورم این است می‌تونستی تشخیصی دهی که کی و چی می‌گفتند؟

ایرج مصداقی: نه دقیقاً نه، ولی می‌دیدم که صدا می‌کردند و می‌گفتند فلانی بگو بیاید.

دادستان کارلسون: آن را متوجه شدم که صدا می‌کردند، حالا برویم سر اینکه شهادت می‌دادند علیه این افراد. تو صداها را می‌شنیدی ولی نمی‌توانستی تشخیصی دهی که کی داره چی می‌گوید، درست؟

ایرج مصداقی: نه، نمی‌تونستم وقتی از مجتبی راجع به انفرادی بودنش می‌پرسیدند فقط ۲ نفر می‌توانستند بدانند. آن‌ها دادبار بودند.

دادستان کارلسون: بله ولی شما نمی‌دانید که حمید نوری بود یا ناصرین؟ کدام دقیقاً این را گفتند؟

ایرج مصداقی: نمی‌دانم، ولی اینکه ناصرین بداند کمتر بود. اون که نمی‌دانست من بودم، من و مجتبی با هم بودیم.

دادستان کارلسون: فهمیدم این جوری به نتیجه نمی‌رسیم. ببینید ۱۸ م می‌خواهم ببینم شما چه مدت در این کریدور بودید؟ این طور که من متوجه شدم بعداز ظهر آمده بودید.

ایرج مصداقی: بعد از ناهار آمده بودم تا ساعت ۶.۳۰.

دادستان کارلسون: آیا در ۱۸ مرداد چیز دیگری هم اتفاق افتاده است که بخواهی بگویی؟
ایرج مصداقی: الان چیزی به خاطر نمی‌آید، ولی اگر لازم باشد می‌توانم کامل توضیح دهم.
دادستان کارلسون: اسامی کسانی که اعدام شدند را بعداً می‌گویم وقتی که روی پرده نشان دهیم.

ایرج مصداقی: من خودم الان می‌توانم اسامی کسانی که اعدام شدند را بگویم.
دادستان کارلسون: شما شروع کردید راجع به ۱۲ آگوست یعنی ۲۱ مرداد صحبت کردید.
ایرج مصداقی: ۲۱ مرداد از سلول انفرادی نزد هیات آوردند. من یک‌خورده که نشستم بلند شدم و رفتم توی راهروی مرگ. برای اینکه چشم ام می‌دید و بهتر بود برای اینکه کسانی که می‌بردند دادگاه را آنجا.

دادستان کارلسون: وقتی شما آنجا نشسته بودید یعنی رفتید نزد هیات و با شما صحبت کردند آیا منتظرید که ببرند اعدام کنند یا ببرند به جایی که بودید؟ آنجایی که می‌گوید یعنی کجا؟
ایرج مصداقی: تو راهروی مرگ، چون اگر بغل دادگاه نشسته بودم احتمال اینکه دوباره بیایم و ببرن داخل بیشتر بود و آن‌ها یک چیز جدیدی مطرح می‌کردند و من دیگه تو آن راهرو بودم آنجا امن تر بود برای من بعد از ظهر بود و من آن روز را در همان راهرو بودم تا شب آنجا بودم. عصر غروب بودیدم یک تعداد زندانی ایستادند به صف و می‌خواهند این‌ها را به بند خودشان ببرند. من بلند شدم و دستم را روی شونه آخری گذاشتم. فکر کردم اگر تو راه که می‌آمدیم تو اینجا چی کار می‌کنی من هم کارم تمام شده و می‌خواهم بروم بند. وقتی حرکت کردیم پاسدار گفت کسانی که انفرادی هستند دست شان را بالا کنند. من دستم را بالا نکردم و آنجا اصلاً آمار و حساب و کتاب نبود هیچ نظمی تو زندان نبود. بعد من یادم هست یک مورد فراموش شد اسم مسعود دلیری را خواندند من مسعود دلیری اعدام شده است حمید نوری هم می‌دونست حالا بعد از چند روز دوباره اسم او را می‌خوانند او اعدام شده بود و او چون خودش اسم‌ها را می‌خواند می‌دانست که مسعود دلیری اعدام شده است برای همین اشاره کرد به ته آن آمفی تئاتر و سرش را تکان داد و بعد من همراه پاسدار بالا رفتم انفرادی نرفتم و همراه سه چهار نفر دیگر مرا طبقه بالا بردند. بالا که رفتیم لشگری بالا ایستاده بود و از من چند تا سؤال کرد و در یک اتاق بزرگ همراه ۷-۸ نفر دیگر انداخت این اتاق مشرف بود به محوطه زندان ما می‌توانستیم از پنجره بینم وقتی هیات می‌آمدند و می‌رفتند. بعد روز ۲۲ مرداد دوباره مرا آوردند.

دادستان کارلسون: حالا صبر می‌کنیم تا آن روز، این بار کی آمدید توی راهرو؟
از پیش از ظهر رفتم تا عصر آنجا بودم.

دادستان کارلسون: شما به عنوان نفر آخر توی یک صف می‌ایستید، کسانی که قرار بود به بند بروند. حالا شما چطور می‌دونستید که این گروه را دارند به بند بر می‌گردند نه اینکه این‌ها دارند اعدام می‌شوند؟

ایرج مصداقی: آمفی تئاتر آن طرف بود و این‌ها خلاف جهت بود و می‌دونستم برخی از آن‌ها که داخل این صف بودند شرایطی که این‌ها می‌خواستند را امضا کرده بودند و مشکلی نداشتند.

دادستان کارلسون: این را از کجا می دانستید؟

ایرج مصداقی: ما تو راهرو با هم صحبت می کردیم البته کسی نمی دید آهسته صحبت می کردیم.
دادستان کارلسون: مساله مسعود دلیری را درست متوجه نشدم.

ایرج مصداقی: قبلاً اعدام شده بود، ۱۵ ام اعدام شده بود و دوباره صدایش می زدند که پیش هیات برود.

دادستان کارلسون: از کجا می دانید که ۱۵ ام؟

ایرج مصداقی: می دانستم که مسعود دلیری اعدام شده است احتمالاً همان ۱۵ ام بود. خود حمید نوری هم می دانست. روزش را مطمئن نبودم ولی می دانستم که مسعود دلیری اسمش جزو اعدام شدگان بوده چون ما هم بند بودیم و با هم صحبت می کردیم که چه کسانی اعدام شده اند. نمی دانستم ۱۲ ام اعدام شده یا ۱۵ ام اعدام شده است ولی می دونستم اعدام شده و وقتی اسم اش را خواندند تعجب کردم و فکر کردم من اشتباه متوجه شدم. فکر کردم مسعود الان زنده است و می آید وقتی که دیدم حمید نوری کله اش را تکان می دهد، فهمیدم که نه مسعود دلیری اعدام شده و چرا اسمش را دوباره خواند نمی دانم.

دادستان کارلسون: اینی که می بینی اسمش را اشتباه خواندند. ۲۱ ام است؟

ایرج مصداقی: نه ۲۱ ام نبود، زودتر بود. تردیدی ندارم که ۲۱ ام نبود تا جایی که الان یادم می آید.

دادستان کارلسون: مطمئن هستی که با چشم خودت دیدم و حتی سرش را تکان می داد؟

ایرج مصداقی: من کاملاً یادم است. چون من فکر می کردم خودم اشتباه می کردم.

دادستان کارلسون: وقتی به تاریخ ۲۱ ام فکر می کنی کار دیگری را یادت می آید، پرسنل هم بندی چیزی شد؟ لشگری را دیدی؟

ایرج مصداقی: لشگری را دیدم

دادستان کارلسون: در این مدتی که در راهروی مرگ نشسته بودی دیدیش؟

ایرج مصداقی: لشگری را یادم نمی آید ولی ناصرین دائم آنجا بود.

دادستان کارلسون: حمید نوری را چی؟

ایرج مصداقی: بله گفتم لشگری را شب فقط بالا دیدم بعد من همه چیز را نمی دیدم من در یک قسمت هیات مرگ می نشستم من همه چیز را نمی دیدم. و آن روز صدای لشگری را یک بار شنیدم که داشت می گفت همه مسئولین و پاسدارها را بیاورید هم ۲۱ ام و هم ۲۲ ام. ولی روز ۲۲ ام دیدمش.

دادستان کارلسون: سؤال من این است همان روز ناصرین را خودت با چشم های خود دیدی یا ندیدی؟

ایرج مصداقی: بله دیدم، لشگری کمتر توی راهرو قدم می زد و در دفترش بود ولی ناصرین و حمید نوری دایم در راهروی مرگ در بندها و دفترش گشت می زد و خیلی وقت ها می آمد و می گفت

با تو برخورد شده رفتی پیش هیات امروز. آن روزها برخورد حمید نوری و ناصر یان بیشتر از لشگری بود.

دادستان کارلسون: ساعت ۴.۲۵ است و باید خدا حافظی کنیم و فردا همه روز را لازم داریم. بستگی دارد که دادستان اگر چیزی لازم دارد بپرسد ما می پرسد. ما هم قول نمی دهیم با موکل صحبت کنیم و فکر می کنیم به روزهای اضافه اضافه کنیم و گویا همه چیز را باید برنامه ریزی دوباره بکنیم.

جلسه هشتم دادگاه محاکمه حمید نوری
پنج شنبه ۴ شهریور ۱۴۰۰ برابر با ۲۶ اگوست ۲۰۲۱ - نوبت صبح

توضیح منصوره بهکیش: به نظر می‌آید که اینجا قسمتی از صحبت‌های حسینعلی منتظری با اعضای هیات مرگ در تاریخ ۲۴ مرداد سال ۱۳۶۷ را در دادگاه استکھلم پخش کردند، ولی مطمئن نیستم چون بخش‌های مختلف فایل صوتی در روز هشتم کمی نامنظم بود: «به نظر من بزرگ‌ترین جنایت که به جمهوری اسلامی انجام شده و در تاریخ ما را محکوم می‌کند به دست شما انجام شده و شما را در آینده جزو جنایت کاران تو تاریخ می‌نویسند. ...: حالا اگر صلاح می‌دانید این را تمام کنیم. منتظری: محرم است لااقل به احترام امام حسین تمام کنید. نیری: من چند روز پیش به آقایون عرض کردم که رسم ما همیشه این بود در دادگاه که ایام محرم را ترک می‌کردیم. من از آن‌ها خواهش کردم که هر چی دارید این‌ها. منتظری: بکشید تا محرم شروع نشده ... خنده حاضران در دفتر منتظری. نیری ادامه می‌دهد: حالا راجع به ماه محرم حاج آقا اگر اجازه دهید ما یک تعدادی را از اتاقشون آوردیم برای همین برخورد، یک بار برخورد کردیم و نظر ندادند. این‌ها الان تو سلول‌های انفرادی هستند. اگر این‌ها را الان نظر ندهیم و برگردند توی بند عمومی این‌ها باز مسایلی ایجاد می‌کند اگر اجازه می‌فرمایید حدود ۲۰۰ نفر هستند که این‌ها را. منتظری: من هیچ اجازه نمی‌دهم، من با یکی‌اش هم مخالف هستم.....»

به نظر می‌آید که قبل از قسمت زیر، پرسش و پاسخ‌های دیگری بوده که در دسترس نیست.

ایرج مصداقی: ... چی گذشته.

دادستان کارلسون: بعداً کی صحبت کرد؟⁵

ایرج مصداقی: باهاشون صحبت کردم. یکی از آن‌ها زنده ماند. تنها نفری بود که متوجه شدم آن روز، ببخشید دو نفر بودند مجتبی اخگر و مهدی ش (ابتدای نام خانوادگی مهدی). این‌ها زنده ماندند. مجتبی را آن موقع ۱۰۰ ضربه شلاق زدند.

دادستان کارلسون: این را دیروز گفتی دیگر احتیاجی نیست بگویی.

ایرج مصداقی: ولی وقتی که آن شاهدان آن کرمانشاهی‌ها را پیش مهدی ش (ابتدای نام خانوادگی مهدی) آوردند، من نمی‌خواهم نام فامیلی اش را بگویم، آن‌ها گفته بودند که ما در صحبتی که با هم داشتیم، داشتیم می‌گفتیم که مجاهدین به کرمانشاه آمده اند و دارند تهران را می‌گیرند و می‌خواهند بیابند که تهران را فتح کنند.

دادستان کارلسون: مهدی این‌ها را به شما گفته بود؟

5 <https://www.youtube.com/watch?v=X6oRuJxfO5w>

ایرج مصداقی: نه، آن سه تا کرمانشاهی در دادگاه علیه مهدی ش (ابتدای نام خانوادگی مهدی) شهادت داده بودند که مجاهدین از کرمانشاه دارند می آیند که تهران را فتح کنند. او گفته بود که این بچه‌ها یعنی مهدی و ما گفتیم.

دادستان کارلسون: این را هم از دیگران شنیدی؟

ایرج مصداقی: از مهدی شنیدم.

دادستان کارلسون: اگر برگردیم سر این مساله که ۲۲ مرداد شخص شما چه چیزهایی را دیدی، چه چیزهایی را احساس کردید؟

ایرج مصداقی: من دیدم داریوش حمیده پور از دادگاه آمد بیرون، یک بازجویی با او صحبت کرد و دو تا چک به او زد. ناصران با او در دادگاه بود و بعد آمد به او گفت: «خیث ویزات صادر شد». او خیلی خوشحال بود، داریوش گفت چی به تو می‌دهند بدبخت. ابراهیم اکبری صفت از یک خانواده خیلی فقیر بود و قرار بود یک ماه دیگر آزاد شود. ناصران بازجو و شکنجه‌گر او در سال ۶۰ بود. او را خوب می‌شناخت و او را ۲ بار توی دادگاه برد تا حکم اعدام اش را دادند.

دادستان کارلسون: این‌ها را شما دیدید یا برای تان گفتند؟

ایرج مصداقی: بله دیدم، همان جا نشسته بودم. ابوالقاسم ارژنگی او استاد موسیقی بود ازدواج نکرده بود. به او گفتند چرا تا حالا ازدواج نکردی، سن اش حدود ۴۰ سال بود. بعد ناصران با او جر و بحث می‌کرد. او را هم بردند برای اعدام، من دیدم. بعد من آن روز وقتی برگشتم به اتاق ام در طبقه سوم، دیدم بچه‌ها خیلی نگران اند و به من گفتند کجا بودی تو؟ گفتم پایین نشسته بودم، گفتند اومده بودند دنبالت با کرمانشاهی و خود ناصران هم همراه اش بود. من بعداً شنیدم بندهای دیگر هم دنبال من رفته بودند. این آن موقعی بود که اسم من را صدا کردند و من جواب ندادم. من نمی‌دونستم چی دارد می‌گذرد. برای همین می‌گویم آن روز با بچه‌هایی که ما با همدیگر توی فرعی ۱۷ بودیم، برخورد می‌کردند و از شون می‌پرسیدند **اگر قبلاً بند ۲ بودید که من هم بودم، می‌گفتند توی عید قدیر کی جشن گرفته بود و کی به شما شربت تعارف می‌کرد؟ و آن‌ها هر کسی این سؤال را از او کرده بودند اعدام کردند.**

دادستان کارلسون: می‌خواهم ببینم حرف شما را من درست متوجه شدم شما در ۲۲ مرداد هیچ وقت به کمیته نرفتید؟

ایرج مصداقی: نه، نرفتم.

دادستان کارلسون: حالا ۲۲ ام حرف‌های شما تمام شد؟ حالا پس برویم سر آن روزی که بعد از ۲۲ مرداد هست و شما احساس می‌کنید که روز مهم است و می‌خواهید در موردش صحبت کنید.

روز ۲۵ مرداد بود که من را به محل هیات بردند. روز دوم محرم بود، همه پاسدارها مثل حمید نوری لباس مشکلی پوشیده بودند. مثل حمید نوری که لباس اش را عوض کرد، الان هم محرم ماه عزاداری است، آیت الله منتظری جانشین خمینی یک روز قبل در روز ۲۴ مرداد هیات کشتار ۶۷ را به قم فرا می‌خواند و می‌گوید ماه محرم لااقل نکشید.

دادستان کارلسون: این را شما از کجا می‌دانید؟

ایرج مصداقی: فیلم اش را خودتان نشان دادید.

دادستان کارلسون: یعنی در حقیقت این جور که من می‌فهمم بعدش شما این چیزها را فهمیدید؟
ایرج مصداقی: بله، ولی خودم در زندان می‌دیدم، ما در زندان می‌دیدیم که آن‌ها در زندان لباس سیاه پوشیده بودند و شب‌ها سینه زنی می‌کردند و مراسم عزاداری راه می‌انداختند، ما دیده بودیم و من در کتابم نوشته بودم.

دادستان کارلسون: ۲۵ مرداد شما را می‌برند پایین، چه اتفاقی می‌افتد؟

ایرج مصداقی: من نشسته بودم صدا می‌آمد و دیدم عادل نوری و مجتبی اخگر را دوباره توی هیات بردند. عادل نوری آخرین لحظه لشگری رفت علیه او شهادت داد و از او فقط همکاری اطلاعاتی خواستند.

دادستان کارلسون: این را از کجا می‌دانید؟

ایرج مصداقی: خودش به من گفت قبل از اعدام بغل همدیگر نشسته بودیم و من می‌دیدم که لشگری، ناصریان و حمید نوری هی می‌روند داخل اتاق هیات و هی می‌آمدند بیرون و متوجه می‌شدم که دارند می‌روند برای اینکه شهادت دهند. من آن موقع آدم بی تجربه‌ای نبودم، من ۷ سال زندان بودم و بعد مجتبی اخگر را می‌شنیدم که با او بحث می‌کردند و حتی از او می‌خواستند باز هم بیشتر بنویسد و می‌گفت من سواد ندارم شما بنویسید و من امضا می‌کنم. بعد در اتاق دادگاه باز بود و ناصریان رفته بود توی بندها بر اساس دفترچه ای که داشت احتمالاً کسانی را بیاورد. لشگری هم نبود و حمید نوری هم نبود. نیری از توی اتاق داد می‌زد آقای ناصریان یک متهم بیاورید و آن‌ها منتظر بودند و کسی توی اتاق نبود. من همه ترسم این بود که من را نزد هیات ببرند و یکی از این‌ها بیاید و علیه من شهادت دهد. هیچ دفاعی نمی‌شد بکنی، چون می‌گفتند باشه این‌ها دروغ می‌گویند، یک نفر را معرفی کن که ضد رژیم است. تو در بند ۲ بودی، کی در عید قدیر یا قربان شربت داده و جشن گرفته است. من نمی‌تونستم بگویم در عید قربان تو بند نبودم می‌گفتند کجا بودی و بایستی می‌گفتم انفرادی و بدتر می‌شد. به همین دلیل داشتم فکر می‌کردم که چی کار کنم، دو سه بار نیری گفت آقای ناصریان یک نفر را بیاورید. من ریسک کردم و بلند شدم و رفتم توی دادگاه، وقتی وارد شدم آن‌ها فکر می‌کردند ناصریان من را فرستاده، آن‌ها اصلاً فکر نمی‌کردند من خودم آمدم. چشم بندم را که برداشتم نیری گفت انزجار نوشتی؟ گفتم بله، گفتم چند بار باید بنویسم؟ شما دو هفته پیش گفتید بنویس می‌خواهیم آزادت کنیم، من دو هفته است نوشتم و هنوز اینجا معطلم. آن‌ها به من خندیدند مثل اینکه این چقدر احمق است، ما می‌خواهیم او را بکشیم این می‌گوید چرا مرا آزاد نمی‌کنید. نیری گفت: «برو یک چیزی بنویس برای مصاحبه خوب باشد». توی همین لحظه یک دفعه ای ناصریان با عصبانیت وارد اتاق شد و محکم زد پشت من چند بار این جوری زد پشت من، گفت حاج آقا این خبیث‌ها هیچ کدام شان همکاری نکردند. او نمی‌توانست بگوید چون من نبودم این برخورد شما با این قبول نیست. من برای اینکه دیدم اگر هر صحبتی بشود به ضرر من است، سریع چشم بندم را بستم، گفتم حاج آقا پس من برم بنویسم. آمدم بیرون، ولی وقتی که رفتم توی دادگاه داشتم روبرو را نگاه می‌کردم دیدم که پرونده ام این

بغل بود و بزرگ با ماژیک قرمز اسم ام رویش نوشته بود. ولی چون با برنامه نرفته بودم، آن پرونده ام جلوی دست آن‌ها نبود ولی خودم دیدم آنجا بود.

دادستان کارلسون: این پرونده تون را کجا دیدید؟

ایرج مصداقی: هیات روبروی من بود، یک میز این بغل بود و پرونده روی میز بغل بود. اگر مثل اینجا تصور کنید، درست جایی که شما نشستید و من اینجا ایستاده بودم و هیات روبروی من بودند و پرونده ام درست جایی بود که شما نشسته اید. بعد من آمدم توی راهرو نشستم که بنویسم.

دادستان کارلسون: حالا شما وقتی که می‌گویید آمدم توی کریدور کدام راهروست؟

راهروی مرگ. اونجا نزدیک ظهر و نزدیک ناهار بود. من دیدم ناصرین فرج را که یکی از پاسدارهای قدیمی بود صدا کرد من می‌دیدم و با خوشحالی دست اش را به هم می‌مالید و گفت هیات را راضی کردم بمانند. گفت برو به آشپزخانه بگو کباب و مرغ برای هیات درست کنند. در همین دو روز ۲۵ و ۲۲ ناصرین خیلی عصبانی بود. او چند بار آمد تو راهرو و فریاد می‌زد و بعضی از پاسدارها را صدا می‌زد و می‌گفت فرج، جاسم و محمود کجا بودم متهم می‌آورم و خودم متهم ببرم، معلوم بود پاسدارها خسته شده‌اند و می‌خواهند از ربر کار در بروند. من آنجا هم با عادل نوری صحبت کردم، با عطارنژاد صحبت کردم، با محمد رفیع نقدی صحبت کردم و با قنبر نعمتی. آن‌ها را صدا کردند برای اعدام. **این آخرین سری بود که تو گوهردشت اعدام کردند در روز ۲۵ مرداد، ساعت حوالی ۲ بعد از ظهر بود و من دیدیم از بندها یک سری را دوباره آوردند، کسانی که قبلاً تو پروسه ی اعدام نبودند، یعنی قرار بود ادامه داشته باشد، چون آدم‌های جدید آوردند.**

دادستان کارلسون: می‌دونی کی اسم این گروه را صدا کرد؟ این‌هایی که قرار بود اعدام شوند؟ اسم هاشون را بگو.

ایرج مصداقی: حوالی ساعت ۲ بود، من رفتم توالی. می‌دونید توالی بغل دادگاه است، صدای تلفن را شنیدم که زنگ می‌خورد، ولی نفهمیدم چه صحبتی می‌شود برایم مهم هم نبود از توالی آمدم و نشستم در راهروی مرگ، بعد از چند دقیقه متوجه شدم که دارند همه را بر می‌گردانند و آنجا دارد خالی می‌شود. ناصرین خیلی عصبانی بود. او تو راهرو هر کی را می‌رسید یک چک و لگدی می‌زد. ولیکن آنجا یواش یواش خالی شد و ما متوجه شدیم هیات هم رفته و فقط ما ۶ نفر بودیم آنجا نشسته بودیم چند بار سؤال کردیم تکلیف ما چی می‌شود، گفتند داریم سؤال می‌کنیم. ما نزدیک های ساعت ۶ بعد از ظهر آنجا نشسته بودیم. من سه نفر را که بعداً اعدام شدند را دیدم که بردندشان بند یعنی زنده بودند به طور قطع. ساعت ۶ بود حدوداً گفتند شما برگردید به بند و ما را برگردانند به بند و اعدام چون روزهای محرم هم بود، ظاهراً متوقف شده بود. ما روزهای بعد می‌دیدم که ناصرین می‌آمد تو آن محوطه جلوی ما و قدم می‌زد، خیلی عصبانی بود. گاهی این پنجره های ما را هم نشان می‌داد. ما نمی‌فهمیدیم چی می‌گوید، لشگری را دیدم که با او صحبت می‌کرد و چند تا از پاسدارها، ولی حمید نوری را ندیدم، ولی روز جمعه ۲۸ مرداد صبح، ناصرین با نزدیک ۷، ۸ نفر پاسدار وارد اتاق ما شدند. او معلوم بود که نخواییده است. برای اینکه در چند

دقیقه‌ای که تو اتاق ما بود، دائم دهن دره می‌کرد و چند بار به جاسم گفت برو بهداری برایم قرض بگیر، سرم درد می‌کند. با من صحبت کرد و گفت چند بار با تو برخورد شده؟ گفتم یک بار، هر چه کمتر می‌گفتی بهتر بود. بعد به من گفت: «خیبث ویزات صادر شد، برو بیرون». من گفتم پس وسایل ام را جمع کنم و بیایم. من وسیله‌ای نداشتم، می‌خواستم با دوستانم خداحافظی کنم. لنگم را به صورتم بستم و رفتم روبروی اتاق او ایستادم. ناصریان سه چهار دقیقه دیگر از ته سالن از ته بند، یک نفر را می‌زد و می‌آورد. به من که رسید من را نشناخت و به من گفت اینجا چی کار می‌کنی؟ من متوجه شدم و گفتم من را آوردند اینجا و ایستادم. پاسدارهایی که با او بودند حداقل ۴ نفر من را کاملاً می‌شناختند، اما هیچ کدام چیزی نگفتند. نگفتند این‌همانی است که خودت گفتی بیا. او آنقدر خسته بود و سرش درد می‌کرد که متوجه نشد من کی هستم، گفت چند بار با تو برخورد شده، گفتم یک بار، در همان اتاق خودمان را باز کرد و من را با لگد انداخت داخل.

کارلسون: برگردیم ۲۵ مرداد، هنوز وقتی که هیات هنوز بود و نرفته، چه مدت آنجا نشستی؟

ایرج مصداقی: همه مدت من در راهروی مرگ بودم.

دادستان کارلسون: همه مدت از چه ساعت تا چه ساعتی است؟

ایرج مصداقی: صبح که ما را آوردند، صبح زود حوالی ساعت ۹ صبح بود که ما را آوردند.

دادستان کارلسون: تو گفتی دیدی یک گروهی از جمله یکی از این‌ها که عادل نوری بود را می

برند برای اعدام، گروه دیگری را هم می‌برند برای اعدام یا فقط همان‌ها را بردند برای اعدام؟

ایرج مصداقی: متوجه نشدم.

دادستان کارلسون: خوب ناصریان را گفتی دیدی، کسان دیگری را هم دیدی؟ مثلاً لشگری را

دید، حمید نوری را دیدی؟ اشخاص دیگری را از این گروه دیدی؟

ایرج مصداقی: لشگری را دیدم می‌رفت توی دادگاه، من صدایش را کاملاً واضح می‌شنیدم.

حمید نوری را دیدم، ولی ندیدم کاری بکند یا تو خاطرمان بماند.

دادستان کارلسون: یادت می‌آید که دیدی یا اینکه یک ذره آنجا؟

ایرج مصداقی: نه نه نه، دیدم، مطمئن هستم تو دادگاه می‌رفت، ولی ندیدم چی کار می‌کرد یا

نشیدم. ناصریان همیشه صدایش خیلی بلند بود، لشگری هم همین‌طور، ولی حمید نوری را نشیدم

ولی دیدم. یک چیز اضافه کنم، یکی از کسانی که آن روزها بسیار فعال بود حمید نوری

بود. پاسدارها بسیار خسته شده بودند، ولی ندیدم حمید نوری خسته شود. ناصریان

اسم چند نفر را هم آورد که گفت کجایید و چرا نیستید، ولی اسم حمید عباسی را نیاورد. من این را

مطمئن هستم.

دادستان کارلسون: منظورت چیه که فعال بود؟

ایرج مصداقی: یعنی اینکه آدم‌ها را ببرند، آدم‌ها را بیارند. اگر کاری داشتند ناصریان بتواند به

آن‌ها بگوید. تو راهرو باشند. جایی نروند و همان جا حضور داشته باشند. می‌فهمیدیم، از حرکات

شان می‌فهمیدیم.

دادستان کارلسون: چی می‌فهمیدید؟

ایرج مصداقی: می فهمیدیم که گاه خسته‌اند یا نمی‌خواهند باشند. اگر اجازه دهید یک مثال می‌توانم بزنم. بیات مسئول بهداری گوهردشت بود. او خودش سر برانکار را گرفته بود، ناصر منصوری را بردند دادگاه و بعد راهروی مرگ. اما همان شب غروب بیات چند بار آمد و اسم داوود حسین خانی را تو راهرو خواند و صدا کرد. من متوجه شدم چرا اسم او را می‌خواند، چون چند ماه قبل با خواهر داوود حسین خانی ازدواج کرده بود و نگفته بود تو زندان کار می‌کند گفته بود تو وزارت بهداری کار می‌کنی. داوود حاضر نبود با او صحبت کند. وقتی دید تو راهرو نیست سراسیمه رفت طرف آمفی تئاتر. من می‌دونستم داوود اعدام شده است، چون دیدم رفت. وقتی بیات از طرف آمفی تئاتر می‌آمد، قیافه‌اش در هم ریخته بود و نمی‌توانست راه برود. او نمی‌دانست به خانواده چه بگوید.

دادستان کارلسون: این چه زمانی بود یادت می‌آید؟

ایرج مصداقی: ۱۵ مرداد، داوود حسین خانی و از رفتار پاسدارها می‌فهمیدیم که خسته شده‌اند چون نمی‌خواستند تو راهرو باشند. همان‌طور که گفتم ۴ نفر می‌دانستند من کی هستم، ولی به ناصر بان نگفتند.

دادستان کارلسون: تو کلی کتاب نوشتی از جمله درباره این اعدام‌ها. همه این کتاب‌ها. قتل عام، تمشک‌های ناآرام، رقص ققنوس و صدای خاکستر توی این کتاب‌ها لیست‌هایی وجود دارد از اشخاصی که روزهای خاصی اعدام شدند. چه جوری این اطلاعات را جمع‌آوری کردی؟

ایرج مصداقی: چند روز را خودم دیدم، ۱۵، ۲۲، ۲۵ و ۱۸ البته من همه را ندیدم ولی وقتی رسیدم قنبر نعمتی به من گفت که چه کسانی را بردند برای اعدام ولی بعضی روزها را خودم دیدم. بعضی روزها را گفتم روز ۱۲ ام را با موریس خودم می‌گرفتم و می‌گفتند رفتند و دیگر برنگشتند. و بعد از اعدام‌ها من سه سال زندان بودم و ما همه کسانی که زنده بودیم با هم بودیم. زندانیان گوهردشت و زندانیان اوین. آنجا ما شروع کردیم که یک لیست تهیه کنیم. از همه کسانی که زنده مانده بودند می‌پرسیدیم که در اتاق شما یا تو بند شما کی‌ها اعدام شده بودند و این‌ها را می‌نوشتیم. این‌ها نسخه‌اش آخرش با دست خط مهرداد کاووسی نوشته شده و انتشار پیدا کرده است. آن دست خط تو کتاب من هم هست و مشخص کردیم تو هر بند چه کسانی اعدام شدند. در منابع دیگر هم این دست خط منتشر شده است. این از زندان بیرون داده شد.

دادستان کارلسون: یک سؤال کنترلی، یعنی می‌گویی کاووسی است که این لیست را جمع‌آوری کرده؟

ایرج مصداقی: همه ما کمک کردیم.

دادستان کارلسون: خوب ولی او نوشته؟

ایرج مصداقی: بله، دست خط او هست.

دادستان کارلسون: یعنی همان اسامی که تو لیست او هست همان اسامی است که بعداً تو کتاب شما هست؟

در کدام کتاب؟

دادستان کارلسون: همه کتاب‌هایی که الان اسم اش را گفتیم، قتل عام، تمشک های ناآرام، رقص ققنوس و صدای خاکستر اکثر اسامی آن تقریباً یکی است ولی بعضی‌ها یک کم تو این هست و تو آن نیست و کمی فرق می کند. کلاً همه این‌ها را شما از لیست کاووسی نوشته بودید؟
ایرج مصداقی: نه، مهرداد کاووسی گوهردشت نبود. من راجع به اعدام شدگان گوهردشت صحبت می کنم.

دادستان کارلسون: باز دوباره سؤال را تکرار می کنم. این اسامی که شما تو کتابت آوردی از کجا این اسامی را آوردی؟

ایرج مصداقی: در کتاب تمشک های ناآرام مشاهدات خودم است. اما در کتاب رقص ققنوس ها و آواز خاکستر از آن لیست استفاده کردم و اسامی بیشتری است. اسامی ای که تو کتاب من آمده است بسیار بسیار بیشتر از آن چیزی است که دست خط مهرداد کاووسی آمده است. **من در ارتباط با زندانیان چپ هم که اعدام شدند تحقیق کردم و حتی در کتاب تمشک های ناآرام مشخص کردم هر کسی چه روزی اعدام شده است.** در حالی که در لیست دست خط مهرداد کاووسی فقط اسم است.

دادستان کارلسون: طبق تحقیقات و مشاهدات شما در موج اول زندان گوهردشت چند نفر اعدام شدند؟

ایرج مصداقی: قبل از اینکه توضیح بدهم لیست با دست خط مهرداد کاووسی را هم من منتشر کردم و ارایه دادم. از نظر من حدوداً دقیق نمی‌دانم چون من از همه چیز اطلاع ندارم فکر می‌کنم در حدود بین ۴۵۰ تا ۵۰۰ نفر از هواداران مجاهدین در زندان گوهردشت اعدام شدند. ممکن است من اشتباه کنم چون هیچ‌کس دقیق نمی‌داند و حدود ۲۰۰ نفر زندانی چپ. خوب این لیستی که شما جمع آوری کردید تو آن لیست از زندان گوهردشت چند نفر اعدام شدند؟ الان خاطر من نیست. می‌تونم بشمرم و بگویم.

رئیس دادگاه: دادستان دارد راجع به کتاب‌ها صحبت می کند. آیا استناد می‌کند به این‌ها به عنوان شواهد کتبی. صفحات آن را به ما دادید و اشاره کردید در تفهیم اتهام. **حالا در مورد لیست اسامی خوب می‌شد اگر شاکی یک کم بیشتر توضیح می‌داد در مورد لیست اسامی.** اینکه کی نوشتند؟ از کجا نوشتند؟ از خاطره شان است؟ چه جوری تهیه شده؟ روش تهیه این اسامی را آدم بداند. نمی‌دانم دادستان می‌تواند این‌ها را یک جوری به هم ربط دهد؟

دادستان کارلسون: باشه می پرسم.

رئیس دادگاه: خیلی خوب، می‌خواستی پرسسی. من فکر کردم می‌خواستی بری قسمت بعدی. عکس می‌خواهم از کتاب نشان دهم، ولی فعلاً می‌رویم برای استراحت. پس وقتی صحبت می‌کنی فقط نگو لیست اسامی، بگو چه جوری تهیه شده است. روش جمع آوری چگونه بوده است.

در اینجا ۱۵ دقیقه تنفس داده می شود.

ادامه جلسه هشتم دادگاه حمید نوری بعد از استراحت صبح شروع می شود.

دادستان کارلسون: این عکسی بود که من نشان دادم مال ۸ مرداد هست در رابطه با کسانی که اعدام شدند. در این کتاب‌های شما این اسامی آمده است. در رقص ققنوس و آواز خاکستر. در مورد این اسامی قبلاً صحبت کردید. از جمله مسعود کواری و رامین قاسمی. این افراد را شما صحبت کردید. حالا دو نفر دیگر هم هستند که زیر اسم شان را خط کشیدیم یکی حسین حقیقت گو هست و یکی مهشید (حسین) رزاقی، در مورد این دو نفر من می‌خواهم بدانم در مورد اینکه آن‌ها اعدام شدند. این تجربه خودتان است یا کسانی برای شما تعریف کردند؟

ایرج مصداقی: با هر دوی این‌ها خیلی دوست بودم از سال ۶۱. حسین حقیقت گو را از سال ۵۸ قبل از دستگیری می‌شناختم. مهشید رزاقی فوتبالیست تیم ملی امید ایران بود و من خوب او را می‌شناختم برای همین روز ۸ مرداد لشگری هم آن‌ها را خوب می‌شناخت.

رئیس دادگاه: لطف کنید و فقط جواب سؤال را بدهید و اضافه‌ها را نگویند.

ایرج مصداقی: خودم ندیدم، ۸ مرداد تو راهرو نبود و خودم ندیدم.

دادستان کارلسون: پس چطور تو کتاب تان نوشته شده است؟

ایرج مصداقی: تردیدی ندارم.

دادستان کارلسون: چیزی که من می‌خواهم بدانم اینکه شما از کجا می‌دانید که این‌ها ۸ مرداد اعدام شدند؟

ایرج مصداقی: آن‌ها جزو اولین سری از بند ملی کش‌ها برده شدند به دادگاه.

دادستان کارلسون: ببینید فقط جواب این سؤال من را بدهید. ای را شما از کجا می‌دانید؟

ایرج مصداقی: من با آن‌ها بودم. آن‌ها حکم شان ملی کش بود یعنی حکم زندانش تمام شده. این ۲ نفر ۵ سال بود و ۴ سال بود که حکم شان تمام شده بود.

دادستان کارلسون: سؤال من از شما این بود که شما از کجا می‌دانید که ۸ مرداد اعدام شدند؟

ایرج مصداقی: این‌ها را صبح ۸ مرداد جزو اولین سری برده شدند به دادگاه. از آن روز یک نفر فقط زنده ماند. او با ما بود. اسمش محمد ش ن نمی‌خواهم کامل بگویم.

دادستان کارلسون: من حرف شما را اینجوری می‌فهمم که شما از طریق محمد ش ن فهمیدید که این‌ها را ۸ مرداد اعدام کردند. درسته؟

ایرج مصداقی: فقط او نبود.

دادستان کارلسون: یعنی در حقیقت از دیگران این را شنیدید؟

ایرج مصداقی: بله.

دادستان کارلسون: شما توی کتاب رقص ققنوس از جمله اسامی ای را که نوشتید: احمد نور

امین و حسین بحری. این‌ها کسانی بودند که در بند شما بودند و از بند شما آن‌ها را برده بودند؟

ایرج مصداقی: بله، و مهرداد اردبیلی

دادستان کارلسون: حالا این‌هایی که من زیرش را با خط قرمز کشیدم را می‌خواهیم صحبت کنیم.

ایرج مصداقی: از دیگران شنیدم فقط آن دو نفر را من خودم دیدم که از بند خودمان بردند یعنی احمد نور امین و حسین بحری. بقیه را از دیگران شنیدم.

دادستان کارلسون: حالا اسامی کسانی که از بند خود شما برده بودند می‌توانید یک بار دیگر اسامی آن‌ها را ذکر کنید؟

ایرج مصداقی: احمد نور امین و حسین بحری.

دادستان کارلسون: خیلی ممنون. در قسمت قتل عام کتاب تان نوشتید که ۱۲ مرداد این افراد اعدام شدند. آن وقت با یک کمی تغییر در کتاب رقص ققنوس و آواز خاکستر هم نوشتید. یکی از این افرادی که اسم اش توی کتاب «قتل عام» هست. اسمی که آنجا در کتاب «رقص ققنوس و آواز خاکستر» نبود محسن سید احمدی است که حالا صحبت اش را کردیم.

ایرج مصداقی: ممکن است از قلم افتاده باشد. من او و خانواده اش را خوب می‌شناسم.

دادستان کارلسون: می‌خواهم بدانم شما چیزی در مورد محسن سید احمدی و برادرش حسین سید احمدی می‌دانید؟

ایرج مصداقی: نه، حسین را من نمی‌شناسم. من محسن و محمد سید احمدی را می‌شناسم. **دادستان کارلسون:** دو تا برادر بودند در زندان یکی در اوین و یکی در گوهردشت و اعدام شدند. در مورد محسن سید احمدی چی می‌دانید؟

ایرج مصداقی: او حکم اش تمام شده بود و جزو ملی کش‌ها بود، ولی او را آزاد نمی‌کردند و همراه ملی کش‌ها اعدام شد. آن‌ها حدوداً ۷۴ نفر بودند حالا اگر یکی دو تا را اشتباه بگویم، حدود ۷۴ الی ۷۵ نفر بودند که ۷۱ نفر اعدام شدند. همه آن‌ها حکم شان تمام شده بود.

دادستان کارلسون: شما دارید راجع به زندانیانی که جزو ملی کش‌ها بودند صحبت می‌کنید؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: حالا چیزی که من می‌خواهم بدانم این هست که شما می‌گویید سوم اگوست (... مرداد) اعدام شده این اطلاعات از کجاست؟

ایرج مصداقی: از شنیده هایم هست.

دادستان کارلسون: توی این لیست مسعود دلیری هم اسمش هست که شما گفتید اشتباهاً او را اعدام کردند. درسته؟

ایرج مصداقی: فکر می‌کنم برای اینکه بعداً اسمش را دوباره خوانند.

دادستان کارلسون: حالا می‌خواهم بدانم چرا شما اسمش را جزو کسانی آوردید که در ۱۲ مرداد اعدام شدند؟

ایرج مصداقی: چون ما شنیده بودیم اعدام شده. توی آن فرعی ای بود که ما تماس داشتیم. و بعد من وقتی که رفتم دادگاه فکر می‌کردم من اشتباه می‌کنم. فکر می‌کردم او زنده است.

دادستان کارلسون: صحبت این را قبلاً کرده ایم. می‌خواهم ببینیم همه این اسامی که آنجا هستند به جز اسامی سه چهار خط آخر از پایین این‌ها همه مال بند شما بودند. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: آن روز که شما تو کمیته نبودید، شما دیدید که بخواهند این‌ها را ببرند؟
ایرج مصداقی: هیچ کدام را. من همان جوری که گفتم از طریق مورس، این‌ها توی فرعی بودند و ما طبقه سوم و آن‌ها پایین. بچه‌هایی که توی فرعی بودند با مورس به ما می‌گفتند که کی‌ها را بردند دادگاه. هر کی می‌رفت دیگر بر نمی‌گشت. فقط دو سه نفر مانده بودند که آن‌ها هم روز ۱۵ ام اعدام شدند و بعد با مصطفی مرد فرد تماس داشتم.

دادستان کارلسون: حرف‌های شما را اینجوری می‌فهمم که در مورد اعدام آن‌ها از دیگران شنیدید، یکی همان روز و یکی هم که بعدش اطلاع پیدا کردید؟

ایرج مصداقی: بله، من خودم تو راهرو نبودم آن روز، من خودم شاهد نبودم.

دادستان کارلسون: حالا اگر برویم روز ۶ اگوست که ۱۵ مرداد است یک سری اسم را در قسمت قتل عام نوشتید که باز این اسامی در کتاب رقص ققنوس وجود دارد. برای همین می‌خواهم بدانم که ایرج جعفرزاده برای سوم اگوست است که در آن روز اعدام شده. حالا چیزی که می‌خواهم بدانم همان شخص است که اسمش دو بار ذکر شده یا چه جوری است؟
ایرج مصداقی: بله ممکن است چون شک داشتم.

دادستان کارلسون: چه چیزی شک داشتید در مورد آن؟

ایرج مصداقی: ببینید ما داریم در مورد کشتاری صحبت می‌کنیم که من دارم در موردش تحقیق می‌کنم در حالی که جان مان هم در خطر است. من توی یک انستیتو با امکانات زیاد نبودم. برای مثال کیومرث میرهادی ماه‌ها بود که انفرادی بود و از بند ما برده شده بود. او صبح اعدام شده بود و من ندیدم و ایرج جعفرزاده و من ندیدم برای اینکه من ظهر آمدم. آن‌هایی که صبح اعدام شده بودند را بعضی هاشون را شنیدم ولی خیلی‌ها را خودم دیدم.

رئیس دادگاه: جوابی را که شما دادید من نفهمیدم چه ربطی به سؤال دادستان داشت. آقای ایرج مصداقی توجه کنید ببینید دادستان چه سؤالی را از شما می‌پرسد به همان سؤال پاسخ دهید.
دادستان کارلسون: در مورد ایرج جعفرزاده که من سؤال کردم شما گفتید که شک دارید. من در مورد شک شما سؤال کردم.

ایرج مصداقی: چون خودم ندیدم.

دادستان کارلسون: من به این خاطر این سؤال را می‌کنم که شما اسم ایشان را هم در سوم و هم در ششم اگوست ذکر کرده اید. به چی شک دارید؟ به اینکه اعدام شده؟
ایرج مصداقی: نه، به اینکه هر دو روایت بود.

دادستان کارلسون: یعنی در حقیقت این اطلاعات که به شما رسیده یکی می‌گوید او سوم اگوست اعدام شده و یکی می‌گوید ششم اگوست اعدام شده. درسته؟ می‌خواهم بدانم دلیل اش که هر دو تاریخ را آوردید این هست؟

ایرج مصداقی: بله، چون مطمئن نبودم.

دادستان کارلسون: شما می‌گویید افرادی که روز قبل اش اعدام شده بودند چون که گفتید فردایش بود که شما را پایین بردند. حالا می‌خواهم بدانم این اطلاعات را از کجا به دست آوردید؟

در چه روزی؟ در ۱۵ مرداد. شما صحبت کردید که دیرتر شما رفتید آنجا.
ایرج مصداقی: بله، موقعی که من رفتم این‌ها همه را دیدم که اعدام شدند. با همه این‌ها تقریباً
با هم رفتیم. ...

دادستان کارلسون: کجا همه تون با هم رفته بودید؟

ایرج مصداقی: همه مون با هم از بند به آن سالن ترمینال که گفتم منتقل شده بودیم. غالب این
آدم‌ها اکثر این آدم‌ها همه نه، روز ۱۵ مرداد با همدیگر از بند رفتیم و با هم به آن سالن ترمینال
رفتیم. همان جایی که گفتم ما را تقسیم کردند و از آنجا ما را دادگاه بردند. فقط چند نفر از این‌ها با
ما نبودند و گر نه بقیه اکثراً با همدیگر از بند بیرون آمدیم. و همان روز بعد از من خیلی هاشون
دادگاه رفتند. من توی راهروی مرگ بودم وقتی این‌ها را دادگاه بردند. می‌توانم بگویم کدام هاشون
با ما از بند بیرون نیامدند.

دادستان کارلسون: حالا بگوئید آن کسانی که قبل از اینکه شما بیاید آنجا و اعدام شدند و شما
دیدید آن‌ها را بگوئید. آن‌هایی که من می‌خواهم اسم شان را بدانم با قرمز زیر اسم شان را خط
کشیدم.

ایرج مصداقی: آن‌هایی که خودم دیدم؟

دادستان کارلسون: نه بر عکس. شما گفتید قبل از اینکه شما را ببرند یک سری را اعدام کرده
بودند. آن‌ها را بگوئید که شما ندیدید. آن‌ها را بگوئید.

ایرج مصداقی: یک عده را با ما بیرون آوردند و یک عده از قبل بودند. من الان یک توضیح می
دهم. ایرج جعفرزاده قبلاً اعدام شده بود قبل از اینکه من بینم. مصطفی مردفرد ... **اینجا صدا از
مبدأ قطع شده است.**

دادستان کارلسون: از کجا می‌دونی که این‌ها آن روز اعدام شدند؟⁶

ایرج مصداقی: خودم دیدم. من توی صحنه اعدام نبودم ولی همه را به سمت آملی تئاتر می
بردند.

دادستان کارلسون: گوش کنید سوئی تفاهم شده، ما داریم راجع به کسانی صحبت می‌کنیم قبل
از اینکه شما را بیاورند. مصطفی مردفرد، کیومرث میر ... شما را که هنوز نبرده بودند از کجا
فهمیدی که این‌ها اعدام شده‌اند؟ هنوز خودت آنجا نیامدی.

ایرج مصداقی: توی راهروی مرگ که بودم بچه‌ها به من گفتند.

دادستان کارلسون: من درست متوجه شدم این‌هایی که خط قرمز زیر آن‌ها هست کسانی
هستند که خودت با چشم خودت دیدی که بردند سالن اعدام، درست است؟

ایرج مصداقی: همه را نه، ایرج جعفرزاده را ندیدم،

دادستان کارلسون: دیگه کی‌ها را ندیدی؟ آن‌ها که قرمز است؟

ایرج مصداقی: من پشت در دادگاه نشسته بودم که ناصر منصوری را با برانکارد بردند توی
راهروی مرگ و بعد که من رفتم دیگه ناصر منصوری را ندیدم.

6 <https://www.youtube.com/watch?v=Jbp4J7stTUY>

دادستان کارلسون: خوب این را قبلاً تعریف کردی.

ایرج مصداقی: مصطفی مردفرد و ایرج جعفرزاده را ندیدم.

دادستان کارلسون: باشه فهمیدم. می‌رویم سر ۱۸ ام مرداد این اسامی را می‌بینی زیرش خط

قرمز کشیدم، اولی در اصل باید قرمز باشد. علی بک. کدام را خودت با چشم خودت دیدی؟

ایرج مصداقی: هیچ کدام، این‌ها همه قبل از اینکه من پیام اعدام شده بودند.

دادستان کارلسون: از کجا فهمیدی که آن‌ها آن روز اعدام شدند؟

ایرج مصداقی: آن‌ها همه از زندانیان بند یک کنار جهاد بودند و آن‌ها بیش از ۳۰ نفر بودند. قبل

از اینکه ما به راهروی مرگ بیایم یا کنار دادگاه، آن‌ها را صبح ناصریان و حمید عباسی آورده بودند.

برای اینکه آن‌ها متوجه نشوند چی می‌گذرد، قبل از اینکه ما را بیاورند آن‌ها را آورده بودند که از

هیچ چی مطلع نباشند.

دادستان کارلسون: منظورم این است که این‌ها را از دیگران شنیدی، درسته؟

ایرج مصداقی: بله،

دادستان کارلسون: کی فهمیدی که این اشخاص اعدام شدند؟

ایرج مصداقی: قنبر نعمتی آن روز که بغل اش نشستم اسم ۷ الی ۸ نفر را گفتم. بعداً من با

همه کسانی که از آن بند زنده بودند هم بند بودم.

دادستان کارلسون: اسم افشین علوی تفرشی، این اسمش تو کتاب قتل عام آورده شده، ولی

در کتاب تمشک‌های ناآرام آورده نشده است. چرا در کتاب رقص ققنوس اسمش اسمش نیست؟

ایرج مصداقی: از قلم افتاده است بعضی وقت‌ها اشتباه می‌شود.

دادستان کارلسون: ولی اطلاعات تو که داری این است که افشین علوی تفرشی آن روز اعدام

شد. درست فهمیدم؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: چند روز بعد که ۲۱ مرداد می‌شود گفتمی که تو را پیش هیات بردند، روز ۲۱

مرداد آیا اشخاصی اعدام شدند؟

ایرج مصداقی: بله، ولی من خودم کسی را دقیق ندیدم.

دادستان کارلسون: چون هیچ اسمی از این افراد در کتابت نیاوردی.

ایرج مصداقی: چون خودم ندیدم، ولی شنیده‌ها داشتم که تو صف کنند و برند و من نمی

خواستم همین‌جوری اسم بیاورم.

دادستان کارلسون: چطور شد تو آن روز ۲۱ مرداد هیچ چیز ندیدی؟

ایرج مصداقی: برای اینکه همیشه تو موقعیتی نبودی که بتونی ببینی. وقتی پاسدار بغل من

ایستاده بودند، وقتی در حضور من پاسدار بود، وقتی کنارم بودند وقتی نزدیک شان بودم نمی

تونستم تحرکی داشته باشم و ببینم چی می‌گذرد، ولی می‌فهمیدم. خیلی ساده نبود. ما داریم

راجع به یک شرایط خیلی عادی و راحت صحبت نمی‌کنیم. کوچک‌ترین اشتباهی می‌تونست به

قیمت جان ما تمام شود. من آنجا تو یک پارک ننشسته بودم. آنجا راهروی مرگ بود و بعد این شرایط را در نظر بگیرد.

دادستان کارلسون: برویم ۲۲ مرداد، در کتاب رقص ققنوس و آواز خاکستر و قتل عام....، ابراهیم اکبری صفت، عبدا...سنگی.

مترجم: این اسمها را خودتان شنیدید من متوجه نشدم.

دادستان کارلسون: آن روز به غیر از اینها که زیرش خط قرمز کشیدیم کسانی بودند که اعدام شدند؟

ایرج مصداقی: بله، می توانم توضیح دهم؟

دادستان کارلسون: بله بفرمایید.

ایرج مصداقی: یکی از تراژیک ترین صحنه های کشتار ۶۷، قتل کاوه نساری است. کاوه نساری صرع شدید داشت. او هفته ای یک بار یا دو بار حمله صرع اش می گرفت و در اثر ضربه مغزی حافظه اش را از دست داده بود. او حتی ما را نمی شناخت. خانواده اش هر بار تو ملاقات برایش عکس می آوردند و توضیح می دادند که این کیه و این کیه و چه نسبتی با تو دارد و توضیح می دادند.

دادستان کارلسون: حالا این روز را برگرد و بگو چه اتفاقی برایش افتاد.

ایرج مصداقی: او بیماری سیاتیک هم داشت راه نمی توانست برود و یک پاییش تقریباً فلج بود. او را نزد هیات آوردند. کارش تمام شد و او را به بند فرستادند. نمی دانم چه اتفاقی افتاد که چند دقیقه بعد دوباره او را صدا کردند. او را بردند نزد هیات و آوردند بیرون. او تو راهروی مرگ روبروی من بود. حمله صرع اش گرفت و به شدت متشنج بود. تازه حمله صرع اش تمام شده بود که اسمش را صدا می کنند. اسم اش را صدا زدند، او نمی توانست حرکت کند. ظفر جعفری افشار او هم با ما هم بند بود. او سعی کرد او را روی دوش اش بیاندازد، کاوه نمی توانست حرکت کند. (گریه مصداقی) ظفر او را رو دوش اش گذاشت و من تا جایی که می توانستم نگاه شان کردم. کاوه سعی می کرد خودش را بیاندازد روی دوش ظفر، من می دیدم و آنها به این ترتیب به سمت آمفی تئاتر رفتند. فرامرز جمشیدی را خودم دیدم. فکر می کرد من اعدام شدم، شب بود. یک عالمه کاغذ کنارش بود و من را دید و با خوشحالی گفت زنده ای؟ گفتم آره، گفت بین فلانی چقدر برگه داده گفتند فقط باید برای ما تو اینها بنویسی. بعد از من خداحافظی کرد. او را همان شب اعدام کردند. روشن بلبلیان، محمد درویش نوری، داریوش حنیفه پور، بیژن کشاورز، و دو اسم دیگر که زیرش خط نکشیدید، ما تو فرعی ۱۷ بودیم، همانهایی که کرمانشاهی ها علیه شان شهادت دادند و آنها همان روز اعدام شدند.

دادستان کارلسون: اینها را خودت دیدی یا باز برایت نقل قول کردند؟

ایرج مصداقی: بله دیدم، همه اینها را خودم دیدم.

دادستان کارلسون: حسین نیاکان را هم همین طور؟

ایرج مصداقی: حسین نیاکان را ندیدم.

دادستان کارلسون: پس از دیگران شنیدی و برایت تعریف کردند؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: سه شنبه ۱۶ اگوست (۲۵ مرداد)، اسم یک نفر را زیرش خط قرمز کشیدم که اسمش هم در کتاب رقص ققنوس و هم در کتاب قتل عام آمده است.

ایرج مصداقی: بله، غلامرضا کیاکجوری، بله دیدم.

دادستان کارلسون: از کجا می‌دانی که او آن روز اعدام شده است؟

ایرج مصداقی: آخرین گروه بود، اسم آوردم قبلاً توضیح دادم. با عادل نوری، محمد رفیع نقدی،

....

دادستان کارلسون: می‌دانم دارم فقط کنترل می‌کنم چون به نظرم آمد که نگفتی کیاکجوری، باز تعریف که کردی در مورد این روزها از ۸ ام مرداد گفתי. سؤال از تو این است قبل از ۸ ام مرداد آیا اتفاق خاصی می‌افتد؟

ایرج مصداقی: عملیات مجاهدین بود.

دادستان کارلسون: نه تو زندان را می‌گویم.

ایرج مصداقی: من انفرادی بودم

دادستان کارلسون: این را گفתי

اینجوری بگویم، هفتم مرداد آیا اتفاقی در زندان افتاد؟

ایرج مصداقی: همه تلویزیون‌ها را از بندها جمع کرده بودند. روزنامه نمی‌دادند. فقط بند یک کنار جهاد تلویزیون داشت و خود جهاد. بقیه زندان تلویزیون نداشت.

دادستان کارلسون: ملاقاتی چی؟

ایرج مصداقی: ملاقات قطع شده بود. هیچ‌کس ملاقات نداشت. حتی پاسدارها از زندان بیرون نمی‌رفتند. آن‌ها هر دو شیفت تو زندان بودند. روزهای اول افغانی‌هایی که زندانی عادی بودند و کارهای زندان را انجام می‌دادند هم از بند بیرون نمی‌آمدند. ولی بعداً آن‌ها توانستند بیایند چون من می‌دیدم که غذا برای هیات می‌آوردند.

دادستان کارلسون: یک سؤال دارم، این از کتاب تمشک‌های ناآرام صفحه ۲۴ است. راجع به حمزه شلالوند نوشتی. چیزی راجع به این شخص می‌توانی بگویی؟

ایرج مصداقی: حمزه شلالوند توی بند بود و با ما بود عمومی، **حمزه شلالوند** را یک بار بردند خیلی خیلی بد مورد ضرب و شتم قرار دادند او را خیلی بد زدند. قبلاً هم زیاد او را زده بودند.

دادستان کارلسون: طبق نظر شما او هم اعدام شد یا از بازماندگان بود؟

ایرج مصداقی: نه، اعدام شد.

دادستان کارلسون: کی او اعدام شد تقریباً از نظر زمانی؟

ایرج مصداقی: نمی‌دانم.

دادستان کارلسون: در کتاب تمشک‌های ناآرام اسم هیات را آوردید کلی هاشون را نوشتید و دیگران. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: صفحه ۴۸ اینجا اسم جعفر نیری را نوشتید. جلوی تو پراوتز خودت نوشتی خیلی مطمئن نیستم که اسمش این باشد. توضیح بده داستان چی بود؟

ایرج مصداقی: در همه اسناد آمده بود جعفر نیری. من هم نوشتم جعفر نیری.

دادستان کارلسون: کدام اسناد را داری حرف نشان را می زنی؟

ایرج مصداقی: هر کسی گروه‌های سیاسی حتی خود مجاهدین این می‌گفتند جعفر نیری. من هم نوشتم جعفر نیری، ولی نوشتم مطمئن نیستم اسم کوچک اش را چون می‌خواستم دقیق باشم، ولی بعداً حدود ۱۴ سال پیش مقاله ام هست و می‌تونم نشان تان بدهم. من یک مقاله نوشتم و انتشار دادم و عذرخواهی کردم و گفتم من تحقیق کردم اسم کوچک نیری حسینعلی نیری است. هیچ کجا در حکم خمینی و در نامه آیت الله منتظری اسم کوچک او نیامده است. ولی بعد از اینکه من نوشتم آیت الله منتظری هم گفتند اسم اش حسینعلی است و بعد من دوباره توضیح دادم احکامی که خمینی برای حسینعلی منتظری و برای رئیسی بعد از ۶۷ منتشر کردند. ۸ سال بعد من توضیح دادم که جعفر نیری در سال ۱۳۶۴ در سقوط هواپیما کشته شده است. این اسم کوچک اشتباه شده بود و من عکس اش را منتشر کردم.

دادستان کارلسون: این را متوجه شدیم. یک اسم دیگر هست که قبلاً ندیده بودم بنویسی. اسماعیل شوشتری.

ایرج مصداقی: من در هر نوشته‌ای و جایی که صحبت کردم در مورد اسماعیل شوشتری هم صحبت کردم.

دادستان کارلسون: کی هست این شخص؟

ایرج مصداقی: رئیس سازمان زندان‌ها بود و بعداً وزیر دادگستری شد. من خودم او را ندیدم اما زندانیان می‌گفتند او را هم دیدند.

دادستان کارلسون: باشد، می‌دانی حمید رحمانی کیست؟ اسمش آشناست؟

ایرج مصداقی: حمید رحمانی؟! نه.

دادستان کارلسون: بعد ادامه پیدا می‌کند. در کتاب ات نوشتی ناصرین، داوود لشگری، حمید نوری (عباسی) هستند و به ناصرین کمک می‌کرد. کی شما این کتاب تمشک‌های ناآرام را نوشتی؟

ایرج مصداقی: ۲۰۰۴

دادستان کارلسون: اولین بار بود. این چاپ دوم است که اینجا داریم ۲۰۰۶ است. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: همان شکل اولیه است؟

ایرج مصداقی: یک کمی تغییر کرده است. توضیح دادم در سال ۲۰۰۵ نقشه‌های زندان را اضافه کردم.

دادستان کارلسون: در کتاب چاپ اول هم نوشتی آیا نوشتی که حمید عباسی همان حمید نوری است؟

ایرج مصداقی: بله

از کجا متوجه شدی که اسمش در اصل حمید نوری است؟

ایرج مصداقی: بعد از مرگ خمینی در خرداد ماه ۱۳۶۸، ما در اوین بودیم یکی از دوستان من به نام مهدی اسحاقی حادثه‌ای برایش پیش آمد. تلویزیون داشت یکی از شعرهای خمینی را که تازه فوت کرده بود گوینده می‌خواند و مهدی مسخره می‌کرد. یک نفر که توی سلول بود به نام ابراهیم قاضیانی او با پاسدارها همکاری می‌کرد به آن‌ها خبر می‌داد. او رفت و به آن‌ها اطلاع داد.

این‌ها را خودت دیدی یا باز داری نقل قول می‌کنی؟

ایرج مصداقی: ما با هم تو یک بند بودیم.

می‌خواهم مطمئن باشیم که خودت دیدی.

ایرج مصداقی: من مسئول بند بودم نماینده بچه‌ها بودم. دو نفر بودیم یک نفر را مدیریت زندان تعیین کرده بود و من نماینده بچه‌ها بودم.

ادامه بده آن را که داشتیم می‌گفتم.

ایرج مصداقی: مهدی را از بند بیرون بردند. حمید نوری آمد پشت بند و او را مورد شدید ضرب و شتم قرار داد.

از کجا می‌دانی؟

ایرج مصداقی: بعداً مهدی برایم تعریف کرد.

چی برایم مهدی تعریف کرد؟

ایرج مصداقی: الان می‌گویم و بعد در حالی که حمید نوری دارد او را می‌زند دولا می‌شود و کارت شناسایی اش بیرون می‌افتد. مهدی از زیر چشم‌بند کارت شناسایی او را می‌بیند اسمش را می‌خواند حمید نوری. حمید نوری او را به انفرادی برد. همان‌طور که قبلاً گفتم دادیار تصمیم می‌گیرد. مهدی ۵ ماه انفرادی بود. من فکر می‌کردم سه ماه، ولی اشتباه می‌کردم، ولی بعداً برگشت و تعریف کرد که حمید نوری او را زده است. ولی آن موقع نگفتم که اسم اصلی اش حمید نوری است. شاید ترسیده بود، ولی بعداً به من گفتم می‌دانی ایرج اسم اصلی حمید عباسی چیست؟ گفتم اسم اش حمید نوری است. گفتم از کجا می‌دانی؟ گفت وقتی داشت من را می‌زد کارت اش افتاد زمین و از زیر چشم‌بند دیدم. به همین دلیل در کتابم نوشتم. حمید عباسی که اسم اصلی او حمید نوری است. او همین شخصی است که می‌بینید.

ایرج مصداقی: تقریباً از نظر زمانی چه شالی شما متوجه شدید که اسم اصلی حمید عباسی حمید نوری است؟

ایرج مصداقی: قبل از اینکه کتابم را بنویسم. مهدی به من گفت.

این را فهمیدم که او به تو گفته است، منظور از لحاظ زمانی می‌گویم. تو اولین کتابت ۲۰۰۴ بود.

ایرج مصداقی: از نظر زمانی کی فهمیدی؟

واقعاً یادم نیست.

ایرج مصداقی: صفحه ۲۷۲ تا ۲۷۳ Grapes... (اینجا مترجم اسم فارسی کتاب را نگفت و احتمالاً منظور کتاب تا طلوع انگور است). این راجع به همان چیزی است که برایمان توضیح دادی؟ بله، ولی الان کامل اش را توضیح دادم.

یک کتاب هم نوشتی به این نام Iranian Criminal Government، چه زمانی این کتاب را نوشتی؟

ایرج مصداقی: چند سال پیش، چون ۲۵۰۰ صفحه است و من پانزده سال یواش یواش نوشتم. همین قسمت اش را می‌گویم. جدید نوشتی؟

ایرج مصداقی: قبل از اینکه منتشر کنم، شاید ۲۰۱۸

آنجا اسم حمید عباسی را می‌گویی. بعد توی پرائتز نوشته‌اید حمیدرضا.

ایرج مصداقی: اشتباه کردم. یک اشتباه کردم اسم حمید در فارسی خیلی موقع‌ها با هم می‌آید. بیشتر مواقع حمید با رضا با هم است و شما تو ذهن‌تان وقتی می‌خواهید بنویسید حمید می‌نویسید حمیدرضا. تو همان کتاب هم در جلدهای دیگر درست نوشته‌ام. یک اشتباه خیلی ساده است. من یک نفر هستم و هیچ دستکاری ندارم و خودم کتاب‌هایم را چاپ می‌کنم و همه کارهای کتابم را خودم به تنهایی انجام می‌دهم. من یک انتشارات حرفه‌ای هم با من کار نمی‌کند. برای همین ممکن است از این اشتباه‌ها ایجاد شود. ده‌ها نفر کار می‌کنند تا یک کتاب بیرون می‌آید ولی من تنها هستم.

رئیس دادگاه: حالا یک سؤال و جواب

دادستان کارلسون: این لیستی که اینجا می‌بینید از ایران تریبونال از کمیسیون حقیقت‌یابی آن نوشتیم. ببینید به همین ترتیب است که ۴ نفر اعضای هیات را می‌بینیم و بعد اسم ناصرین و لشگری و بعد یک مقدار به صورت توضیح نوشته شده. حالا چیزی که من می‌خواهم از شما بپرسم، این اطلاعات را شما به آن‌ها داده‌اید؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: یعنی شما بودید که لیست را در اختیار ایران تریبونال گذاشته بودید؟

ایرج مصداقی: آن‌ها از تحقیقات من استفاده کردند.

دادستان کارلسون: بابک عماد کسی هست که شما بشناسید؟ خیلی کوتاه می‌توانید یک چیزی در موردش بگویید.

ایرج مصداقی: او زندانی بوده قبلاً و بعد در ارتباط با کانون زندانیان سیاسی فعالیت می‌کرده و بعد یکی از مسئولین ایران تریبونال بوده است.

دادستان کارلسون: ایشان هم توی گوهردشت بوده؟

ایرج مصداقی: فکر نمی‌کنم. او از قزل حصار آزاد شد.

دادستان کارلسون: مترجم می‌گوید در حقیقت صحبت دادستان درباره موج اول و دوم تمام شده است و چیزی که باقی می‌ماند یک مقدار سؤال‌های دیگر هست که مانده و اینکه آیا قاضی سؤالاتی دارد یا نه و آیا جواب‌هایش را گرفته است یا نه و این برنامه بعد از ظهر است.

رئیس دادگاه: صحبت سر این است که دادستان سؤال هایش تمام شده حالا بقیه می‌توانند سؤال‌های شان را بکنند و بقیه دارند آماده می‌شوند. وکیل ده دقیقه سؤال دارد. فعلاً می‌رویم برای ناهار.

دادگاه برای ناهار تنفس داد و یک ساعت و نیم بعد دادگاه جلسه هشتم دوباره آغاز شد.

یادداشت منصوره بهکیش: در اینجا هم از فایل‌های صوتی دیدبان ایران و دیگر فایل‌های منتشر شده قسمت اول پرسش و پاسخ‌ها را پیدا نکردم.

ایرج مصداقی⁷: نمی‌دونم چقدر شما مرگ را تا حالا تجربه کردید یا از نزدیک تجربه کردید. شما فکر می‌کنید چند دقیقه دیگر ممکن است زندگی‌تان تمام شود. من مدتها به این فکر می‌کردم که آیا وصیت‌نامه بنویسم یا ننویسم، و اگر خواستم بنویسم چی بنویسم. گاهی فکر می‌کردم این قتل عام است و نباید بنویسم، ولی گاهی فکر می‌کردم شاید باید یک چیزی از خودم باقی بگذارم که بدانند من تا آخرین لحظه چی فکر می‌کردم. گاهی اوقات فکر می‌کردم آیا درست است که من انزجارنامه نوشتم، گاهی اوقات فکر می‌کردم آیا بهتر نیست که با بچه‌ها بروم. **این فشار را بچه‌های دیگر هم داشتند. من یادمه منوچهر بزرگ بشر و محمد فرمانی هر دو روز ۲۱ مرداد رفتند دادگاه و هر ۲ تایی شان گفتند آن چیزی را که قبلاً نوشته بودند را قبول ندارند. همه این فشار را داشتند.**

دادستان کارلسون: این هم زندانی‌های شما اعدام شدند، می‌دونید به چه صورتی اعدام شدند؟

ایرج مصداقی: دار زدند.

دادستان کارلسون: این اطلاعات را از کجا به دست آوردید؟

ایرج مصداقی: از برخوردهایی که با ما می‌کردند.

دادستان کارلسون: منظور من این هست که وقتی شما می‌گویید آن‌ها را به دار می‌زدند و حلق آویز می‌کردند، می‌خواهم بدانم این اطلاعات را از کجا به دست آورده بودید؟

ایرج مصداقی: صدای تیرباران نمی‌آمد. قبلاً وقتی در اوین اعدام می‌کردند، صدایش می‌آمد. از سال ۱۳۶۳ بخش نامه شورای عالی قضایی هست که همه را دار بزنند. آنجا توی آن بخش نامه هست که به غیر از مواردی که سنگسار هست یا شیوه خاصی را حاکم شرع گفته از جمله گاز، صلیب کشیدن، بقیه دار زدن هست. ولی در آن روزها پاسداران و از جمله همه پاسداران بخصوص از ۱۸ مرداد به بعد، می‌آمدند توی

7 <https://www.youtube.com/watch?v=yhV9b2IYsFE>

راهروی مرگ و تهدید می‌کردند و می‌گفتند لگد آخر را خودم می‌زنم توی شکمت. ما می‌تونستیم بفهمیم چی دارند می‌گویند، چون بچه‌ها را روی صندلی یا نیمکت، من ندیدم و نمی‌دونم آنجا می‌گذاشتند و بعد پاسدارها و همان کسانی که می‌رفتند نگاه کنند و مجبور بودند برند آنجا و می‌رفتند، این‌ها با لگد می‌زدند توی شکم بچه‌ها و آن‌ها از روی صندلی یا نیمکت می‌افتادند و دار زده می‌شدند. برای اینکه وقتی کسی را دار می‌زنند اگر روده اش پر باشد او وقتی به دار زده می‌شود دریچه‌های غیر ارادی اش باز می‌شود و اگر روده اش پر باشد خودش را کثیف می‌کند. **بعد از اینکه اعدام‌ها تمام شده بود ناصریان تو بند ما آمد و گفت رفقانون را بالا کشیدیم، یعنی دار زدیم. گفت: حکم امام است. شما فعلاً جان به در بردید. هر موقعی که بخواهیم حکم امام را راجع به شما اجرا می‌کنیم.**

دادستان کارلسون: ببینید من وقتی صحبت‌های اولیه‌ام را کردم، گفتم یک موج دوم هم از این اعدام‌ها وجود داشت، در مورد موج دوم این اعدام‌ها من چیزی را که می‌خواهم بدانم این است که آیا شما خودتان شاهد چیزی بودید آنجا در مورد این اعدام‌ها؟ نه اینکه کسی برای شما گفته باشد اینکه خود شما تجربه‌اش را داشته باشید از این اعدام‌ها.

ایرج مصداقی: صبح شنبه ۵ شهریور ۱۳۶۷، من از پشت پنجره داشتم از آن سوراخ نگاه می‌کردم و یازده روز بود اعدام‌ها متوقف شده بود، مراسم عاشورا و تاسوعا که روزهای عزاداری است تمام شده بود. هنوز ماه محرم بود، ما فکر می‌کردیم اگر آن روز نیابند دیگر تمام است. من دیدم نیری ماشین اش ایستاد و نیری از ماشین اش پیاده شد و وارد ساختمان شد. من داد زدم، داد که نه، بلند برگشتم و به بچه‌ها گفتم نیری آمد. فکر کردند من شوخی می‌کنم، ولی آمدند ماشین را دیدند خود نیری رفته بود تو، نیم ساعت بعد حدوداً دقیق اش را نمی‌دانم، محمد وهاب یکی از کسانی که آنجا بود را صدا زدند، او را بردند و ما فهمیدیم دوباره شروع شد. اسم من را صدا کرد و گفت آماده شو می‌آیم دنبالت.

دادستان کارلسون: کی اسم شما را گفت؟

ایرج مصداقی: پاسداری که در را باز کرد. همان موقع دیدیم ناصریان هم وارد ساختمان شد، یعنی نیری و دیگر اعضای هیات زودتر از ناصریان وارد ساختمان شدند، ولی چند دقیقه بعد دیدم محمد وهاب برگشت، به او گفتیم چی شد؟ گفتیم چرا برگشتی؟ **او گفت امروز مثل اینکه قرار نیست با ما برخورد کنند، مثل اینکه برای زندانیان چپ آمده اند.** گفت دارند آن‌ها را می‌آرند، برای همین من را فرستادند به بند، دیگه دنبال من نیامدند، ولی من تا آخر شب سعی می‌کردم که خودم را نشان ندهم، گوشه اتاق نشسته بودم که اگر از چشمی نگاه می‌کنند من را نبینند.

دادستان کارلسون: در مورد محمود علیزاده اعظمی چه می‌دانید؟

ایرج مصداقی: او را می‌شناسم، می‌دانم یک حقوق دان بود، او در ارتباط با حزب ... ما با هم هم بند بودیم، ولی خیلی از او نمی‌دانستم ولی فقط می‌دانستم که او هم زندانی چپ بود.

دادستان کارلسون: کی بود که با همدیگر هم بند بودید؟

ایرج مصداقی: سال ۱۳۶۵، مدت کوتاهی با همدیگر هم بند بودیم.

دادستان کارلسون: می دونید که در طول این مدت چه اتفاقی برای او افتاده؟

ایرج مصداقی: می دونم که اعدام شده، ولی اینکه چه جوری و چگونه اطلاعی ندارم.

دادستان کارلسون: شما صحبت این را کردید که بعد از یک مدتی شما را از گوهردشت به اوین می برند، چه زمانی بود؟

ایرج مصداقی: ۲۹ بهمن ۱۳۶۷، همه ی زندانیان گوهردشت را به اوین منتقل کردند.

دادستان کارلسون: چه سالی گفتید؟

ایرج مصداقی: بهمن ۱۳۶۷، فقط زندانیان کرج توی گوهردشت ماندند.

دادستان کارلسون: اگر من درست متوجه شده باشم، شما گفتید اولین بار سال ۱۳۶۶

بود که حمید نوری را دیدید. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: این هم در رابطه با زمانی بوده که از تونل رد می شدید و شما را می زدند.

درسته؟ این که می گوید وقتی صحبت موج اول اعدام ها بوده باز آنجا دیده بودین او را؟ و بعد از

اینکه این اعدام ها تمام می شود در رابطه با این مصاحبه ها او را دیده بودید. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: ببینید علاوه بر این چیزهایی که گفتم، آیا شما حمید نوری را باز هم دیده

بودید و ملاقاتی با او داشتید؟

ایرج مصداقی: بله، وقتی می رفتم دادیاری او را می دیدم. من چند بار رفتم دادیاری، او همواره

آنجا بود و می دیدم اش.

دادستان کارلسون: حالا بخواهید حدس بزنید که چند بار بود، چند بار دادیاری رفته بودید؟

ایرج مصداقی: حداقل ۴ بار

دادستان کارلسون: اگر از نظر زمانی بخواهیم ببینیم که کی بوده، آیا این قبل از اعدام ها بوده

یا بعد از اعدام ها؟

ایرج مصداقی: بعد از اعدام ها در اوین.

دادستان کارلسون: وقتی که صحبت گوهردشت هست آن ها را من براتون گفتم چه مواقع و

شما گفتید که چه مواقعی او را دیدید، ولی بعد از آن دیگه تو گوهردشت او را ندیدید؟

ایرج مصداقی: چرا اول اینکه قبل اش در فرودین ۶۷ من او را دیدم. زمانی که می خواستند از ما

برای شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی، سومین دوره رأی گیری کنند. من او را آنجا

دیدم.

دادستان کارلسون: بعد از آن دیگه او را ندیدید تا توی اوین؟

ایرج مصداقی: چرا بعد از آن هم او را دیدم، وقتی مصاحبه اجباری در گوهردشت می گرفت. هر

روز او را می دیدم. ساعت ها می دیدم.

دادستان کارلسون: نه منظور من این است علاوه بر آن چیزهایی که در موردش صحبت کردین باز هم او را در گوهردشت دیده بودید؟
ایرج مصداقی: نه.

دادستان کارلسون: حالا توی اوین این دفعاتی که شما می‌گویید او را دیدید، فقط دیدید یا اینکه با هم صحبت کردید؟
ایرج مصداقی: نه با هم صحبت نکردیم.
دادستان کارلسون: یعنی فقط دیدن اش؟
ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: حالا برگردیم سر کتاب‌های شما. گفتید اولین کتاب تان را سال ۲۰۰۴ بود که بیرون دادید. نوشتن این کتاب را از کی شروع کردید؟
ایرج مصداقی: من بعد از اینکه آمدم خارج از کشور همیشه یک سری یادداشت‌هایی می‌نوشتیم. ۲۵ سال پیش من یک مطلب بزرگی نوشتم که در ۵ یا ۶ شماره نشریه ایران زمین چاپ شد، راجع به کشتار ۶۷.

دادستان کارلسون: از چه سالی؟

ایرج مصداقی: ۱۹۹۶، از ژوئن تا سپتامبر، ولی من یک‌باره نوشتم. یک روز نشستم و این را نوشتم، ولی توی آن نشریه از ژوئن تا سپتامبر چاپ شد. من ۲۸ اردی‌بهشت ۱۳۷۵ آن را نوشتم. قبل اش هم بارها یادداشت نوشته بودم. من ۳۵ صفحه برای آقای موریس دنی کاپیتورن گزارشگر سازمان ملل متحد در ارتباط با نقض حقوق بشر در ایران نوشتم، ۳۵ صفحه A4 و من در ارتباط با کشتار ۶۷ در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در ژنو شهادت دادم.
دادستان کارلسون: شما صحبت یادداشت می‌کنید که قبلاً یادداشت کردم. از کی شروع کردید که این یادداشت‌ها را بنویسید؟

ایرج مصداقی: من از زمانی که از زندان در آمدم، گاه می‌نوشتیم. من با این مساله زندگی می‌کردم. من حتی شعرهایی که در ارتباط با کشتار ۶۷ در زندان سروده شده بود همه را توی توالت از حفظ کردم، سیصد صفحه هست و من آن را منتشر کردم. تو آن شعرها می‌توانید راهروی مرگ، دار زدن بچه‌ها و همه این چیزی که تعریف کردم را توی این شعرها ببینید.
دادستان کارلسون: می‌خواهم ببینم این را که من درست متوجه شدم که این شعرها شعرهایی نیست که خود شما سروده اید این شعرها متعلق به دیگران است. درسته؟

ایرج مصداقی: نه، این شعرها متعلق بود به نصیر نصیری، او چند سال پیش فوت کرد.

دادستان کارلسون: آن مدتی که در زندان بودید چیزی هم می‌نوشتید؟

نه، به خاطر همین هم این شعرها را حفظ می‌کردم، به خاطر اینکه خطر مرگ داشت. فقط آن اسامی ای که گفتم را جمع کردیم، اسامی اعدام شدگان که در همه بندها در اوین و در گوهردشت چه کسانی اعدام شدند. فقط اسم زندانیان مجاهد است. همانی که گفتم دست خط مهرداد

کاووسی است و تقریباً اسم زن‌ها توی آن نیست و اسم زندانیان چپ در آن نیست. برای اینکه ما از کسانی که با خودمان بودند، تحقیق می‌کردیم.

دادستان کارلسون: چرا آن موقع اسم خانم‌ها در آن نبود؟

ایرج مصداقی: برای اینکه زن‌ها با ما نبودند؟

دادستان کارلسون: خوب آن جور که من متوجه شدم کتاب «تمشک‌های ناآرام» را سال ۲۰۰۴ چاپ کردید. از کی شروع به نوشتن کردید؟

ایرج مصداقی: سال ۲۰۰۰

دادستان کارلسون: راجع به کتاب «رقص ققنوس‌ها» آن را کی چاپ کردید؟

ایرج مصداقی: الان دقیقاً یادم نیست. برایم مهم نبوده که حفظ کنم.

دادستان کارلسون: بعد از کتاب تمشک‌های ناآرام بوده؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: کتاب The Massacre (قتل عام)، شامل کتابی است که به انگلیسی در سال ۲۰۲۰ بیرون دادید، درسته؟

ایرج مصداقی: بله، آن ترجمه خلاصه کتاب ۴ جلدی کتاب من است.

دادستان کارلسون: خودت ترجمه کردی یا دادی به جایی که همه ۴ تا کتاب را بفرمایید این‌ها را خلاصه و ترجمه کنید.

ایرج مصداقی: نه، دوستم سپهر منوچهری اسمش روی کتاب نوشته شده، او ترجمه کرد.

دادستان کارلسون: من صحبت راجع به یک لیست کردم که حتی این دوستت دلجو هم ذکر کرده که این لیست را شما دارید. این لیست کدام لیست است؟ همان لیستی است که دوستت با دست خط خودش نوشته؟

ایرج مصداقی: بله، آن لیست و اضافه بر آن من خیلی چیزها را اضافه کردم. مثلاً اسم زنانی که اعدام شدند، اسم زندانیان چپ که اعدام شدند.

دادستان کارلسون: این اطلاعات را از کجا آوردی؟ از کی گرفتی؟

ایرج مصداقی: با کسانی که زنده ماندند صحبت کردم. زندانیان چپ با آن‌ها ارتباط داشتم و تحقیق کردم. تا حد امکان سعی کردم اشتباهات آن‌ها را هم رفع کنم. من خیلی سعی کردم تا آن جایی که ممکن است اشتباهات را رفع کنم. می‌بینید سعی کردم بفهمم اسم درست نیری چیست و عکس اعضای هیات کشتار را من منتشر کردم. عکس‌هایی که هیچ‌جا نبود و سعی می‌کردند منتشر نشود.

دادستان کارلسون: اولین بار کی این لیست چاپ شده است؟

ایرج مصداقی: در کتاب رقص ققنوس‌ها. البته لیست زندانیان توده‌ای را فکر کنم قبلاً چاپ کرده بودم. در بی بی سی. در آنجا من منتشر کردم.

دادستان کارلسون: اینجوری بیرسم لیستی که با دست خط آن شخص نوشته شده بود و بعد شما آن را تصحیح کردی، اولین بار کی و در کدام کتاب منتشر شد؟

ایرج مصداقی: فکر می کنم اولین بار در یکی از کتاب‌های مجاهدین منتشر شده ولی من در اختیارشان گذاشتم.

دادستان کارلسون: سال اش را نمی دانی؟

ایرج مصداقی: چرا، بهار ۱۹۹۶ (۱۳۷۵)

دادستان کارلسون: ما کلی گزارش‌های امنستی را بررسی و مرور کردیم از جمله؛ -Blood Soaked Secrets (اسرار آغشته به خون)، تو با امنستی همکاری می کنی؟
ایرج مصداقی: با آن گزارش نه.

دادستان کارلسون: با گزارش دیگری؟ با عبدالرحمن برومند، جفری رابرتسون چی با آنها همکاری می کردی؟

ایرج مصداقی: بله، من با آنها همکاری می کردم.

دادستان کارلسون: لطفاً مختصر و مفید بگو همکاری با آنها چگونه بوده است؟

ایرج مصداقی: من با خانم جنیفر رابینسون دستیار آقای جفری رابرتسون گفت و گو کردم و ایشان با من مصاحبه‌ای کردند. آن موقع خانم رؤیا برومند و خانم لادن برومند بودند.

دادستان کارلسون: رؤیا و لادن برومند هم آنجا بودند؟

ایرج مصداقی: رؤیا برومند فکر کنم بود. من به جنیفر رابینسون توضیح دادم کشتار ۶۷ را با جزئیات توضیح دادم و بعد کسانی را که می‌شناختم به آنها معرفی کردم و گفتم می‌توانید با این افراد هم گفت و گو کنید و من از آنها خواهش کردم از آقای جفری رابرتسون و خانم جنیفر رابینسون که با این‌ها صحبت کنند، ولی در گفت و گوهای هیچ کدام نبود.

دادستان کارلسون: خوب بعد همکاری کردی در مورد این شکایتی که باعث شده الان به این تحقیقات برسد. خوب تعریف کن در آن مورد.

ایرج مصداقی: درباره شکایت؟

دادستان کارلسون: آره دیگه چی باعث شد و چه اطلاعاتی تو گرفتی؟

ایرج مصداقی: من یک روز یک نامه دریافت کردم. این نامه از طریق پست آمده بود و در آن فردی که من نمی‌شناختم برایم نوشته بود که شما کسی را می‌شناسید که من هم می‌شناسم. اگر بخواهید می‌توانیم با همدیگر گفت و گو کنیم و شماره تلفن اش را گذاشته بود.

دادستان کارلسون: نوشته بود راجع به چه شخصی هست؟

ایرج مصداقی: اسم نیاورده بود. من بلافاصله زنگ زدم. او گفت آیا اگر من یک عکسی را بفرستم شما می‌شناسید؟ گفتم نمی‌دانم. بلافاصله برایم فرستاد و بلافاصله گفتم حمید عباسی. قیافه او اصلاً فرق نکرده است. من اگر بخواهم راجع به ناصرین بگویم قیافه‌اش خیلی فرق کرده است و خیلی باید دقت کنی تا بشناسی. حتی شاید خیلی‌ها نشناسند، ولی حمید نوری مطلقاً اینجوری نیست، خیلی شبیه همان زمان است. بعد قرار شد همدیگر را ببینیم و من او را دیدم و بعد او مرا از روی مقاله ام پیدا کرده بود.

دادستان کارلسون: این او زن است یا مرد است؟

ایرج مصداقی: مرد است. نوشته بود حمید نوری حمید عباسی و سرچ کرده بود. یک مقاله من آمده بود و در آنجا حمید نوری و حمید عباسی را نوشته بودم و به این ترتیب او مرا پیدا کرد.
دادستان کارلسون: خوب چه حسی به تو دست داد وقتی این عکس که او برایت فرستاد را دیدی؟

ایرج مصداقی: من قبلاً عکس‌های زیادی از کسانی که از دهه شصت در کشتار دست داشتند را پیدا کرده بودم و اولین بار نبود. من عکس لاقلاً ۱۰ نفر از بالاترین کسانی که حتی در جوخه‌های اعدام شرکت داشتند را پیدا کرده بودم و راجع به آن‌ها نوشتم. حتی عکس‌شان را توی ویلای شان پیدا کردم، وقتی دارند بیلارد بازی می‌کنند، این اولین بار نبود.
دادستان کارلسون: ما الان داریم راجع به این عکس صحبت می‌کنیم. وقتی این عکس را دیدی چه حسی به تو دست داد؟

ایرج مصداقی: وقتی او گفت او را می‌شناسد، یک حسی به من دست داد که این دفعه احتمال دارد با دفعات قبل فرق کند. برای همین گفتم فردا بینم اش و راجع به چیز دیگری فکر نکنم و او را دیدم و او برایم توضیح داد که چه مشکلی بین این‌ها هست. او توضیح داد که بچه کوچکی دارد دختر کوچکی دارد، او از همسرش جدا شده بود و همسرش دختر خوانده نوری هست. او برای من توضیح داد زندگی‌اش را که چه جوری آشنا شده با همسرش و گفت اولین بار با او در آلمان ارتباط برقرار کرده است.

دادستان کارلسون: این‌ها را ما لازم نیست وارد بشیم، نتیجه‌اش چی بود وقتی او را دیدی و شنیدی؟

ایرج مصداقی: نتیجه این بود؛ فکر کردیم یعنی او خبری دریافت کرده بود که حمید نوری چون متوجه شدیم او ویزای شنکن ایتالیا را دارد. این یعنی هر موقع او بخواهد می‌تواند به اروپا بیاید. او به مدت ۷ سال به اروپا می‌آمد. او به آلمان، ایتالیا، سوئیس و سوئد دو بار آمده بود نمی‌دانم جای دیگری هم رفته بود یا نه. خیلی از کسانی که در جنایات دهه شصت دست دارند، می‌آیند اروپا و می‌روند. بعضی وقت‌ها بعدش من متوجه شدم.

دادستان کارلسون: حالا اگر برگردیم سر همین مساله که شما این عکس را از این شخص دریافت می‌کنید، عکس حمید نوری را. از نظر زمانی چه زمانی چه تاریخی است؟
ایرج مصداقی: اکتبر ۲۰۱۹ است.

دادستان کارلسون: یعنی آن موقع اولین بار بود که خبر را گرفتی.
ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: وقتی این خبر به شما می‌رسد شما چی کار می‌کنید؟

ایرج مصداقی: اولین کار این بود که او گفت او ممکن است بخواهد بیاید به خارج به سوئد، چون پاسپورت دخترش دست خودش بود و همسرش خواست پاسپورت بچه را از او بگیرد.
دادستان کارلسون: کی می‌خواست پاسپورت را پس بگیرد؟

ایرج مصداقی: ببینید بهتر است این جوری بگویم. هرش صادقی او به من گفت که همسرش پاسپورت بچه شون را از هرش خواسته. پاسپورت ایرانی، به مادر پاسپورت نمی‌دهند، پاسپورت فقط به پدر می‌دهند یا با اجازه پدر. مادر نمی‌تواند برود و تقاضای پاسپورت کند.

دادستان کارلسون: این مسایل را نمی‌خواهید واردش شویم. این طور که من متوجه شدم شما با یک شخصی در انگلیس تماس گرفتید. درسته؟

ایرج مصداقی: بله، برای پیگیری حقوقی پرونده

دادستان کارلسون: آن وقت چه همکاری ای با همدیگر داشتید بعد از اینکه این شکایت را کردید؟

ایرج مصداقی: من با آقای کاوه موسوی تماس گرفتم. او با خانم ربکا مونی به فرودگاه به دنبال من آمد از دفتر حقوقی مک کویی ... پارتنر.

دادستان کارلسون: غیر از شما دیگه کی آنجا بود؟

ایرج مصداقی: من و آن دو نفر با خانم ربکا مونی و کاوه موسوی به خونه مختار شلالوند رفتیم. نزدیک فرودگاه هیترو است. به حمید اشری هم گفته بودم او هم دوست من است از سال ۶۱ او را می‌شناسم، او هم آمد آنجا. آنجا خانم ربکا مونی با این دو نفر صحبت کردند، ولی با حمید اشری یک مصاحبه طولانی کردند بعد من آن بخش کتابم قتل عام The Massacre را بهشون دادم و بعد خانم ربکا مونی با من گفت و گو کرد. بعد من برگشتم به سوئد و خانم ربکا مونی یک شکوائیه تهیه کردند. او برای من فرستاد و من آن را خواندم چند جایی آن نیاز به تصحیح داشت یا نیاز به توضیح بیشتر داشت و من انجام دادم و برایشون فرستادم.

دادستان کارلسون: حالا خیلی خلاصه این سؤال را می‌خواهم بپرسم. شما در رسانه‌ها یک مقدار نظراتی مطرح کردید؟

ایرج مصداقی: کی؟

دادستان کارلسون: از زمانی که حمید نوری دستگیر شد شما در رسانه‌های اجتماعی زیادی صحبت کردید.

ایرج مصداقی: بعد از اینکه دادگاه حکم بازداشت او را صادر کرد، ولی من چیز جدیدی نگفتم. من همه چیز را قبلاً در کتاب‌هایم نوشته و منتشر کرده بودم. من بارها مصاحبه کرده بودم. من هیچ چیز جدیدی نگفتم، نداشتم که بگویم هر چه بود نوشته بودم و گفته بودم.

دادستان کارلسون: حالا بعد از اینکه وکلای مدافع سؤال‌های شان را از شما پرسند شاید ما باز بر گردیم به شما. آیا این درست است که شما یک سری عکس‌ها از حمید نوری را پخش کرده بودید.

ایرج مصداقی: کی؟

دادستان کارلسون: من از شما دارم سؤال می‌کنم که آیا این کار کردید و اگر کردید کی این کار را کردید؟

ایرج مصداقی: بعد از اینکه عکس او منتشر شد. من اولین نفر نبودم.

دادستان کارلسون: ولی بعداً شما این کار را کردید. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

دادستان کارلسون: چرا؟

ایرج مصداقی: اولاً منتشر شده بود و در ثانی فقط ما می‌خواستیم کسانی که او را دیدند یا او را می‌شناسد بیایند با وکیل تماس بگیرند و می‌دانید که ایرانیان زیادی در سرتاسر دنیا هستند. شاکیان این پرونده از استرالیا، کانادا، آمریکا و سراسر اروپا هستند.

رئیس دادگاه: دادستان می‌خواهد کنترلی روی سؤال و جواب‌ها داشته باشد، چون یک سری سؤال‌ها هست که جواب‌ها کاری به سؤال‌ها ندارد.

دادستان کارلسون: من همین جا می‌گویم دیگر کار من تمام شد.

رئیس دادگاه: حالا ۵ دقیقه استراحت می‌دهم و بعد از آن وکیل‌ها پرسش می‌کنند. بعد از استراحت:

یادداشت منصوره بهکیش: بعد از ۵ دقیقه استراحت بعداز ظهر، به نظر می‌آید که وکیل مدافع سؤال‌هایی را مطرح می‌کند، ولی صدا از اینجا خیلی مشخص نیست:

وکیل: دادستانی خیلی خوب و کامل سؤال‌های شان را پرسیدند و من هم یک سری سؤال‌هایم را خط زدم و سعی می‌کنم چیزهایی که پرسیدم را دوباره نپرسم و تکراری نباشد. اما در بخشی از آن‌ها سؤال‌هایی را که می‌پرسم که بیشتر حالت کنترلی دارد. اولین چیزی که توجه من را خیلی به خودش جلب کرده این صحنه‌هایی است که ایرج سه روزه با جزئیات تعریف می‌کند و همین سؤال من است که چه جوری تو همه این صحنه‌ها را این‌طور با جزئیات یادت هست، در حالی که ۳۳ سال از این ماجرا گذشته است؟

ایرج مصداقی: من ۳۳ سال است که با این‌ها زندگی می‌کنم.

وکیل: آیا ممکن است موج اول اعدام‌ها که اتفاق افتاد بود برخی را امکان دارد فراموش کرده باشی؟

ایرج مصداقی: من چیز عمده‌ای را فراموش نکرده‌ام ولی ...

وکیل: آن جوری که من متوجه شدم سال ۹۱ که آزاد شدم و شروع کردی به یادداشت کردن و نوشتن و مستند کردن تمام خاطرات. آیا هر روز هم همین‌جور مشغول هستی؟

ایرج مصداقی: بله

از اینجا صدا خوب می‌شود:

وکیل: دادستان که سؤالی ازت پرسید پاسخ تو این بود که هنوز هم در زندان زندگی می‌کنی، می‌شود توضیح دهی منظورت چه بود؟

ایرج مصداقی: من هنوز تو راهروی مرگ هستم. من هنوز همه آن لحظه‌ها را به خاطر دارم.

وکیل: حالا به عواقب و جوانب آن وقتی بازجویی ام از تو تمام شود به آن بر می‌گردم که همه این‌ها چه تأثیری روی تو گذاشته است. ولی بر گردیم به سر خود بحث مان اینکه آدم فراموش

می‌کند یا نمی‌کند، بعد از روز اول تو آمدی پیش من و گفתי راستی من یک چیزی را می‌خواهم تصحیح کنم. و من از دادستان خواستم برای این بازجویی مان این نقشه گوهردشت را آماده کند در مورد نقشه و شماره بندی هایش که الان بگذارم تا ببینیم. عکسی که می‌خواهیم به آن نگاه کنیم محل هیات مرگ است که مقررشان در این عکس‌ها کجا بوده است. این را می‌خواهی بینی یا عکس دیگری بگذاریم؟

ایرج مصداقی: همین خوب است.

وکیل: چه اشتباهی شده بود وقتی که مقرر کمیته مرگ را گفته بودی و می‌خواستی اصلاح کنی؟

ایرج مصداقی: من در توضیحی که برای دادستان دادم درست توضیح دادم و تأکید کردم که من چگونه می‌دانم که اینجاست. اولی نه، دومی نه، سومی. سمت چپ، در کتابم نیز همین را نوشتم و همین را توضیح داده‌ام عیناً.

وکیل: چه چیزی آن غلط بود؟

ایرج مصداقی: وقتی که نقشه را من کشیدم، دوستم مسعود هیات مرگ را کشیده و آن ساختمان که اتاق هیات مرگ است را و وقتی می‌خواستند در نقشه قرار دهد اشتباهاً توی چهارمی قرار داده است.

وکیل: صفحه ۳۸ در پروتکل F3، این عکسی است که شاکی دارد در مورد آن صحبت می‌کند. مسعود که خودش هم شاکی است، کسی است که در کشیدن نقشه به تو کمک کرده است، درست است؟

ایرج مصداقی: بله، آن نقشه ای که شماره ۱۰، ۱۱، ۱۲ بود را بگذارید، من در آنجا توضیح می‌دهم. بله درست است. ببینید من خودم تو نقشه خودم که اینجا کشیدم توضیح دادم که هیات کشتار در شماره ۱۱ تشکیل جلسه می‌دادند. و بعد نقشه اتاق که دادگاه در آن بود را شما نشان دادید. وقتی مسعود می‌خواستند آن نقشه را منتقل کند اینجا منتقل کرده روی شماره ۱۰. و من متوجه نشدم مسئولیت اشتباه با من است، ولی من در کتابم دقیقاً توضیح دادم و به شما هم آن روز دقیقاً توضیح دادم که آن ساختمانی که در آن هیات مرگ تشکیل می‌شد، ساختمان شماره ۱۱ بود. چند بار توضیح دادم که هیات در ساختمان شماره ۱۱ است. در کتابم نیز همین را نوشتم، اما وقتی مسعود می‌خواستند آن عکس را برنامه اتوکد بیاورد و بگذارد توی این نقشه، توی ساختمان شماره ۱۰ گذاشته است.

وکیل مدافع و یکی از وکلای شاکیان: باشه فهمیدم. حالا می‌رویم به پیوست B. ایرج حالا مختصر و مفید نگاه کنید به این اسامی که در پیوست B هست که جلویت گذاشتند. این‌ها اشخاصی هستند که من وکالت آن‌ها را به عهده دارم و این سؤال‌ها را می‌پرسم بر مبنای اینکه وکلای مدافع می‌گویند که این‌ها اصلاً زندانی نبودند. حالا می‌پرسم:

وکیل: شماره ۳ مسعود اشرف سمنانی، آیا این زندانی بوده یا نبوده؟

ایرج مصداقی: بله بوده

وکیل: فقط دارم راجع به آن مدت صحبت می کنم، ۳۰ ام ژوئیه (۸ مرداد) تا ۱۶ اگوست (۲۵ مرداد) دارم، فقط این پریود را دارم صحبت می کنم. دیدیش، با هم تو یک بند بودید؟ با هم آشنایی داشتید؟

ایرج مصداقی: مسعود توی بند فرعی بود و من توی بند بوم و بعد از کشتار آمدیم پیش هم.
وکیل: شماره ۴ مهدی برجسته گرمرودی.

ایرج مصداقی: او را می شناسم. با هم بودیم.
وکیل: کجا بودید؟

ایرج مصداقی: قبل از کشتار ۶۷ و بعد از کشتار ۶۷ در زندان گوهردشت و اوین با هم بودیم.
وکیل: در طول قتل عام چی آیا او را دیدی؟

ایرج مصداقی: بله او را دیدم، در راهروی مرگ دیدم.

وکیل: کجا دیدی او را نزدیک هیات مرگ بود یا توی راهرو؟ اگر یادت می آید.
ایرج مصداقی: توی راهروی مرگ بود.

وکیل: شماره ۵ همایون کاویانی

ایرج مصداقی: من با او قبل از کشتار ۶۷ و بعد از کشتار ۶۷ با او هم بند بوم، اما تو کشتار ۶۷ با هم تو یک بند نبودیم.

وکیل: شماره ۷ محسن اسحاقی

ایرج مصداقی: من با محسن اسحاقی آشنا هستم و او را می شناسم، در کشتار ۶۷ ما با هم نبودیم. او تو بند یک کنار جهاد بود و بعداً ما با هم به اوین رفتیم. تو اوین از هم جدا شدیم.

وکیل: شماره ۸ سیامک نادری

ایرج مصداقی: سیامک نادری را من می شناسم. در کشتار ۶۷ ما با هم نبودیم. پیش از کشتار هم او مدت طولانی سه سال انفرادی بود. بعد از کشتار ۶۷ من با او هم بند شدم. او حکم اش داشت تمام می شد و به همین دلیل از هم جدا شدیم.

وکیل: شماره ۹ نجفی آریا فریدون

ایرج مصداقی: من او را می شناسم، قبل از کشتار ۶۷ با هم نبودیم، او هم مدت خیلی طولانی تو انفرادی بود. فکر می کنم دو سال و نیم یا چیزی در این حدود، بعد از کشتار ۶۷ ما با هم بند و هم اتاق شدیم. در گوهردشت و در اوین.

شماره ۱۴ احمد ابراهیمی

ایرج مصداقی: من او را می شناسم. از قبل می شناسم بعد از کشتار ۶۷ هم در اوین با هم بودیم.

وکیل: شماره ۱۵ رضا فلاحی

ایرج مصداقی: من او را می شناسم. قبل از کشتار ۶۷ من با او بوم، بعد از کشتار ۶۷ هم در گوهردشت و در اوین با او هم بند بوم.

شماره ۲۱ اکبر صمدی

ایرج مصداقی: قبل از کشتار ۶۷ و در جریان کشتار ۶۷ و بعد از کشتار ۶۷ من با او هم بند بودم. حتی ما با هم انفرادی رفتیم.

وکیل: محمود رویایی

ایرج مصداقی: قبل از کشتار ۶۷ و در جریان کشتار ۶۷ و بعد از کشتار ۶۷ من با او هم اتاق بودم.

وکیل: پیوست C دو تا اسم است که از تو می پرسم. عادل روزدار را می شناسی؟

ایرج مصداقی: بله، او عضو حزب توده ایران بود. او مارکسیست بود من مدتی با او در گوهردشت هم بند بودم و اعدام شد. من اسم او را در کتابم نیز آوردم.

وکیل: از کجا می دانی که اعدام شده؟

ایرج مصداقی: من تحقیق کرده بودم و با زندانیان توده‌ای زیادی هم صحبت کرده بودم.

وکیل: یعنی از آن‌ها شنیدین منظورتان این است؟

بله،

وکیل: خانواده‌شان را می شناسی؟

ایرج مصداقی: خانواده اش را قبلاً نمی شناختم.

وکیل: شماره ۴ حیدر نیکو

ایرج مصداقی: بله، او عضو حزب توده ایران است و اسم او در کتاب من آمده است و می دانم که اعدام شده است.

وکیل: صحبت تاریخی که می کنیم از سی ام ژوئیه تا ۱۶ اگوست (۸ تا ۲۵ مرداد) است. در این تاریخ آیا برخورد فیزیکی با شما شده است؟ فقط فیزیکی می گویم.

ایرج مصداقی: فقط یک بار من را تو انفرادی مورد ضرب و شتم قرار دادند که زیاد نبود. یک بار هم ناصریان در حد چک و لگد زد.

وکیل: اینکه قبلاً صحبت اش را کردی که نفس کشیدن در آن سخت بود، بعضی‌ها می گفتند اتاق گاز در این پرپود نبوده است؟

ایرج مصداقی: نه، یک سال قبل بود.

وکیل: حالا می رویم سر قسمت زجر روحی و یک بخش دیگر را می خواهیم از آن صحبت کنیم. تو خیلی دقیق گفتی و نمی خواهم تکرار کنم و وظیفه دادیارها را خوب توضیح دادی ولی یک سؤال کنترلی، دستیار دادیار آیا او هم وظیفه اش به همان اندازه دادیار مهم بود یا نه؟

ایرج مصداقی: بله، وظیفه مهمی داشت شاید تصمیم آخر را در بعضی موارد بخصوص موقع آزادی از زندان را خود دادیار که آن موقع ناصریان بود تصمیم می گرفت.

وکیل: چندین بار می خواستم بگویم خیلی صحبت این مورس را کردی نمی خواهیم توضیح دهی که خود مورس چه جوری است شما گفتی بلد بودی ولی بقیه اشخاصی که در گوهردشت بودند چی، آیا آن‌ها هم بلد بودند؟

ایرج مصداقی: همه نه، کسانی که انفرادی بودند یا سابقه انفرادی داشتند، آن‌ها بلد بودند. چون زدن مورس نیاز به تمرین زیاد دارد. خیلی ساده است فقط شماره است.

وکیل: این چیزی که الان می‌خواهم بگویم اگر نظری داری بگو اگر نه هیچ چیزی نگو و ولش کن. آیا رایج و معمولی است در ایران که مردها تعطیلی بگیرند وقتی خانم شان زایمان می‌کند و فرزندشان به دنیا می‌آید؟

ایرج مصداقی: مطلقاً چنین چیزی نیست، حتی یک مورد وجود ندارد. در سوئد چنین قانونی هست، این ادعا بر اساس آن چیزی است که در سوئد شاهدش هستیم صورت گرفته است.

وکیل: آخرین بخش سؤال‌های من است در مورد عواقب همه این صدمات روحی که به تو وارد شده از تو می‌پرسم. گفتم بعد از ۵ الی ۶ روز بود که متوجه شدیم که اعدام‌هایی دارد رخ می‌دهد. ابتدا با نگرانی شروع شد پیش افراد، ولی آرام آرام تبدیل شد به حقیقت و شما جواب دادستان را دادید و گفتید از این حالت اضطراب در مورد مرگ به شما دست داده است. حالا من می‌خواهم کمی عمیق‌تر وارد این مساله بشوم. اصلاً آدم چه جوری آنجا می‌تواند این جوری دوام بیاورد، طاقت بیاورد وقتی هر لحظه منتظر هستی که ممک است تق تق در بزنند و بگویند الان نوبت توست که می‌خواهیم ببریم و اعدام کنیم.

ایرج مصداقی: همیشه فکر می‌کردم تا آنجایی که می‌توانم باید تلاش کنم زنده بمانم تا این داستان را یک روزی بگویم. امروز خوشحالم که اینجا هستم.

وکیل: حالا برگرد از نظر احساسی برو تو آن جو بندتون اتاق تون، جو آنجا چه جوری بود؟ وقتی که فهمیدید دارند اعدام تان می‌کنند.

ایرج مصداقی: من دیگه هیچ آروزی ندارم. من به همه آروزهایم دست پیدا کردم، ولی بیش از آنکه نگران خودمان باشیم نگران همه آن‌هایی بودیم که می‌شنوند که دیگه بچه هاشون نیستند. **رشید دروی اشکیکی به من گفت:** «من هیچ کی رو ندارم. مادرم هیچ کی رو ندارد. اگر من را اعدام کنند مادرم می‌آید تو بهشت زهرا چادر می‌زند همان جا». ما نگران آن‌ها بودیم.

وکیل: می‌تونستید بخواهید؟

ایرج مصداقی: به سختی.

وکیل: از تمام این اشخاصی که شما اسم بردید دیگه نمی‌خواهیم اسم بگویم چون خیلی طول می‌کشد ولی کدامین نفر یا کدام‌ها از این‌ها دوست صمیمی شما بودند؟

ایرج مصداقی: خیلی‌ها نمی‌توانم اسم بگویم. گریه ایرج مصداقی).

وکیل: یعنی اشخاصی بودند که از قبل می‌شناختید یا توی زندان با آن‌ها آشنا شده بودید یا هر دو؟

ایرج مصداقی: هر دو، و نوه خاله‌ام مرتضی مدنی ما از بچگی با هم بزرگ شدیم، مرتضی عبدالحسینی از بیرون با هم دوست بودیم. مصطفی اسفندیاری ما از بیرون با هم دوست بودیم.

محمدحسین حقیقت گو ما از بیرون با هم دوست بودیم. خیلی‌ها را من می‌شناسم که اگر بخواهم نام ببرم فکر نمی‌کنم که شما وقت شنیدن آن را داشته باشید.

مترجم: احتیاجی هم نیست.

وکیل: خوب می‌آییم به زمان حال و من می‌دونم که شما بازنشستگی زودرس دارید. این دلیل اش چیست؟

ایرج مصداقی: برای اینکه تشخیص دادم من فقط آن چیزی که تمرکز دارم و شدیداً دارم فقط زندان است و نمی‌تونم روی چیز دیگری تمرکز کنم.

وکیل: یعنی هرگز نمی‌توانی این خاطرات را از بین ببری و پاک کنی؟

ایرج مصداقی: نه، نمی‌خواهم.

وکیل: الان چند روز است که داریم گوش می‌کنیم و مشغولیم و دوباره می‌گویی و این خاطرات زنده می‌شوند، چه جوری است هنوز اذیت ات می‌کنند این خاطرات؟

ایرج مصداقی: برای یک دوره کوتاه بله اذیت می‌کند، اما بعد فکر می‌کنم که آن‌ها خیلی بزرگ بودند و من خوشحالم که اینجا امروز می‌توانم صدای آن‌ها باشم. خوشحالم که زنده‌ام و این لحظه را می‌بینم. صدای آن‌ها تو گوش من است.

وکیل: سؤال می‌دونم سؤال مستقیمی است، ولی می‌پرسم. خوابت چه جوری است؟ می‌تونی بخوابی یا کابوس سراغت می‌آید شب‌ها؟

ایرج مصداقی: من کم می‌خوابم، ولی کابوس نمی‌بینم. من همه روز به آن‌ها فکر می‌کنم.

رئیس دادگاه: من هم می‌خواهم در مورد اسم‌ها سؤال کنم. اگر این پیوست B را دوباره بیاورید صحبت بر سر این دوره است ۳۰ ژوئیه تا ۱۶ اگوست (۸ مرداد تا ۲۵ مرداد). **می‌خواهم بدانم این اسامی ای که می‌خوانم آیا در این زمان که گفتیم این‌ها را توی گوهردشت دیدید یا نه؟** یا اینکه وقتی توی راهروی مرگ بودید و آنجا نشستید بودید، در هر حال صحبت این برهه از زمان است. شماره ۶ مهدی اسحاقی، شما گفته بودید که او را در اوین دیده بودید. بین ۳۰ ژوئیه تا ۱۶ اگوست (۸ تا ۲۵ مرداد)، ایشان در گوهردشت بودند یا نه؟

ایرج مصداقی: بله بود در بند یک کنار جهاد بود. دایی او در جریان کشتار ۶۷ اعدام شد. آن‌ها با هم بودند.

رئیس دادگاه: در کریدور مرگ او را دیده اید؟

ایرج مصداقی: روز ۱۸ مرداد این‌ها را بردند. من قبلاً توضیح دادم، وقتی من آمدم این‌ها را برده بودند.

رئیس دادگاه: از کجا این اطلاعات را داشتی؟

ایرج مصداقی: وقتی من آمدم بچه‌ها به من گفتند آن‌هایی که فرعی ۱۸ بودند ... **صدا اینجا قطع می‌شود.**

....

رئیس دادگاه: حالا شماره ۱۲ حسن گلزاری^۸

ایرج مصداقی: می دونم در گوهردشت بود، اما من با او نبودم. چون او متهم کرج بود.

رئیس دادگاه: شماره ۱۶ رمضان فتحی

ایرج مصداقی: او را می شناسم، در گوهردشت و در اوین با هم بودیم.

رئیس دادگاه: ما صحبت آن برهه زمانی را می کنیم، آیا او را در این مدت دیدید؟ کجا؟

ایرج مصداقی: در گوهردشت در کریدور

آخرین نفری که اسم می برم حمید نجاتی خلاق دوست که ایشان در جریان طول این پرونده فوت کردند.

ایرج مصداقی: بله، او را می شناسم در گوهردشت بود، ولی در فرعی بود. ما با هم نبودیم اما

بعد از کشتار ۶۷ در اوین با هم بودیم. در گوهردشت هم بعد از کشتار با هم بودیم.

رئیس دادگاه: حالا می رویم سر پیوست شماره ۳، زمان ۲۷ اگوست تا ۶ سپتامبر (۵ شهریور تا

۱۵ شهریور) است. شماره ۲ حسین حاجی محسن

ایرج مصداقی: اسمش را شنیدم و می شناسم و در کتابم هم آوردم، ولی با هم نبودیم.

رئیس دادگاه: شماره ۵ مجید ایوانی

ایرج مصداقی: با هم نبودیم.

رئیس دادگاه: بیژن بازرگان

ایرج مصداقی: بله، در گوهردشت با هم بودیم.

رئیس دادگاه: شما ایشان را بین ۲۷ اگوست تا ۶ سپتامبر (۵ تا ۱۵ شهریور) در گوهردشت

دیدید؟

ایرج مصداقی: نه، ما آن وقت با هم نبودیم او با زندانیان چپ بود و من اعدام هیچ

کدام را ندیدیم و آن موقع توی راهروی مرگ نبودم.

رئیس دادگاه: شماره ۷ محمود علیزاده اعظمی، شما گفتید که سال ۶۵ با هم در یک بند بودید،

ولی سال ۶۷ چی؟

ایرج مصداقی: نه، با هم نبودیم.

رئیس دادگاه: حالا می رویم سر موکلین گیتا که کمتر هستند. در مورد شماره ۵ صحبت کرده

بودید که می خواستم سؤال بپرسم. در مورد حمزه شلالوند بروجردی.

ایرج مصداقی: بله، من او را می شناسم و قبلاً با هم بودیم.

رئیس دادگاه: برای دادگاه با جزئیات توضیح دهید. شماره ۶ محمود میمنت

ایرج مصداقی: بله او را می شناسم او را دیده ام.

رئیس دادگاه: کجا دیده اید؟ توی گوهردشت در آن برهه زمانی او را دیده اید؟

ایرج مصداقی: بله، محمود را الان یادم نیست که توی راهروی مرگ دیدم یا نه.

رئیس دادگاه: شماره ۷ علی حاجی نژاد

8 <https://www.youtube.com/watch?v=DCSws3V4hU4>

ایرج مصداقی: بله، او در گوهردشت بود و او را می‌شناسم، ولی زندانی کرج بود. ولی بعضی از زندانیان کرج با ما بودند، ولی همه نه.

رئیس دادگاه: شماره ۹ سید عقیل میرمحمدی برنجستانی. می‌خواهم ببینم در آن برهه زمانی او را در گوهردشت دیدید یا نه؟

ایرج مصداقی: ندیده بودم، ولی او را از سال ۶۰ می‌شناسم.

رئیس دادگاه: حالا می‌رویم سر پیوست B. شماره ۲ نصرالله مرندي

ایرج مصداقی: من او را می‌شناسم قبل از کشتار ۶۷ با همدیگر هم بند بودیم، در دوران کشتار ۶۷ با هم بودیم و بعد از کشتار نیز با هم بودیم. در راهروی مرگ هم با هم بودیم.

رئیس دادگاه: شماره ۱۷ اصغر مهدی زاده

ایرج مصداقی: قبل از کشتار ۶۷ در جریان کشتار ۶۷ و بعد از کشتار ۶۷ با هم بودیم. هم بند بودیم و در راهروی مرگ با هم بودیم.

رئیس دادگاه: شماره ۱۸ مجید صاحب جم اتابکی

ایرج مصداقی: قبل از کشتار ۶۷ با هم نبودیم، فکر می‌کنم او تو فرعی بود، ولی بعد از کشتار ۶۷ در گوهردشت و در اوین با هم بودیم.

رئیس دادگاه: حالا آخرین نفر در این لیست حسین فارسی

ایرج مصداقی: قبل از کشتار ۶۷ با هم نبودیم، ولی تو راهروی مرگ من او را چندین بار دیدم. بعد از کشتار ۶۷ با او هم بند و هم اتاق بودیم، در اوین و در گوهردشت.

رئیس دادگاه: پیوست شماره ۳ که اسم آخری هست، عادل طالبی که داریم صحبت آن برهه دوم را می‌کنیم که چپی‌ها را می‌کشند.

ایرج مصداقی: نه، من با او نبودم و نمی‌شناسم.

رئیس دادگاه: خیلی ممنون، کسی دیگر سؤالی ندارد.

سه شنبه نهم شهریور / ۳۰ اگوست ساعت ۹.۱۵ نوبت وکلای مدافع است و تمام روز در اختیار وکلای متهم هستیم.

صحبت‌هایی در رابطه با برنامه‌ریزی برای ساعت شروع ساعت دادگاه: در حقیقت صحبت بر سر این است که وقتی داشتیم برنامه‌ریزی می‌کردیم به خاطر جلوگیری از ایجاد صف به خاطر کرونا زمان شروع دادگاه را یک ربع به تأخیر انداختیم، چون دادگاه معمولاً ساعت ۹ شروع می‌شود. اگر همه بخواهند می‌توانیم ساعت ۹ شروع کنیم. هفته دیگر تصمیم‌گیری می‌کنیم، اگر کسی نظری دارد بگوید. تنها مساله‌ای که اینجا یک مقدار مشکل‌زا هست این است که الان دادگاه‌های متفاوت شروع می‌شود و ممکن است کسانی بخواهند وارد دادگاه شوند و در نتیجه با صف طولانی روبرو خواهیم شد و برای همین از ساعت ۹.۱۰ در سالن را باز کنیم که افراد بتوانند وارد شوند و ۹.۱۵ بتوانیم جلسه را شروع کنیم.

جلسه نهم دادگاه محاکمه حمید نوری
سه شنبه نهم شهریور ۱۴۰۰ برابر با ۳۰ اگوست ۲۰۲۱

توضیح منصوره بهکیش: ثبت نوشتاری پرسش و پاسخ‌های دادگاه را از فایل‌های صوتی دیده بان ایران^۹ انجام داده ام. دیده بان ایران در روز سه شنبه، موفق به پخش زنده نهمین جلسه دادگاه حمید نوری نشدند، ولی موفق شدند که چهار ساعت از جلسه دادگاه را با تلفن دستی ضبط کنند و بخش نوشتاری زیر نیز پیاده کردن و ثبت همین بخش از پرسش و پاسخ‌ها را شامل می‌شود.

این روز دادگاه به طور کامل در اختیار وکلای حمید نوری بود که از ایرج مصداقی به عنوان اولین شاکی پرونده پرسش‌های بسیاری کردند. مارکوس یکی از وکلای حمید نوری است و به نظر می‌رسد که پرسش‌کننده اصلی اوست.

مارکوس- وکیل مدافع حمید نوری: ایرج دارم از روی صورت جلسه می‌خوانم. پلیس سوئد می‌رسد کی از زندان گوهردشت آزاد شدی و تو می‌گویی ماه ژوئن سال ۹۱ (خرداد ۱۳۷۰). آیا این جواب را تو به پلیس دادی؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: چرا؟

ایرج مصداقی: همیشه وقتی تاریخ خورشیدی یا تاریخ شمسی ایرانی را به تاریخ انگلیسی ترجمه می‌کنیم اشتباهاتی رخ می‌دهد. اداره مهاجرت و پلیس همواره خودش با این مشکل مواجه است و مترجمین هم همیشه با این مشکل مواجه هستند.

وکیل مدافع: ایرج اگر اشتباه می‌گویم صحیح اش کن. مگر نه اینکه این بازجویی به زبان انگلیسی از شما شده است؟

ایرج مصداقی: بله، ولی تاریخ باز به فارسی و ایرانی نیست. اگر من به زبان فرانسه هم بگویم باز همین اشتباه ایجاد می‌شود. من می‌تونم توضیح بدهم.

وکیل مدافع: این تاریخ ۲۹ اردیبهشت آیا تو کتابی این تاریخ نوشته شده است؟

ایرج مصداقی: بله، من نوشتم.

وکیل مدافع: در کدام کتاب نوشته شده است؟

ایرج مصداقی: من در جلد چهارم کتابم نوشتم در پایان اردیبهشت ماه

وکیل مدافع: کدام کتاب؟

ایرج مصداقی: من در جلد چهارم کتاب خاطراتم نوشتم و توضیح دادم که من آخرین کارهای آزادی ام را انجام دادم و دو سه روز بعد آزاد شدم. من حدود سه روز مرخصی از زندان به من

9 <https://www.youtube.com/watch?v=KHnXIJuPNUE>

دادند و بعد به من آزادی دادند. به خاطر همین حدود سه روز یا چهار روز تفاوت بین آزادی رسمی و غیر رسمی من هست.

وکیل مدافع: خوب این ۲۹ اردیبهشت رسمی است یا غیر رسمی؟

ایرج مصداقی: من از زندان آزاد شدم و دیگر زندان نبودم و نزد خانواده‌ام بودم.

وکیل مدافع: بعد از ۲۹ اردیبهشت؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: آیا در کتابی نوشتی که در ماه خرداد آزاد شدی؟

ایرج مصداقی: ۲ روز بعد از آن می‌شود خرداد

وکیل مدافع: بعد برای دادستان‌ها تعریف کردی که شما حکمی که برایت بریدند ۱۰ سال زندان بود. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: و تو گفتی که این حکم کاغذش را داری، اگر درست متوجه شده باشم. آیا این

برگه را به پلیس سوئد دادی چون من هیچ جا نمی‌بینم تو پرونده ات باشد؟

ایرج مصداقی: نه، مهم نبود.

وکیل مدافع: به نظر تو مهم نبود که این برگه را به پلیس سوئد بدهی؟

ایرج مصداقی: این را باید دادستان تشخیص دهد.

وکیل مدافع: حالا می‌رویم جلوتر از نظر زمانی. الان تو گوهردشت هستیم و گفتی قبل از اعدام

ها اتفاق‌هایی افتاد، حرکاتی انجام شد. سؤال‌های من درباره آن‌هاست. گفتی که اولین بار که این شخص عباسی را در زندان می‌بینی ۱۳۶۶ در تابستان است.

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: موقعی بوده که تنبیه می‌کردند چون ورزش گروهی انجام می‌دادید.

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: از تو می‌خواهم دقیق‌تر باشی فقط تابستان ۶۶ نگو، دقیق می‌دانی چه ماهی چه

روزی؟ تقریباً اگر هم دقیق نمی‌دانی حول و حوش چه وقت بوده است؟

ایرج مصداقی: راجع به ۳۳ سال پیش صحبت می‌کنید و آن روز من بارها در زندان کتک خوردم.

بارها در زندان شکنجه شدم. دلیلی نداشت که تاریخ دقیق هر چیزی را به خاطر بسپارم. آن

چیزهایی که برای من خیلی مهم بود، بخصوص کشتار ۶۷، بخصوص قتل عام دوستان و عزیزان ام

این چیزی بود که لحظه به لحظه و روز به روز به خاطر سپردم. شما و دیگران ممکن است اگر

روزی پدرتان را از دست دادید یا فرزندان را از دست دادید را دقیقاً به خاطر داشته باشید، ممکن

است یادتان نباشد که با همسران کی با همدیگر مشاجره کردید.

وکیل مدافع: سؤال من این بود که تاریخ دقیق آن را می‌دانی یا نه، این‌طور که معلوم است

تاریخ دقیق آن را نمی‌دانی.

ایرج مصداقی: دقیقاً نه، ولی مطمئن‌ام که تابستان ۶۶ بود.

وکیل مدافع: فقط گفתי این پاسدارها دو تا صف درست کردند و مثل یک تونل شد و شما را که از آنجا رد می‌شدی، این‌ها کتک می‌زدند. بعد گفתי بعد شما را بردند به یک اتاقی بدون پنجره، درز زمین را هم پتویی چیزی گذاشتند که شما نتوانید نفس بکشید و هوا داشته باشید.

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: وکیل شما داشت عنوان می‌کرد که شما به این اتاق می‌گفتید اتاق گاز. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: با اجازه دادگاه می‌خواهم یک تصویر نشان دهم که ایرج نشان دهد که این اتاق کجا قرار دارد. همان شماره بندی هایی که دادستان کرده بود را می‌گذارم. از شماره ۱ تا ۱۵. این اتاق گاز کجا است در زندان؟

ایرج مصداقی: هر اتاقی معمولی در زندان می‌توانست باشد. اتاق‌های زیادی بود که پنجره نداشت و شما اگر زیر در را می‌بستید تبدیل به یک قوطی بسته می‌شد. آن‌ها می‌توانستند انبارهای زندان باشند. من تور جهانگردی در زندان نمی‌رفتم. من زندان را از زیر چشم‌بند دیدم. در حالی که حمید نوری و ناصرین با کابل بالای سرم ایستاده بودند. اگر شما جای من بودید اسم تان را هم فراموش می‌کردید.

رئیس دادگاه: ما دوست نداریم شما این‌طوری جواب می‌دهید. لطفاً فقط جواب سؤال‌ها را بدهید.

وکیل مدافع: خوب حالا من می‌خونم قسمت‌هایی را که خودت در مورد این اتاق نوشتی تو کتاب، بعد شما جواب دهید.

ایرج مصداقی: از آن اتاق می‌توانستیم با زنان زندانی صحبت کنیم که در یک فرعی بودند. ما می‌توانستیم از طریق مورس با آن‌ها صحبت کنیم. این اتاق گاز چیز دیگری نبود غیر از انبار، بدون پنجره که در طبقه سوم قرار داشت. و چون آفتاب تابستانی به روی این اتاق تمام مدت می‌درخشید، این اتاق گرمتر از اتاق‌های دیگر در زندان بود. من وقتی این را می‌خوانم این‌طور برداشت می‌کنم که این اتاق خاصی در زندان بوده است.

ایرج مصداقی: نه، نوشتم انبار بوده در طبقه سوم.

وکیل مدافع: بعد هم نوشتی یک اتاقی که گرمتر از اتاق‌های دیگر در زندان بوده است.

ایرج مصداقی: وقتی طبقه سوم هست یعنی آفتاب از بالا به آن می‌خورد.

وکیل مدافع: بهر حال این اتاق گاز در طبقه سوم بوده است. درسته؟

ایرج مصداقی: بله. می‌توانست در طبقه دوم هم باشد، ولی من به طبقه سوم برده شدم.

وکیل مدافع: شما گفתי ۲ بار آنجا بودی. هر ۲ بار در طبقه سوم بودی؟

ایرج مصداقی: بله.

وکیل مدافع: پس تو نمی‌دانی کدام ساختمان است در اصل. این‌جوری می‌فهمم. درسته؟

ایرج مصداقی: بله.

رئیس دادگاه: این را که نشان دادی کدام صفحه است؟

وکیل مدافع: صفحه ۵۲، ببخشید آقای رئیس دادگاه اگر من یادم می‌رود، شما یادآوری کنید.

وکیل مدافع: ایرج این اتاقی که تو در آن بودی اندازه اش چقدر بود؟

ایرج مصدافی: اندازه اش حدود ۴۰ الی ۵۰ نفر در آنجا جا می‌شدند.

وکیل مدافع: منظورت این است موقعی که در آن اتاق بودی، ۴۰ الی ۵۰ نفر در آن اتاق بودید؟

ایرج مصدافی: حدوداً، من نشمردم.

وکیل مدافع: من هم نمی‌گویم دقیقاً شمردن باشی، تقریباً می‌گویم حدوداً.

ایرج مصدافی: بله.

وکیل مدافع: خوب این دو دفعه که شما آنجا بودید، چه مدت زمانی آنجا بودید؟

ایرج مصدافی: حدود ۶ الی ۷ ساعت.

وکیل مدافع: بعد گفتی که تو حمید عباسی را دیدی. لااقل یک دفعه اش. درست است؟

ایرج مصدافی: بله

وکیل مدافع: از نظر ایستادن جا حمید کجا ایستاده بود؟ شما کجا هستید؟

ایرج مصدافی: ۳۳ سال پیش یک واقعه‌ای اتفاق افتاد. اصلاً برای من مهم نبود. این واقعه می‌تونم بگویم ده‌ها بار برایم اتفاق افتاده بود. من ده بار در طول ۱۰ سال زندان شکنجه شدم و کتک

خوردم.

وکیل مدافع: ایرج اگر دقیقاً نمی‌دانی تو کجا بودی و او کجا بود، بگو نمی‌دانم.

ایرج مصدافی: بله، ولی باید توضیح بدهم که من در چه شرایطی بودم.

وکیل مدافع: ما متشکر می‌شویم که اگر فقط کوتاه و مختصر و مفید جواب سؤال‌ها را

بدهی. ادامه می‌دهیم. وقتی تو ادعایی که داری می‌گویی که حمید عباسی را دیدی آیا چشم‌بند

داشتی؟

ایرج مصدافی: بله.

وکیل مدافع: من درست متوجه نشدم که عباسی آن موقع چی کار کرده بود؟ ولی بالاخره

دادستان آنقدر اصرار کرد که تو یک چیزی اینجوری گفتی که عباسی نقل قول این جمله را گفته:

«اینقدر می‌زنیم تان تا آدم شید یا می‌زنیم و می‌کشیم.» درست می‌گویم؟ چنین چیزی گفته

است؟

ایرج مصدافی: همه‌شان می‌گفتند.

وکیل مدافع: همه‌شان؟

ایرج مصدافی: چند نفر هم ناصریان، هم حمید عباسی و هم لشگری.

وکیل مدافع: ایرج برای تان احترام قایل هستم ولی من اهمیت نمی‌دهم که ناصریان چه گفته

است. لشگری چه گفته است.

ایرج مصدافی: حمید عباسی این‌ها را گفت.

وکیل مدافع: در کتاب تمشک های ناآرام گفتید و نوشتید در چندین قسمت کتاب، در مورد ورزش گروهی که انجام می‌دادید در مورد نرمش، در مورد اتاق گاز و این تونل نوشتید، تا اینجا با هم هم عقیده هستیم. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: من نمی‌تونم یکی یکی بندها و کتاب‌ها را نشان دهم، چون خیلی می‌شود. ولی درست می‌گویم که در هیچ کدام از این قسمت‌ها اسمی از حمید عباسی نیامده است. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: درسته که هیچ کجا در کتاب‌هایت نوشتی که حمید عباسی این جمله را گفته: «آنقدر شما را می‌زنیم تا آدم بشید»؟

ایرج مصداقی: بله، نوشتم.

وکیل مدافع: آیا درست است ایرج که در کتاب تمشک های ناآرام هیچ جایی اسمی از حمید عباسی نیامده در سال ۱۳۶۶. هیچ جای آن. درسته؟

ایرج مصداقی: بله، در سال ۱۳۶۶

وکیل مدافع: حالا می‌رویم سر عید قدیر ۱۳۶۶. گفتی که ما چون یک کیک پخته و درست کرده بودیم ما را بردند پیش این پاسدارها چون این ممنوع بود. عید قدیر کی بود؟ بعدش است یا قبل از ضرب و شتم ادعا شده است؟

ایرج مصداقی: در سال ۱۳۶۶ عید قدیر است.

وکیل مدافع: گفتی که این ضرب و شتمی که ادعا شده این هم همان موقع بود.

ایرج مصداقی: عید قدیر، هر دو تا در تابستان ۶۶ است.

وکیل مدافع: برای دادستان تعریف کردی که از پاسدارها پرسیدی من تا کی باید در این سلول انفرادی باشم و جواب دادند که ناصرین و عباسی باید تصمیم این را بگیرند. حالا اینجا اشاره نمی‌کنم که کدام صفحه است، ولی توضیح ات را می‌گویم که تو گفتی در مورد عید قدیر بوده و تو و یک شخص دیگر به نام عباس رضایی را به سلول انفرادی بردند. راجع به این یک مقدار توضیح دادی و توصیف کردی. آیا درست می‌گویم ایرج که هیچ کجا در مورد عید قدیر و این‌ها که توصیف کردی اسمی از حمید عباسی نیامده. درسته؟

ایرج مصداقی: بله، از پاسدارها هم اسم نیاوردم.

وکیل مدافع: باز دوباره می‌گویم من اصلاً علاقه‌ای به اینکه پاسدارها هستند یا نیستند ندارم. من فقط دارم در مورد حمید عباسی سؤال می‌کنم. اینجوری هم هست که تو پرسیدی که من چه مدت زمانی باید در این سلول انفرادی باشم و آن‌ها گفتند باید از عباسی بپرسی. این نوشته نشده. درسته؟

وکیل مدافع: حالا برمی‌گردیم به سال ۱۳۶۷، هنوز هم ۶۷ هستیم، ولی هنوز قبل از اعدام های ادعا شده است. گفتی انتخابات بوده است که این هم در ماه فروردین ۱۳۶۷ است یعنی تقریباً ماه مارس ۱۹۸۸، گفتی که حمید عباسی و ناصرین تو را به دایاری بردند و آنجا از هر کدام شما سؤال

پرسیدند که آیا حاضرید رأی دهید و شما مجبور بودید یا بایستی می‌گفتید بله یا نه و همه گفتند نه، و چند تا از زندانیان آن موقع مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و گفتی این اطلاعات را این‌ها یادداشت می‌کردند در مورد رأی دادن یا ندادن و این تو پرونده آن‌ها اضافه می‌شد. حالا می‌خواهم نشان دهم که در کتابت چی نوشتی. اجازه بده من هنوز سؤال را نپرسیدم.

ایرج مصداقی: شما دقیق توضیح ندادید، من نوشتم که ما شرکت نمی‌کنیم. خود زندانیان می‌نوشتند که ما شرکت نمی‌کنیم.

وکیل مدافع: این کتاب تمشک‌های ناآرام است اینجوری نوشتی. برای دادگاه کسانی که نگاه می‌کنند پروتکل الحاقی شماره ۲ صفحه ... چه جوری باید بزرگ کرد. اینجوری نوشتید اوایل سال انتخابات مجلس اسلامی، ما را به بخش دفتری بردند که طبقه پایین بود که رأی‌های مان را در صندوق بگذاریم. آنجا جلوی لشگری و ناصرین یک دانه فرم به ما دادند که باید پر بکنیم. باید همان جا بنویسم که می‌خواهیم رأی بدهیم برای انتخابات یا ندهیم. تا آن جایی که من یادم می‌آید هیچ کدام از زندانیان در بند ما نمی‌خواستند که رأی دهند. این اولین بار بود که روسای زندان برخورد کردند با یک اعتراض همگی که زندانیان گفتند ما اصلاً در انتخابات عمومی سیاسی شرکت نمی‌کنیم و تعداد بسیار نادری حاضر بودند شرکت کنند. ناصرین خیلی عصبانی شده بود وقتی که بر می‌گشتیم به بند سعید سالمی را یک چیز بیخودی پیدا کردند و مورد ضرب و شتم قرار دادند. این فرم‌ها را ضمیمه کردند به پرونده و در هنگام دادگاه از آن استفاده می‌کردند. در این قسمتی که در این کتاب نام بردی ناصرین و لشگری هستند و یک کلمه هم در مورد حمید عباسی نیست ولی وقتی که اینجا در دادگاه از شما سؤال شد آن موقع اسم ناصرین و عباسی را اسم آوردی، در حالی که در کتاب اسم لشگری را آوردی. سؤال من این است چرا این را تغییر دادی؟

ایرج مصداقی: من تغییر ندادم. من در کتابم هر کجا در مورد دادیاری صحبت می‌کنم چون ناصرین مسئولیت اصلی داشت، همیشه از او یاد می‌کنم. همین‌طور از لشگری به عنوان معاون امنیتی و مسئول سرکوب یاد می‌کنم. تصدیق می‌کنید وقتی می‌خواستند ۱۰۰ نفر را بزنند فقط ناصرین و لشگری نمی‌توانستند ۱۰۰ نفر آدم را بزنند، من آنجا مجبورم که فقط اشاره کنم به مسئولین. این نیست که کسان دیگر نبودند.

وکیل مدافع: ولی قبول داری که اسم عباسی را در کتابت آوردی، ولی در رابطه با چیزهای دیگر.

ایرج مصداقی: بله.

وکیل مدافع: چرا در این جلسات دادگاه راجع به لشگری نگفتی؟ چرا وقتی بازجویی حضوری از تو شده راجع به لشگری نگفتی؟

ایرج مصداقی: بود، ولی من داشتم راجع به مسئولیت حقوقی دادیار صحبت می‌کردم. و آنجا توضیح دادم که این‌ها در واقع در زندان دادیار چی بود و چی کار می‌کرد. و آنجا بود که توضیح دادم این دادیار بود که تصمیم می‌گرفت که چه کسی به انفرادی برود و چه مدت برود. برای همین علت نام عباسی و ناصرین را آوردم. در کتابم لزومی نداشت که بنویسم.

وکیل مدافع: در مورد انتخابات مجلس در کتاب‌های دیگران هم توضیح نوشتید؟

ایرج مصداقی: نه، این انتخابات هر ۴ سال یک بار صورت می‌گرفت، ولی من راجع به این نوع انتخابات ها در کتابم در سال ۶۱ و در سال ۶۸ توضیح دادم. آن‌ها انتخابات مجلس نبودند، انتخابات مجلس خبرگان رهبری در سال ۱۳۶۱ بود و در سال ۱۳۶۸ انتخابات ریاست جمهوری بود، ولی چنین فرمی را از ما پر نکردند.

وکیل مدافع: من الان دارم راجع به انتخابات فروردین ۶۷ که شما در کتاب تان نوشتید دارم صحبت می‌کنم.

ایرج مصداقی: بله، من در کتابم در مورد انتخابات فروردین ۶۷ نوشتم و توضیح دادم.

وکیل مدافع: ولی سؤال من از شما این بود که رابطه با این مساله ای که مال مارس ۱۹۸۸ است آیا در کتاب دیگری هم شما چیزی در این مورد نوشتید؟

ایرج مصداقی: من هر کجا که راجع به اتفاق های سال ۶۷ بخوام بنویسم راجع به این هم می‌نویسم. رقص ققنوس ها و آواز خاکستر هم تقریباً همان‌ها را گفتم. نه تو آن نیامده چون از زمان کشتار در آن شروع کردم. **رقص ققنوس ها فکر می‌کنم چون از تیرماه شروع کردم، بنابراین فروردین ۶۷ در آن نیامده است.**

وکیل مدافع: شما یک کتاب دیگر هم در این مورد نوشتید؛ Iranian Criminal Government، حالا در این کتاب که اسم اش را به انگلیسی گفت، آیا در این کتاب هم در مورد انتخابات فروردین ۶۷ نوشته‌اید یا نه؟

ایرج مصداقی: در آن کتاب من ۲۵۰۰ صفحه نوشته‌ام و یادم نیست که در آن کتاب چه نوشته‌ام. **وکیل مدافع:** حالا از پروتکل الحاقی می‌خواهم بگویم. اینجا این‌طور که نوشته شده در آپریل ۱۹۸۸ وقتی که دوره انتخاب سومین مجلس شورای مجلس دارید راجع به همین مساله صحبت می‌کنید؟

وکیل مدافع: تاریخ دقیق انتخابات مجلس سوم شورای اسلامی مشخص است.

وکیل مدافع: تاریخ اش نیست که من دارم در موردش صحبت می‌کنم. در مورد خود اتفاق است. آیا این اتفاقی که در این کتاب نوشته شده همان اتفاقات است که داشتید در موردش صحبت می‌کردید؟

ایرج مصداقی: فروردین ۶۷

وکیل مدافع: یعنی فروردین این چیزی که در این کتاب نوشته شده همان چیزی است که داشتیم در موردش صحبت می‌کردیم؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: حالا سؤال من از شما این است که در رابطه با این انتخابات تو این کتاب تان اسمی از عباسی آورده‌اید؟

ایرج مصداقی: نه، نمی‌دانم، نه نیاوردم.

وکیل مدافع: حال برگردیم سر این قسمتی که از پروتکل های الحاقی شماره ۲ است که من خوندم. نوشتید وقتی که برگشتید به بند، سعید سلامی را این‌ها زندند و ضرب و شتم کردند. ولی

توی دادگاه شما اینجوری گفتید که وقتی آمدید بیرون چند نفری بودید که آن‌ها زدند. پس چرا در کتاب یک چیز دیگر نوشتید و در دادگاه چیز دیگری گفتید؟

ایرج مصداقی: نه، برای اینکه من اسم یک نفر را مطمئن بودم، من آن فرد را دقیقاً می‌دانستم و دیدم و به همین دلیل نام اش را مشخص کردم. این نشان می‌دهد که من آن چیزی را که دیدم را گفتم.

وکیل مدافع: حالا در مورد این مساله بعداً صحبت می‌کنیم. حالا سراغ آن دوره ای می‌رویم که ادعا می‌شود که قتل عام انجام شده است. باز سؤالی که می‌کنم از کتاب خودتان هست و در حقیقت می‌خواهم این را چک کنم و ببینم درست است یا نه. حالا برای دادگاه می‌گویم که این پروتکل الحاقی شماره ۲ صفحه ۱۳۷ است. من می‌خواهم چک بکنم که این درست تفهیم شده است؟ **اینجا نوشته شده که این ماشین قتل عام مجاهدین در گوهردشت ۸ روز طول کشید. سی تا سی و یکم جولای و بعد سوم، ششم، نهم، دوازدهم، سیزدهم و شانزدهم اگوست ۱۹۸۸. (۸ تا ۲۵ مرداد ۱۳۶۷).** به غیر از آن کسانی که در شهریور هم‌زمان با مارکسیست‌ها اعدام شدند. همه اعدام‌های زندانیان مجاهدین در گوهردشت در آن ۸ روز انجام شد. تمام تاریخ‌های دیگری که حالا هر کسی می‌خواهد باشد هر تاریخی را که می‌خواهد بگوید آن تاریخ‌ها اشتباه است. این برداشت شما این است؟

ایرج مصداقی: من راجع به آنچه که دیدم و آنچه که نوشتم مطمئن هستم. من مسئولیت نوشته خودم را دارم. همیشه وقتی یک حادثه اتفاق می‌افتد، ممکن است افراد مختلف برداشت‌های متفاوتی داشته باشند.

وکیل مدافع: این‌طور که من متوجه شدم این سی و سه سال هم‌ااش شما به دنبال تحقیق بودید و می‌خواستید که حقیقت را روشن کنند و می‌نویسید هر کس دیگری در این مورد چیزی نوشته است، اشتباه کرده است.

ایرج مصداقی: این نظر من است، می‌تواند نظر من درست باشد می‌تواند اشتباه باشد. نظر من برای خودم مهم است.

وکیل مدافع: حالا سؤال را اینجوری مطرح می‌کنم، نظر شما این است که اعدام‌ها این ۸ روز بوده است. درسته؟

ایرج مصداقی: از نظر من این‌طوره، این روزها بوده است.

وکیل مدافع: لطفاً یک مقدار نزدیک‌تر به میکروفون بنشینید. یک سؤال دیگر می‌خواهم بپرسم درباره محمود رویایی. نظرتان در مورد ایشان چیست و چه رابطه‌ای با هم دارید هم‌اکنون؟ با همدیگر در زندان گوهردشت هم بند بودید. چگونه بوده؟

ایرج مصداقی: من با ایشان هم بند بودم در زندان گوهردشت و الان من با او رابطه‌ای ندارم.

وکیل مدافع: یعنی آن مدتی که این قتل عام بوده با هم در یک بند بودید؟

ایرج مصداقی: تا روز شروع کشتار با هم بودیم ولی از هم جدا شدیم. من یک ماه و نیم قبل از آن نیز انفرادی بودم.

وکیل مدافع: یعنی من اینجوری باید حرف شما را متوجه شوم که در طول آن مدتی که ادعا می‌شود قتل عام‌ها بوده هیچ روزی را شما با هم در یک بند نبودید؟
ایرج مصداقی: فکر می‌کنم که روز ۱۰ مرداد به بعد ما با هم نبودیم.

وکیل مدافع: ولی نهم مرداد با هم بودید؟

ایرج مصداقی: فکر می‌کنم که با هم در یک بند بودیم، ولی نزدیک به ۱۸۰ تا ۲۰۰ نفر آدم بودیم و آدم‌های مختلفی تو بند بودند.

وکیل مدافع: حالا اگر دادگاه اجازه دهد می‌خواهم چیزی که در کتاب رویایی نوشته شده که این هم توی پروتکل الحاقی شماره ۶ است را بخوانم.

رئیس دادگاه: در حقیقت این خیلی دیر به دستمان رسیده، وقتی که به عنوان مدارک اثبات که بخواهند به آن استناد بکنند برای دادگاه نگفته بودند، ولی دادگاه اجازه می‌دهد که به این استناد بکنند.

وکیل مدافع: حالا پروتکل الحاقی شماره ۶ صفحه ۱۶۱ به بعد. از صفحه ۱۶۱ تا ۱۷۹ چند صفحه هست لیست کسانی هستند که ادعا می‌شود که این‌ها اعدام شده‌اند و تاریخ اعدام‌شان نوشته شده است. ببینید این اطلاعاتی نیست که شما در اختیار گذاشته باشید. فقط من می‌خواهم با شما چک کنم. چند نمونه و سؤال می‌خواهم از شما بکنم، ولی در این لیست‌ها چیزهای عجیب و غریب زیاد هست. خط شماره ۳۰۰ در لیست رؤیایی ۵ مرداد در گوهردشت اعدام‌هایی انجام شده، ولی طبق کتاب شما از ۸ مرداد شروع شده است. هیچ نظری چیزی دارید که چرا چنین چیزی در کتاب او نوشته شده است؟

ایرج مصداقی: نه، من مسئول نوشته خودم هستم.

وکیل مدافع: یعنی برداشت شما این است که ۵ مرداد کسی را اعدام یا حلق آویز نکردند؟

ایرج مصداقی: من مسئول نوشته دیگران نیستم.

وکیل مدافع: من دارم راجع به نظر شما صحبت می‌کنم. به نظر شما در ۵ مرداد در گوهردشت هیچ کسی اعدام نشد. درسته؟

ایرج مصداقی: تا آن جایی که من می‌دانم، نه.

وکیل مدافع: حالا زیاد روی این مساله نمی‌خواهم تأکید کنم. ۶ مرداد اعدامی در گوهردشت انجام نشده است؟

ایرج مصداقی: من آنچه را که خودم دیدم و خودم اطلاع دارم را گفتم. روزهایی است که گفتم، روزهای دیگر را من اطلاع ندارم و نگفتم.

وکیل مدافع: ۱۳ مرداد، توی این لیست ۱۳ مرداد هم هست. ولی به نظر شما ۱۳ مرداد در گوهردشت اعدامی نبود. درسته؟

ایرج مصداقی: بر اساس آنچه که من دیدم و من می‌دانم نبوده، حالا ممکن است آدم‌ها نظرات مختلفی داشته باشند.

وکیل مدافع: من اینطور که برداشت می‌کنم جواب شما نه هست. اگر فقط بگویید نه برای من کافی است.

وکیل مدافع: ۱۴ مرداد چی؟

ایرج مصداقی: بله.

وکیل مدافع: در ۲۳ مرداد، شما برداشت تان این است که در آن تاریخ هم اعدامی نبوده؟

ایرج مصداقی: بله، آقای رئیس اجازه دارم یک توضیحی بدهم؟

رئیس دادگاه: برداشتی که من کردم تا آن جایی که شما خبر دارید به این صورت بوده، ولی این زندان بزرگ است و می‌تواند که مسایل دیگری جاهای دیگری از آن اتفاق افتاده باشد که شما خبر نداشته باشید.

ایرج مصداقی: بله، ولی اگر اجازه دهید من می‌توانم یک توضیح دیگر هم اضافه کنم.

رئیس دادگاه: بله حتماً

ایرج مصداقی: بعد از پایان کشتار ۶۷، به تعدادی از خانواده‌ها آدرس قبر و تاریخ اعدام دادند. تمام اطلاعاتی که روی سنگ قبر نوشته و دایاری به خانواده‌ها داده نادرست است. من سی و شش تا عکس سنگ قبری که اسم شان توی این کیفرخواست هست را در کتابم منتشر کردم. همه آن‌ها نادرست است. و من توضیح دادم که چرا این تاریخ‌های نادرست را دادند. می‌تواند به آن دلیل باشد.

رئیس دادگاه: خیلی ممنون این را هم در نظر گرفتیم.

وکیل مدافع: حالا چون که می‌خواهم راجع به یک مسایل دیگر سؤال بپرسم می‌گویند شاید بهتر باشد که استراحتی دهیم و بعد ادامه می‌دهیم.

در اینجا احتمالاً ۱۵ دقیقه تنفس دادگاه است.

وکیل مدافع: هفته پیش شما گفتید که ۸ مرداد شما را به دادستانی بند بردند و گفتید که اولین گروهی بودیم که ما را برای دادگاه بردند. شما هم اولین نفر بودید چون شما تو سلول انفرادی بودید و اولین نفر بودید. شما گفتید که لشگری گفت برای چی این‌ها را آوردید اینجا و این‌ها را به بند خودشان برگردانید. این طوری که من متوجه می‌شوم شما یواش یواش برگشتید به بند خودتان که بند شماره ۲ بود. درست متوجه شدم؟

ایرج مصداقی: بله، بعد از ظهر آن روز ما را به بند ۲ که بند سابق مان بود منتقل کردند.

وکیل مدافع: باشه. شما صحبت این را کردید که شما از حسینه بند از یک سوراخ کوچکی یک جایی می‌توانستید بیرون را ببینید. و شما صحبت این را کردید که در آن انباری یا سوله یک فعالیت‌هایی داشت انجام می‌شد. شما گفتید که شما یک فولکس واگن را دیدید که با زندانیان یا افرادی که لباس نظامی تن شان بود وارد شدند. و گفتید که یکی از این زندانی‌ها هم بندی‌ها لشگری را می‌بیند که با یک فرعون طناب دارد می‌آید ولی کس دیگری او را ندید. حالا سؤال من از شما این است که این سوراخ در حسینه که می‌گویید چی بود و کجا بود؟

ایرج مصداقی: عالیجناب می‌توانم یک کم توضیح دهم. یک جای خیلی دقیق نبود.

وکیل مدافع: ببینید مساله این سوراخ است که از حسینیه می‌توانید بیرون را ببینید، من می‌خواهم این سؤال را جواب دهید که چی را می‌توانید در بیرون ببینید؟
ایرج مصداقی: پس سؤال شما را دقیق متوجه نشدم.

وکیل مدافع: من این سوراخ را می‌خواهم توصیف کنید که گفتید ما از این سوراخ بیرون را می‌دیدیم.

ایرج مصداقی: اگر در عکس نگاه کنید یک پرده کرکره هست جلوی پنجره، اگر شما با یک میله آهنی آن را کمی فشار دهید یک کمی آن لبه کرکره خم می‌شود. و شما آن وقت می‌توانید بیرون را ببینید. اگر به عکس هم نگاه کنید آنجا کاملاً بسته نیست و به صورت کرکره است. بنابراین اگر لبش را یک کم خم کنید می‌توانید بیرون را ببینید.

وکیل مدافع: این پرده کرکره که شما دارید از آن صحبت می‌کنید، این پرده فلزی است که جوش کاری کرده اند؟ این را دارید صحبت می‌کنید؟

ایرج مصداقی: بله یک پرده کرکره فلزی است.

وکیل مدافع: آن وقت آن طور که متوجه می‌شود این پره هایش زاویه دار بودند. این‌ها به این صورت صاف که نبودند یا به طرف پایین یا بالا زاویه داشتند.

ایرج مصداقی: شما در عکس می‌توانید دقیق ببینید. عکسی که در رسانه‌های جمهوری اسلامی منتشر شده عکس دقیق پنجره است.

وکیل مدافع: ایرج، ببینید من چیزی که برایم مهم است که برداشت‌های شما را از آنجا می‌خواهم بدانم چون شما چند سالی آنجا بودید و آن طوری که من متوجه می‌شوم شما توی حسینیه بند بودید شما دیگر چشم‌بند نداشتید.

ایرج مصداقی: نه، نداشتیم، توی بند، توی هواخوری، توی حیاط ما دیگر چشم‌بند نداشتیم.

وکیل مدافع: حالا باز سؤال خودم را تکرار می‌کنم آیا این پرده کرکره های فلزی به طرفی زاویه داشتند؟

ایرج مصداقی: زاویه به بالا دارد.

وکیل مدافع: یعنی در حقیقت من این‌جوری متوجه می‌شوم که اگر آدم می‌خواست بیرون را نگاه کند فقط می‌توانست رو به آسمان را ببیند. درسته؟

ایرج مصداقی: به سختی می‌شد پایین را هم به سختی دید و فاصله دروتر را بهتر می‌شد دید. مثل یک پرده نبود که شما هیچ چیز را نبینید.

وکیل مدافع: من می‌خواهم بدانم هدف از اینکه این پرده کرکره آنجا بوده چی بوده؟ این بوده که کسی بیرون را نبیند؟

ایرج مصداقی: بله، کمتر ببیند. و بعد منتها جنبه حفاظتی هم دارد که شما خودتان را بیرون نیاندازید. از زندان فرار نکنید.

وکیل مدافع: باشه، وقتی صحبت‌های اولیه در دادگاه را می‌کردیم یک عکس از کتاب شما را ما نشان دادیم. که در حقیقت روز قبل از اعدام ها شما دو تا دیلم توی یکی از این سلول‌های انفرادی پیدا کرده بودید.

بله

و اینکه شما با آن دیلمی که کوچک‌تر بوده توانستید یکی از کرکره‌ها را به طرف پایین خم کنید. حالا چیزی که می‌خواهم بدانم این است که شما این دیلم را با خودتان توی حسینه بند داشتید و چه جوری توانستید که این جوری آن را خم کنید؟

ایرج مصداقی: آن سلول انفرادی که من بودم قبلاً سلول عمومی بود و بعد سلول انفرادی شد. من این را در کتابم توضیح دادم. این میله‌ها از قبل توی لوله هواکش باقی بود. این فلزها، این متان‌ها را قبلاً توی تهویه جا سازی کرده بودند.

وکیل مدافع: سؤال من بر سر حسینه هست و این پرده کرکره ای که آنجا هست این را شما چه جوری توانسته بودید که یک سوراخی در آن اینجا کنید. من در سلول انفرادی بودم وقتی من آمدم این کار را ۲۰۰ زندانی دیگر که آنجا بودند و حتماً آن‌ها این کار را انجام داده بودند. وقتی شما در زندان هستید همیشه سعی می‌کنید کاری کنید که بیرون را ببینید و این یک واکنش طبیعی زندانیان است که تلاش کنند بیرون را ببینند.

وکیل مدافع: سؤال من به طور مشخص در مورد حسینه این بند است آیا شما دیده‌اید که چه کسی؟ چه وقت و چطوری این کرکره را خم کرده اند؟

ایرج مصداقی: من ندیدم، آنجا ۶ سال بود که در آنجا زندانی بسر می‌برد و هر کسی ممکن است این کار را کرده باشد.

وکیل مدافع: پس تو نمی‌دانی چه کسی این کار را کرده است. درسته؟

ایرج مصداقی: نه، برایم مهم نبود.

وکیل مدافع: بعد یک توضیح دادی در مورد یک سوله و انباری که آنجا بوده. آن جوری که من متوجه شدم یک موتور برق رزرو ژنراتور هم آنجا بوده که هر موقع برق رفت این ژنراتور راه بیفتد.

این سوله چیست یک مقدار می‌تونی در موردش توضیح دهی؟

ایرج مصداقی: یک انبار است ما پشت آن را می‌دیدیم. درش از آن طرف بود و ما نمی‌دیدیم. من هیچ گاه داخل آن را ندیدم.

وکیل مدافع: اگر درست متوجه شده باشم برداشت تو این است که در تاریخ ۸ و ۹ مرداد اعدام‌ها در آنجا در این ساختمان انجام شده است. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: شما در کتاب‌تان که سال ۲۰۲۰ چاپ شده، در کتاب زندگی در راهروهای مرگ و بخش قتل عام گفتید که جریان این‌ها چیست؟

ایرج مصداقی: من نوشتم، مترجم انجام داد. توی کتاب نوشته ترجمه سپهر منوچهری، من ندیدم. من آنچه را که نوشتم به فارسی است و مسئولیت آن را به عهده دارم.

وکیل مدافع: حالا بریم سراغ معلومات انگلیسی شما چون این کتاب Living in Corridor به انگلیسی است. قبل از اینکه برگردید به ایران موقع انقلاب ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) کجا زندگی می کردید؟
ایرج مصداقی: در آمریکا در سانتیاگو
وکیل مدافع: چه مدت زمانی آنجا زندگی می کردید؟
ایرج مصداقی: زیاد نبودم.

وکیل مدافع: ولی بعد که از شما بازجویی کردند شما انگلیسی حرف زدید و مترجم سوئدی ترجمه کرد. یعنی درست است که شما انگلیسی را خوب متوجه می شوید.
بله

وقتی که تو انگلیسی را خوب متوجه می شوی چطور متوجه نشدی مترجم کتابت سوله را نوشته کانتین.

ایرج مصداقی: آنجا مترجم را نوشته سپهر منوچهری و هر چه نوشته شده مسئولیت آن به عهده مترجم است.

وکیل مدافع: این جوری پرسیم. تو هم فارسی بلدی و هم انگلیسی. یعنی می شود اشتباه کند به فارسی نوشته باشی سوله و او نوشته باشد کانتین. پس برداشت شما می تواند این باشد که می شود اشتباه کند. حالا ادامه می دهیم و می رویم به تاریخ ۹ مرداد، آن صفحه را نشان دهم. این عکس را دادستان در پاورپوینت خودش نشان داد. این از کتاب قتل عام شما گرفته شده است. توی این کتاب نوشتید که این اشخاص نهم مرداد اعدام شدند. از جمله اشخاصی که اسامی شان اینجا هست: حسین بحری، در پیوست A59 و بهروز شاهین مغانی در لیست دادستان A57 است. می دانم مسئول نوشته های کتاب محمود رویایی نیستی ولی می خواهم سؤال را پرسیم که چرا او این جوری نوشته است؟ برای هیات دادگاه لیستی است که قبل از استراحت اشاره کردم. اینجا نوشته شده حسین بحری در نهم مرداد در اوین اعدام شده، بهروز شاه مغانی نوشته شده در ۱۸ مرداد ۶۷ اعدام شده است. می دونم تو این لیست را ننوشتی ولی جوابی داری که چرا اینجوری نوشته؟

ایرج مصداقی: بعضی وقت ها در نوشتن لیست شما می توانید چشم تان اشتباه کند و بالای را در پایینی و پایینی را در بالای بنویسد. اگر کسی لیست نوشته باشد خیلی مواقع دیده که اشتباهاتی صورت می گیرد، از نظر من طبیعی است. حسین بحری توی بند ما بود و تقریباً یک ماه از حکم اش باقی مانده بود و از بند ما او را بردند و من تردیدی در این ندارم و من عکس قبر او را هم دارم و در کتابم منتشر کردم.

وکیل مدافع: منظورت این است که رویایی اشتباه نوشته است؟

ایرج مصداقی: از نظر من آن تاریخی که من نوشتم درست است. من موقعیت افراد را درک می کنم که وقتی لیست می نویسند یا اظهار نظری می کنند ممکن است اشتباه شود، ولی من در مورد نهم مرداد و زندان گوهردشت مطمئن هستم.

وکیل مدافع: هنوز سر نهم مرداد هستیم. آن‌ها آمده‌اند در بند اسامی ای را خواندند و اسامی را جلوی شان علامت زدند و شما هنوز تو بند ۲ هستید وقتی که می‌آیند و این افراد را می‌برند؟
ایرج مصداقی: کدام افراد را؟

وکیل مدافع: سؤال من این است که روز نهم مرداد شما کجا بودید؟

ایرج مصداقی: عالیجناب، من هم روز ۹ مرداد و هم روز ۱۰ مرداد در آن بند بودم و در بند ۲ بودم و در هر دو روز افرادی را از بند ما بردند.
وکیل مدافع: همین را می‌خواستم بدانم.

وکیل مدافع: می‌خواستم بپرسم دهم کجا بودی که خودت الان گفتی که بند ۲ بودی
ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: و گفتی لشگری آمد با پاسدارها و افرادی که بالای ۱۰ سال حکم داشتند را جدا کرد ولی با تو کاری نداشت و تو را گذاشت بمانی. این را قبلاً خودت گفتی که دهم مرداد هیات به گوهردشت نیامد.

ایرج مصداقی: بله، اولاً این اتفاق در اتاق ما افتاد و نه در بند ما. لشگری در اتاق ما چنین چیزی گفت و نه در بند ما. من نمی‌دانم در اتاق‌های دیگر چه گفت ولی در اتاق ما این را گفت. در اتاق شما در بند ۲.

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: جواب سؤالم را نمی‌دانم دادی یا نه که خود هیات آن روز در گوهردشت نبودند و آن‌ها رفته بودند اوین. درسته؟
ایرج مصداقی: بله، به نظر من آن روز در اوین بودند.

وکیل مدافع: چون طبق ادعای دادستان می‌گوید که حسن گلزاری و اصغر مهدی زاده آن روز بردن شان دادگاه.

ایرج مصداقی: می‌تواند نظر متفاوتی باشد ولی نظر من این است که هیات در روز دهم مرداد در گوهردشت نبود. این نظر من است.

وکیل مدافع: ممنون، می‌رویم به ۱۴ مرداد که می‌شود که می‌شود ۱۵ اگوست. دفعه قبل صحبت کردی و گفتی که آن روز زندانیان تصمیم گرفتند به جای چشم بد لنگ ببندند و آن طوری که من متوجه شدم این بر مبنای چندین دلیل است که این کار را کردند. علاوه بر اینکه آدم می‌توانسته از لای این لنگ ببینه، می‌شد وقتی حمام می‌رفتید خودتان را خشک کنید یا اگر زخمی می‌شدید و صدمه می‌دیدید می‌توانستید دور خودتان بپیچید. حالا سؤال من این است که زندانیان خودشان تصمیم می‌گرفتند که چی به چشم شان ببندند؟ نگهبان‌ها هیچ اظهار نظری نمی‌کردند؟

ایرج مصداقی: نه، زندانیان می‌توانستند، حتی خود زندانیان چشم‌بند درست می‌کردند.

وکیل مدافع: پس نظر شما این است که خود زندانیان اجازه داشتند انتخاب کنند که هر چی می‌خواهند به چشم شان ببندند وقتی از بند بیرون می‌آیند؟

ایرج مصداقی: بله، عالیجناب می‌توانم توضیح دهم؟

رئیس دادگاه: ببینید وقتی از شما سؤال می‌کند باید سؤال‌های او را جواب دهید. اگر توضیح تکمیلی یا چیزی لازم باشد. بعداً با وکیل خودتان انجام دهید، ولی وکیل مدافع فقط می‌خواهد که به سؤال اش جواب دهید.

وکیل مدافع: من جواب سؤالم را گرفتم که شما در ۱۴ مرداد تصمیم گرفتید که به جای چشم‌بند از لنگ استفاده کنید. درسته؟

ایرج مصدافی: بله

وکیل مدافع: من این‌جوری برداشت می‌کنم که تا قبل از ۱۴ ام شما چشم‌بند دیگری داشتید و بعد از آن شما لنگ بستید؟ همه این‌جوری کردند؟

ایرج مصدافی: همه نه.

وکیل مدافع: تو خودت کی لنگ داشتی قبل از ۱۴ مرداد؟

ایرج مصدافی: من قبلاً لنگ نداشتم.

وکیل مدافع: پس برای خودت این‌جوری بوده که قبل از ۱۴ مرداد چشم‌بند داشتی و بعد از ۱۴ مرداد لنگ می‌بستی. درسته؟

ایرج مصدافی: بله

وکیل مدافع: بنیم تصحیح کن اگر غلط می‌گویم. یادم است که گفتی لنگ نازک بود و آدم می‌توانست از پشت آن ببیند.

ایرج مصدافی: شما می‌توانید چند نخ آن را هم بکشید و خودتان می‌دانید که از کجای آن می‌توانید ببینید.

وکیل مدافع: وقتی که این نخ‌هایش را هم که کشیدی، دیگر راحت می‌دید یعنی انگار دیگر چشم‌بند نداشتی؟

ایرج مصدافی: بله، تقریباً این‌جوری بود.

وکیل مدافع: یعنی بعد از ۱۴ مرداد شماها در راهروی مرگ راحت این طرف و آن طرف می‌رفتید و همه چی را هم می‌دیدید و انگار چشم‌بند ندارید.

ایرج مصدافی: همه نه، من بله.

وکیل مدافع: حالا می‌رویم سر ۱۵ مرداد، گفتی لشگری با پاسدارها آمد و شما را برد.

ایرج مصدافی: بله

وکیل مدافع: من متوجه نشدم از کجا تو را برد؟ هنوز بند ۲ هستی یا جای دیگری هستی؟

ایرج مصدافی: نه، بند ۲ بودم.

وکیل مدافع: پس هنوز باقی بودی؟ اینجا گفتی که تو را بردند طبقه سوم اول. تو را کجا بردند؟

ایرج مصدافی: این بند ۲ خودش در طبقه سوم است. وقتی ما را از بند بیرون بیاورند می‌رویم به راهرو.

وکیل مدافع: لشگری شما را کجا برد؟

ایرج مصداقی: توی راهرو یک میز گذاشته بودند، لشگری نشسته بود با چند تا پاسدار. بعد از اینکه چندین سؤال می‌کرد من را منتقل کرد به یک بند دیگر که نقشه اش را من در اینجا توضیح دادم که کجا بود.

وکیل مدافع: همان که به آن می‌گویی ترمینال. درسته؟

ایرج مصداقی: بله، همان ساختمان طبقه سوم رفتم.

وکیل مدافع: طبقه سوم ساختمانی که شماره اش را گذاشته بودیم ۱۵.

ایرج مصداقی: الان یادم نیست، ولی اولین ساختمان بود.

اینجا به نظر می‌رسد که استراحت ظهر است.

وکیل مدافع: برای اینکه اشتباه نشود. ... حالا ۸ مرداد را کنار بگذاریم. این اولین روزی است که شما پیش هیات مرگ می‌روید. درسته؟

ایرج مصداقی: بله، بعد از ناهار

وکیل مدافع: هفته پیش خیلی حرف زده شد در مورد اینکه دادگاه در کدام ساختمان بود.

ایرج مصداقی: در ساختمان شماره یازده، بله مطمئن هستم.

وکیل مدافع: اینجوری که من متوجه شدم از روی این می‌گویی که روبرویش هیچ چیز دیگری نبود، راهرو نبود و حیاط زندان است.

ایرج مصداقی: من دیوار را می‌دیدم و پشت سرم را نمی‌دیدم. ولی بله روبرویش راهرو نبود.

وکیل مدافع: پس با هم به توافق رسیدیم که آن چیزی که دادستان نشان داد غلط بود، چون آن دادگاه توی شماره ۱۰ بود. درسته؟

ایرج مصداقی: بله، اشتباهی بوده که نقشه کش مرتکب شده است و من در کتابم دقیق توضیح داده‌ام که این در ساختمان شماره ۱۱ بود.

وکیل مدافع: من می‌خواهم بدانم که الان نظرت این است که ساختمان شماره ۱۱ است. درسته؟

ایرج مصداقی: قبلاً هم نظرم همین بود که ساختمان شماره ۱۱ است. نظرم عوض نشده است.

وکیل مدافع: وکیل مدافع: هنوز هم می‌پرسم ساختمان ۱۱ را می‌گویی و در مورد دادگاه صحبت می‌کنی؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: حالا نگاه کنید به این تصویر، من هم فکر کنم همان شماره‌هایی را گذاشتم که دادستان گذاشته است. چند تا سؤال در این مورد دارم. دو تا راهرو هست یکی را گذاشته‌اید

راهروی شماره یک و یکی راهروی شماره ۲. آیا دری بین راهروی شماره ۱ و ۲ وجود داشت؟

ایرج مصداقی: یادم نیست.

وکیل مدافع: ولی درست است شما گفتید با همین لنگ آنجا بودید. درسته؟

ایرج مصداقی: بله ولی من عکس نگرفتم. چیزی است که من یادم است و قرار نیست دروغ بگویم.

وکیل مدافع: یادت نمی‌آید آیا دری بین راهروی شماره ۱ و ۲ بوده یا نه؟ این سؤال را هفته پیش جواب دادی ببخش مرا من یادم نمی‌آید. آخر راهروی ۱ دری وجود داشت؟

ایرج مصداقی: به آن پشت، بله فکر می‌کنم چون جایی بود که من نمی‌دانم چی بود.

وکیل مدافع: چه چیزی باعث می‌شود که فکر کنی در است حدس می‌زنی فکر می‌کنی؟ چه جوری است این جوابت؟

ایرج مصداقی: اصلاً برایم مهم نبود، برای من مهم بود که دادگاه کجاست.

وکیل مدافع: پس آخرین سؤال طبق برداشت تو این راهروی مرگ اینجا ست که نشان می‌دهم؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: اینجا چی که خط کشیدم. اینجا دری بود یا نه؟

ایرج مصداقی: بود، ولی باز بود. هر ساختمانی به راهروی اصلی زندان در دارد.

وکیل مدافع: یادت می‌آید که اینجا دری بوده است ولی آنجا را یادت نمی‌آید. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: فهمیدی این راهرو چقدر است؟ تخمینی بگو.

ایرج مصداقی: اصلاً نمی‌توانم بگویم چون حفظ نکردم و اصلاً برایم مهم نبود.

وکیل مدافع: نمی‌گویم که سانتی متر و دسی متر بزنی. ۱۰۰ متر بود، ۵ متر بود؟ یک چیز تقریبی بگو.

ایرج مصداقی: نظری ندارم. من در ارتباط با موضوعاتی که برایم مهم نبود هیچ کنجکاوی نشان نمی‌دادم که آن‌ها متوجه بشوند من می‌بینم یا سعی می‌کنم ببینم.

وکیل مدافع: نمی‌دانی اندازه این راهرو چقدر است؟

ایرج مصداقی: نه، نمی‌دانم.

وکیل مدافع: در مورد راهروی ۲ هم حتماً اندازه آن را نمی‌دانی؟

ایرج مصداقی: دقیقاً نه، چون آنجا تمام تلاش من این بود تا بفهمم که توی دادگاه چی می‌گذرد و نه اینکه اندازه راهروها چقدر است..

وکیل مدافع: ایرج، ۵ توالت بود. خودت گفتی که چند بار توالت رفتی. درسته؟

ایرج مصداقی: بارها رفتم.

وکیل مدافع: نمی‌دانی چقدر باید راه بروی تا بررسی به توالت؟

ایرج مصداقی: نه

وکیل مدافع: این چقدر بود تقریباً اتاق دادگاه؟

ایرج مصداقی: یک اتاق اداری بزرگ بود و من اندازه آن را نمی‌دانم.

وکیل مدافع: ایرج بگذار این جوری بگویم اگر تو هیچ یادت نمی‌آید اندازه درازی راهرو و پهنای آن را چه جوری توانسته ای نقشه بکشی؟ وقتی که اندازه های اش را نمی‌دانی.

ایرج مصداقی: من نگفتم عکس گرفتم، من گفتم حدس می‌زنم برای اینکه مردم بدانند آن روز چه گذشته است. و مادران و پدران بدانند که بچه‌های شان را کجا بردند. این‌ها برای من مهم بود.

وکیل مدافع: جواب سؤال را بده

ایرج مصداقی: برای من مهم نبود که بدانم اندازه ها چقدر است.

وکیل مدافع: ۱۵ مرداد هستیم، خوب می‌آییم پایین به این محل. کی تقریباً می‌آورند آنجا؟

ایرج مصداقی: بعد از ناهار

وکیل مدافع: آن‌جوری که متوجه شدم توی یکی از این راهروها می‌نشینی؟ کدام شان، شماره

۱ یا ۲؟

ایرج مصداقی: بله، من فکر می‌کنم تو راهروی شماره ۱ بودم.

وکیل مدافع: چرا فکر می‌کنی توی راهروی ۱ بودی؟

ایرج مصداقی: برای اینکه چند نفر در راهروی شماره ۲ نشسته بودند و داشتند چیزی می‌نوشتند

و من جلوی آن‌ها نبودم. کنار آن‌ها نبودم.

وکیل مدافع: کجای این راهرو هستی؟ آن بالای این پایینی؟

ایرج مصداقی: دقیقاً یادم نیست. برایم مهم نبود. من آنجا به فکر جانم بودم.

وکیل مدافع: بین من یادم نمی‌آید چقدر طول کشید تا رفتی داخل دادگاه؟

ایرج مصداقی: دقیقاً یادم نمی‌آید، ولی می‌دونم قبل از من تعدادی آنجا رفتند و آمدند بیرون.

من ۶ تا از آن‌ها را به خوبی به یاد دارم.

وکیل مدافع: ولی شما خودت یادت نمی‌آید که دقیقاً کی وارد آن اتاق شدی؟

ایرج مصداقی: بعد از ساعت ۲ بود.

وکیل مدافع: ببینید وقتی وارد دادگاه می‌شوید در این مورد صحبت کردیم که چه احساسی دارید

در این مورد من هیچ سؤال ندارم، ولی بعد از آن شما وارد راهروی مرگ می‌شوید. درسته؟

ایرج مصداقی: بله.

وکیل مدافع: حالا چیزی که من می‌خواهم بدانم اینکه در این راهروی مرگ شما در کجا نشسته

بودید؟

ایرج مصداقی: مطمئن هستم این سمت بودم. تردیدی در این ندارم ولی اینکه دقیقاً در کدام

نقطه بودم یادم نیست.

وکیل مدافع: من متوجه نشدم کدام طرف را می‌گویند؟

ایرج مصداقی: سمت راست. این اگر راهرو باشد این سمت. دیوار این طرف. اگر این راهرو

باشد، من این سمت دیوار نشسته بودم، یعنی دیواری که روبروی دادگاه است نه پشت به دادگاه.

وکیل مدافع: یعنی این عکسی که دارند می‌کشند این زرده اینجا نشسته بودید؟

ایرج مصداقی: بله، دقیقاً یادم نیست که کدام نقطه نشسته بودم، ولی توی همین راهرو به این

دیوار تکیه داده بودم.

وکیل مدافع: ولی نمی‌دانید که آیا مقابل دادگاه سمت راست بودید یا سمت چپ؟

ایرج مصداقی: چرا می‌دانم سمت چپ نبود، سمت راست دادگاه بود. اگر من رو به دیوار

نشسته باشم سمت راست من حسینه بود.

وکیل مدافع: باشه، فعلاً از این می گذریم. حالا قبل از اینکه بخواهیم برویم برای نهار سؤال دیگری دارم. ببینید اگر من اشتباه می کنم تصحیح ام بکنید. شما گفتید که ۱۵ مرداد عباسی اسم یک سری زندانیان را می خواند و اینها را به صف می کند. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: حالا اینکه شما صحبت اش را کرده بودید، صبح بود، ظهر بود. کی بود؟

ایرج مصداقی: بعداز ظهر بود.

وکیل مدافع: اسامی چه کسانی را خواند؟

ایرج مصداقی: من اسامی فرامرز فراهانی، رشید دروی اشکیکی، اسدالله طیبی را یادم است.

وکیل مدافع: این چیزی که می خواهم بدانم آیا در هیچ کدام از کتاب های تان شما نوشته اید که عباسی این اسامی را خوانده و به صف کرده است؟

ایرج مصداقی: دقیقاً نه، فقط یک بار ناصریان را نام بردم. در حالیکه دهها سری را بردند و اعدام کردند. من کلی نوشتم.

وکیل مدافع: توضیح نمی خواهد فقط بگویند نوشتید یا نه؟

ایرج مصداقی: گفتم نه.

وکیل مدافع: شما هفته پیش گفتید که عباسی به عادل گفته که اینها را به بندشان ببر و گفتید که این در حقیقت یک رمزی بود که اینها را برای اعدام ببرند و درسته که این را هم در کتاب تان نوشتید که عباسی به عادل چنین دستوری داده باشد. درسته؟

ایرج مصداقی: نه نوشتم.

وکیل مدافع: حالا اگر دادگاه اجازه دهد من می خواهم در کتاب نشان دهم که چه نوشته است. پروتکل الحاقی دقیقاً مال ۱۵ مرداد که الان هم داریم صحبت اش را می کنیم. اسم بعضی از بچه ها را صدا کردند آنها توی صف ایستادند و آن وقت ناصریان به عادل که مسئول آن کیوسک زندان بوده می گویند که اینها را به بخش شان ببر و اینکه شما گفتید من خوشحال شدم چون فکر می کردید که آنها را دارند به بخش می برند.

ایرج مصداقی: بله، درسته ولی آن روز فقط یک سری اعدام نکردند.

وکیل مدافع: توافق داریم سر این مساله که شما اسم عباسی را در یک رابطه دیگری آن روز به کار بردید. درسته؟

ایرج مصداقی: بله، درسته

وکیل مدافع: حالا سؤال آخرم در این مورد است. در کتاب Iranian Government Criminal در پروتکل الحاقی شماره ۳ صفحه ۳۸۸ نوشته. منظور شما از این ناصریان بود. ۶ اگوست که ۱۵ مرداد می شود بعد از هر گروهی که اعدام می کردند اینها نان خامه ای شیرینی تقسیم می کردند. اینها اعضای کمیته و پاسداران انقلاب بوده ند. حالا برای اینکه بخواهند که فشار بیشتر به زندانیان در راهروی مرگ بیاورند به آنها هم شیرینی تعارف می کردند و آن روز بود که او دست هایش را از خوشحالی بلند کرده بود و مثل بالریان ها می رقصیده است. بعد از آنکه اسم چند تا زندانی خوانده

شده بود با هیچان می‌خندند و به عادل که مسئول کیوسک یا فروشگاه بوده می‌گوید که این‌ها را بردار و ببر به بندشان و با گفتن کلمه «بند» منظورشان آن «آمفی تئاتر» بوده. آن‌جور که من متوجه می‌شوم این ناصرین است که چند بار به عادل چنین دستوری می‌دهد و هیچ‌جا اسم از عباسی برده نشده است.

ایرج مصداقی: عالیجناب اجازه دارم که توضیح دهم؟

وکیل مدافع: من هنوز سؤال را نپرسیدم. جواب بله و نه می‌توانید بدهید که آیا اسم عباسی در این رابطه برده شده یا نه؟ من فقط جواب بله یا نه می‌خواهم. اگر مسایل دیگری هست که باید پرسیده شود این را وکیل شما باید از شما سؤال بپرسد.

ایرج مصداقی: برای همین من از رئیس دادگاه اجازه می‌خواهم که در یک جمله توضیح بدهم.

وکیل مدافع: در این باره ما چندین بار صحبت کردیم و من جواب سوالم را گرفتم.

رئیس دادگاه: من اجازه می‌دهم که شما به طور خیلی مختصر توضیح دهید که منظورتان چیست.

ایرج مصداقی: من در این کتاب راجع به ناصرین توضیح می‌دادم و نه شخص دیگری. عنوان آن بخش ناصرین بود.

وکیل مدافع: رسیدیم به تاریخ ۱۵ مرداد، هفته پیش که دادستان از تو پرسید گفتی لشگری بود که زندانیان را انتخاب می‌کرد و اگر متوجه شده باشم گفتی ناصرین و عباسی این‌ها را کتک می‌زدند و می‌بردند جلوی هیات. من ادعا می‌کنم که تو در کتابت نوشتی که عباسی این کار را کرده است. درست می‌گویم؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: الان می‌خواهم گزیده‌ای از کتاب خودت. پروتکل اصلی صفحه ۷۵ که از کتاب زندگی در راهروی مرگ بخش قتل عام است. این کتاب ترجمه نشده است، ولی قسمتی از تحقیقات مقدماتی هست و من هم به انگلیسی فقط از رویش می‌خوانم این قسمتی که با رنگ زرد رنگ شده است؛ ناصرین و لشگری مسئولیت این را داشتند که این زندانیان را درجه‌بندی کنند و هم چنین تصمیم می‌گیرند که حق تقدم با کیست که اول جلوی هیات مرگ ببرند و این کار را بر اساس اطلاعاتی که داشتند در مورد هر زندانی در هر بندی انجام می‌دادند. این هیات مرگ خودشان شخصاً آشنایی با زندانیان نداشتند (مترجم: نمی‌دانم این قسمت را چگونه ترجمه کنم) و دوستان بسیار محتاط بودند و برای همین هم ناصرین و لشگری نقش این را بازی می‌کردند که اطلاعات و بازجویی‌ها را انجام داده و برای همین می‌پرسیدند و برای هیات مرگ معرفی می‌کردند که اعتقاد مذهبی این‌ها و ایدئولوژی این‌ها چی هست. آن روز ناصرین خیلی بیشتر سرش شلوغ بود نسبت به روزهای دیگر. **اینجوری بگویم؛ ناصرین سرش شلوغ‌تر از بقیه کسانی که اعدام می‌کردند بود و هی توی راهرو این طرف و آن طرف می‌دوید و می‌گشت تا قریبانیان جدید را پیدا کند که اعدام شوند.** توی این متن هم پایین کتاب یک توضیح نوشته شده. این را برای دادگاه می‌گویم که بدانید توضیح پایین کتاب چیست؛ مجتبی حلوایی او هم یک چنین نقش مشابهی را در اوین داشته است، منظور سمت مشابه نقش لشگری و ناصرین را

داشته است. ایرج اینجا هیچ چی ننوشتی که عباسی نقشی داشته است. چرا اینجا هیچ چی ننوشتی که عباسی نقشی داشته است؟ باز هم می‌پرسم ایرج چرا ننوشتی که عباسی نقشی داشته است؟ **ایرج مصداقی:** برای اینکه من مسئولین مستقیم را می‌نوشتم. ناصریان دادیار بود، لشگری مسئول امنیتی بود، افرادی به آن‌ها کمک می‌کردند. چون آن‌ها نقش مهم‌تری داشتند من روی آن‌ها تأکید کردم.

وکیل مدافع: اگر لشگری مسئول امنیتی بوده وظیفه او بوده که بگوید کی اول باید برود؟ **ایرج مصداقی:** بله، او ابتدا انتخاب می‌کرد که چه کسانی باید وارد پروسه دادگاه یا هیات بشوند. **وکیل مدافع:** تو می‌خواستی تمرکزت را بگذاری روی کسانی که مسئولیت مستقیم داشتند. درسته؟

ایرج مصداقی: مهم‌ترین مسئولیت.

وکیل مدافع: پس عباسی مسئولیت مستقیم نداشت. درسته؟

ایرج مصداقی: عباسی معاون ناصریان بود.

وکیل مدافع: ایرج دو خط بالاتر از این خودت نوشتی که **عباسی آنجا بود، راه می‌رفته توی راهرو و می‌گفته که عاشورای مجاهدین است.** اگر تمرکزت روی ناصریان و لشگری بود چرا اسم عباسی را اینجا آوردی؟

ایرج مصداقی: چون آن دو نفر این جمله را نگفتند. فقط حمید عباسی این جمله را گفت و در جای دیگر هم من تأکید کردم که حمید عباسی توی راهروی مرگ شیرینی تقسیم می‌کرد و تأکید کردم که او به من تعارف کرد و من برنذاشتم. این کار را ناصریان نکرده بود بگویم ناصریان، لشگری هم نکرده بود که بگویم لشگری، حمید نوری کرده بود. برای همین من روی او تأکید کردم. بقیه جاها ناصریان نقش مستقیم داشت و برای همین هم تأکید کردم که نقش ناصریان مهم‌تر از حمید عباسی است.

وکیل مدافع: خوب ادامه می‌دهیم. اگر اشتباه نوشتم تو تصحیح کن حرف‌های من را. تو گفتی که عباسی هم یادداشت‌هایی می‌کرد در پرونده ای که دست هیات فرستاده می‌شد. درسته یا غلط است؟

ایرج مصداقی: نه، یادداشت نمی‌کرد.

وکیل مدافع: هرگز هیچ وقت تو این پرونده‌ها یادداشت نکرده است؟

ایرج مصداقی: من ندیدم، به من کسی نشان نمی‌داد، ولی حمید عباسی می‌رفت توی دادگاه و راجع به افراد شهادت می‌داد.

وکیل مدافع: آن موقع یعنی پرونده‌ها همراه اش بود؟

ایرج مصداقی: من نمی‌دیدم، ولی هر کسی که می‌رفت در مقابل هیات قرار می‌گرفت، دو تا پرونده آماده می‌کردند یک پرونده مربوط بود به دستگیری و بازجویی او بود و یک پرونده مربوط بود به آنچه که در زندان احياناً انجام داده بود.

وکیل مدافع: این را دقعہ قبل گفتی و دیگر احتیاجی نیست دوبارہ بگویی. چیزی کہ من می‌خواهم بدانم تو خودت ندیدی کہ عباسی خودش چیزی بنویسد یا پروندہ ای پیش هیات ببرد؟
ایرج مصداقی: من ندیدم.

وکیل مدافع: ہنوز ۱۵ مرداد ہستیم، در مورد ناصر منصوری می‌خواهم صحبت کنم. ہفتہ قبل گفتی کہ پشت در دادگاہ نشسته بودی و شنیدی کہ او را صدا کردند.

ایرج مصداقی: بلہ

وکیل مدافع: یک نفر جواب می‌دہد و می‌گوید او در بخش بہداری است. من اینجور نوشتم کہ ناصر یان بہ جاسم می‌گوید برو او را وردار و بیاور. درستہ؟

ایرج مصداقی: بلہ، درستہ

وکیل مدافع: بعد بیات کہ مسئول بہداری بود ناصر منصوری را با یک برانکارڈ آورد. درستہ؟

ایرج مصداقی: بلہ با یک پاسدار کہ من او را نمی‌شناختم.

وکیل مدافع: می‌برند داخل دادگاہ و تقریباً دو دقیقہ آنجا بود و بعد می‌برندش راہروی مرگ و این طور کہ من متوجہ شدم تو گفتی این آخرین بار بود کہ تو ناصر منصوری را دیدی. درستہ؟

ایرج مصداقی: بلہ درستہ.

وکیل مدافع: کجا تو نشستی کہ این‌ها را می‌بینی و می‌شنوی؟

ایرج مصداقی: برانکارڈ را دیدم. آنجا فاصلہ اش با دادگاہ مشخص است زیاد نیست.

وکیل مدافع: تو کہ قبل اش گفتی کہ فاصلہ‌ها را نمی‌دونستی چقدر است.

ایرج مصداقی: ولی زیاد نبود، من از تہ سالن تا آن طرف ہم اینجا اگر کسی صحبت کند، می‌شنوم

وکیل مدافع: ایرج شما در کدام راہرو ہستی؟ اگر یادت نمی‌آید بگو یادت نمی‌آید.

ایرج مصداقی: گفتم یادم نمی‌آید، برای من مہم دیدن ناصر منصوری بود و آن صحنہ برای من مہم بود و در خاطر مماندہ است.

وکیل مدافع: شما می‌گویید یک کسی اسم ناصر منصوری را صدا می‌زند؟ کی صدا می‌زد؟
ایرج مصداقی: یادم نیست.

وکیل مدافع: کی جواب می‌دہد؟

ایرج مصداقی: خود ناصر یان گفت کہ بہداری است.

وکیل مدافع: ایرج پلیس از تو چندین بار بازجویی کرد و در ہر کدام از بازجویی‌ها یک سری چیز هایی را گفتی. پلیس چند تا از کتاب‌های شما را ہم خواندہ است و یک سری در مورد جواب‌های شما ہم سؤال پرسیدہ است. الان امروز می‌گویی کہ یادم نمی‌آید کہ چہ کسی اسم ناصر منصوری را صدا زد و جوابش را ہم ناصر یان دادہ است. آیا ہمین جوری کہ داری الان برای ما می‌گویی برای پلیس ہم گفتی؟

ایرج مصداقی: من آنچه کہ در ذہن ام ماندہ را می‌گویم. در آن روز ناصر منصوری در بہداری بود و من در آنجا نشسته بودم و برانکارڈ را آوردند.

وکیل مدافع: من این را نپرسیدم؟ من پرسیدم برای پلیس اینجوری تعریف کردی؟
ایرج مصداقی: من دقیقاً و کاملاً نمی دونم که آنجا چه گفتم، ولی اینجا دارم برای تان دقیق توضیح می دهم.

وکیل مدافع: با اجازه دادگاه می خوانم که قبلاً در بازجویی اش چه گفته است. صفحه اش را اول اعلام می کنم. پروتکل صورت جلسه الحاقی ۵ صفحه ۱۳.

رئیس دادگاه: بازجویی دوازده نوامبر ۲۰۱۹ است. ساعت ۹.۱۹ دقیقه شروع شده و ۱۲.۴ هم تمام شده است و حالت گفت و گو دارد. فقط روی همان بند باشید.

وکیل مدافع: بند آخر و هم چنین بند دوم صفحه ۱۴. خط یکی مانده به آخر نوشتی که؛ «حمید عباسی اسم ناصر منصوری را که دوست من بود خواند و صدا کرد». می رویم صفحه بعدی. اینجا یک کم راجع به سلامت ناصر منصوری صحبت کردی که لازم نیست بخوانم ولی اینجا نوشتی: «اما عباسی گفت که آن شخص در بهداری است و من دیدم که او را چه جوری روی یک دانه چرخ بردند.» می بینیم که اینجا پلیس قبل از اینکه کتاب های شما را بخواند این بازجویی انجام شده است و اینجا تو ۲ جا اشاره کرده بودی که هم اونی که اسم را صدا کرده عباسی بوده و همانی هم که جواب داده عباسی بوده است. درسته؟

ایرج مصداقی: نه، دقیق اش را بگویم. برای اینکه آنجا یک راهروی کوچک بود و آن ها داشتند با هم صحبت می کردند.

وکیل مدافع: کجا راهروی کوچک بود؟

ایرج مصداقی: همین راهروی کنار دادگاه را می گویم، نسبت به راهروی مرگ خیلی کوچک بود.

وکیل مدافع: ولی قبلاً شما نمی خواستی جواب دهی حالا چرا می گویی؟

ایرج مصداقی: من چیزی نگفتم، من فقط گفتم نسبت به راهروی مرگ کوچک بود. من راجع به سایش صحبت نکردم، نگفتم چند متر است. آنجا داشتند چند نفر صحبت می کردند. من اگر می خواستم در کتاب خاطراتم به تمام این جزئیات پردازم کتابم حتماً می شد ده هزار صفحه.

وکیل مدافع: باشه، برمی گردم به این، ولی فعلاً.

رئیس دادگاه: ما نفهمیدیم چه حرفی اش فرق می کرد.

وکیل مدافع: حالا یک توضیح داده و می رسم به آنجا.

رئیس دادگاه: الان از من پرسیدی و من اجازه دادم که صحبت کنی.

وکیل مدافع: من جواب خودم را گرفتم اگر درست فهمیده باشیم. ایرج می گوید اگر می خواسته همه چیز را بنویسد که عباسی چه کرده و چه نکرده کتاب اش ده هزار صفحه می شد.

ایرج مصداقی: نه، من چنین چیزی نگفتم.

رئیس دادگاه: بین ایرج اینجا گفتی که ناصریان این را گفته، در کتاب ات هم همین را گفتی و در پلیس گفتی که عباسی بوده که این را گفته و این ها با هم فرق دارد و باید توضیح دهی.

ایرج مصداقی: من در کتابم گفتم ناصریان و در پلیس گفتم حمید عباسی و توضیح دادم هر کجا ناصریان بود حمید عباسی آنجا حضور داشت. من آنجا راجع به بیوگرافی حمید عباسی نمی نوشتم

یا همه کارهایی که حمید عباسی انجام داده. ببینید صداها پاسدار و بازجو در زندان بودند که من می‌شناسم. اگر من می‌خواستم که راجع به همه با جزئیات بنویسم که کتاب من خسته‌کننده می‌شد و به خاطر همین آن کسی که در صحنه مهم‌تر بود آن را نوشتم.

رئیس دادگاه: ببینید این مساله ای که اینجا باید برای ما روشن شود که باید توضیح دهید که چطور است که شما در کتاب تان می‌گویید ناصران بود که گفت این توی بهداری است و اینجا هم گفتید در حالی که به پلیس گفتید که عباسی بوده که گفته تو بهداری است. چون این دو تا با هم فرق می‌کند. این را برای ما توضیح دهید.

ایرج مصداقی: من در کتابم راجع به ناصران چون مسئولیت مهم‌تری داشت نوشتم. در پلیس چون راجع به مسئولیت حمید نوری توضیح می‌دادم روی نقش ایشان تأکید کردم. دلیل تفاوتش این است.

وکیل مدافع: حالا این ناصر منصوری را فعلاً نمی‌خواهم ول کنم و می‌خواهم که این مساله روشن شود حالا با اجازه دادگاه می‌خواهم نشان دهم که در کتاب‌های مختلف تان شما چه نوشته‌اید چون مساله فقط بر سر این نیست که چه کسی هست که می‌گوید که او در بهداری است. مساله این است که چه کسی اسم او را گفته است. در کتاب تمشک‌های ناآرام مال ۲۰۰۶ است. این پروتکل الحاقی شماره ۲ صفحه ۱۱۱ است. این چیزی است که من می‌خواهم روی آن تمرکز بکنم جملات اولیه است. این جوری که تو کتاب نوشته: «من شنیدم که آن‌ها اسم ناصر منصوری را گفتند و ناصران جواب داده که او توی بهداری خوابیده است.

رئیس دادگاه: می‌خواهد که این متن خوانده شود.

وکیل مدافع: حالا چیزی که من می‌خواهم روی آن تأکید کنم اینکه آن‌ها گفتند و ناصران جواب داد. حالا از کتاب قتل عام. این قسمت از این کتاب را همراه با شکایتی که کردید ۴ نوامبر به پلیس داده‌اید یعنی قبل از اینکه پلیس بخواهد از شما بازجویی بکند. این پروتکل اصلی است صفحه ۷۰ وسط صفحه. «من در فکر عمیق فرو رفته بودم که آن‌ها یک پاسدار انقلاب با صدای بلند گفت ناصر منصوری و ناصران جواب داده که او در بهداری است» و این چیزی که بازجویی پلیس بود که خواندیم وقتی با پلیس سوئد شما صحبت می‌کنید فقط چند روز بعد از این بوده که موکل من بازداشت شده و آنجا ذکر شده که حمید عباسی بوده که اسم ناصر منصوری را گفته و خودش هم جواب داده که در بهداری هست. حالا سؤال من این است که چرا یک هم چین حرفی را به پلیس سوئد زدید.

ایرج مصداقی: عالیجناب می‌تونم توضیح دهم؟ ایشان چند دقیقه صحبت کردند و من امکان اینکه به همه آن‌ها پاسخ دهم را نداشتم.

رئیس دادگاه: ببینید احتیاجی نیست، سؤال را من مطرح کردم، ولی هنوز جواب سؤال را نگرفتم و می‌خواهم که شما بگویید که جواب چه بوده است؟

ایرج مصداقی: برای اینکه پلیس سوئد بداند یا دادستان بدانند که چه اتفاقی افتاده. من نمی‌دانم، ترجمه کتاب من داده شده و من تأکید کردم آنچه که فارسی نوشتم در کتاب خودم آن اصل

است. در ترجمه می‌تواند خیلی مواقع اشتباه شود. اگر آنجا ببینید من نوشتم آنجا آن‌ها با هم صحبت می‌کردند، آن‌ها یعنی چند نفر و من می‌شنیدم که آنجا دارند راجع به این موضوع صحبت می‌کنند، ولی من اسمی از آن‌ها نیاورم و اسم هاشون را مشخص نکردم، وقتی از من دارند بازجویی می‌کنند، من سعی می‌کنم که اسم آن‌ها را بگویم و چون ناصر منصوری یک فرد عادی مثل ما نبود راجع به او داشتند صحبت می‌کردند. اگر تفاوتی هست به این دلیل است.

وکیل مدافع: باشه، اگر دادگاه اجازه دهند الان می‌خواهم چیزی که به پلیس سوئد گفته بودید را من اینجا بخوانم. این پروتکل الحاقی شماره ۵ صفحه ۱۳۷ است. این یک بازجویی بوده که در ۲۸ آوریل ۲۰۲۰ با شما انجام دادند. این بازجویی از صفحه ۱۲۹ شروع شده است و به صورت گفت و شنود است. حالا این سؤال و جواب را برای دادگاه گفتم کجا هست و به نظر نمی‌آید با جوابی که شما اینجا می‌دهید بخواند. روی پرده نمی‌اندازم ولی از شما این‌طور سؤال شده در مورد کتاب تان قتل عام صحبت می‌شود، در آنجا نوشته شده که یک پاسدار انقلاب بوده که اسم ناصر منصوری را می‌خواند و می‌گوید که من همه اسم‌ها را توی کتابم نوشتم به خاطر اینکه یک مقدار مساله را پیچیده‌تر می‌کند، ولی من وقتی صحبت از پاسدار انقلاب می‌کنم حمید عباسی است، ولی من این اسم را در کتابم نوشتم چون نمی‌خواستم تمرکز روی افراد مختلف باشد. من تمرکز روی ناصریان بوده است و اینکه آدم‌ها اسامی مختلفی دارند که کسی نمی‌داند و چرا ناصریان. من اسم ناصریان را بیشتر گفتم برای اینکه او قاضی بوده و اسمش در رسانه‌ها بوده است. پلیس می‌گوید که هر وقت که شما صحبت از پاسدار انقلاب می‌کنید منظور حمید عباسی است و بعد می‌گویید که بله و برای همین است که می‌گویم که همه را با اسم نوشتم. این را من و شما می‌توانیم با هم توافق داشته باشیم که شما چند بار اسم حمید عباسی را در کتاب تان آوردید. حالا اگر من برداشت شما را درست متوجه شده باشم، حمید عباسی پاسدار انقلاب نبوده، بلکه دستیار دادیار بوده است.

ایرج مصداقی: بله، می‌توانم توضیح بدهم. ما به تمام مسئولین، به تمام پاسداران و به تمام نگهبانان، به تمام کسانی که در زندان بودند ما به آن‌ها پاسدار می‌گفتیم. آن‌ها در واقع پاسدار هم هستند.

وکیل مدافع: یعنی ناصریان یک پاسدار بود؟

ایرج مصداقی: ناصریان چون مسئول دادیاری بود به او نمی‌گفتیم، ولی او هم وقتی به جبهه می‌رفت، می‌گفت پاسدار انقلاب هستم. جبهه جنگ منظور است. این‌ها هر کدام می‌رفتند و می‌آمدند و ما زندانی‌ها در زندان به همه آن‌ها پاسدار می‌گفتیم. این فرهنگ زندان است.

وکیل مدافع: یعنی به ناصریان هم در زندان پاسدار می‌گفتید؟

ایرج مصداقی: به ناصریان یا به نیری نه نمی‌گفتیم پاسدار، ولی به لشگری هم پاسدار می‌گفتیم.

وکیل مدافع: عرب هم خودش یک دادیار بوده به او هم پاسدار می‌گفتید؟

ایرج مصداقی: عرب هم دادیار بود بیشتر به او می‌گفتم عرب، ولی چون عرب را در کشتار ۶۷ ندیدم و فقط من عذب را دو بار دیدم و ندیده بودم که به او چه می‌گویند.

وکیل مدافع: حالا فعلاً دیگه در مورد ناصر منصوری صحبت نمی‌کنیم، ولی هنوز در تاریخ ۱۵ مرداد هستیم. یک دونه سؤال هنوز مانده است. این روز وقتی کار با شما تمام شد، شما را کجا می‌برند شب اش؟

ایرج مصداقی: فرعی ۱۷

وکیل مدافع: همان که طبقه همکف است؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: حالا می‌رویم ۱۸ مرداد، اگر دست متوجه شده باشم آن روز شما را ترمینال می‌برند. درسته؟ شما را از کجا می‌برند از کدام بند به ترمینال می‌برند؟

ایرج مصداقی: بله، ما را از فرعی ۱۷ می‌برند به همان ساختمانی که گفتم از آن به عنوان ترمینال استفاده می‌شود.

وکیل مدافع: می‌رویم سر تاریخ ۱۵ ام، اولین بار است که در فرعی ۱۷ هستی؟ چون قبل اش در بند ۲ بودی تا ۱۵ ام، بعد تو را به فرعی ۱۷ می‌برند و ۱۸ ام تو را از فرعی ۱۷ به ترمینال می‌برند. درسته؟

ایرج مصداقی: بله، درسته.

وکیل مدافع: باز تو را به راهروی پایین می‌آورند و باز همین سؤال که هم‌اش پرسیدیم را می‌پرسم که کجا هستی تو در کدام راهرو هستید؟

ایرج مصداقی: مدتی در راهرو بودم، ولی نمی‌دانم کدام راهرو و بعد آمدم ترمینال.

وکیل مدافع: چه مدت زمانی آنجا هستید تا قبل از اینکه ببرند به راهروی مرگ؟

ایرج مصداقی: دقیقاً الان یادم نیست، ولی بعد از اینکه مرا نزد هیات بردند، بعد من آمدم توی راهرو.

وکیل مدافع: چه مدت زمانی اینجا هستی تا وقتی که تو را به هیات ببرند؟

ایرج مصداقی: خیلی الان یادم نیست.

وکیل مدافع: باز یک سؤال دارم در رابطه با کتاب ات. مال کتاب تمشک های ناآرام، الحاقی ۲ صفحه ۱۲۱. بعد از نهار شما را صدا کردند جلوی هیات. ناصر یان منتظر من بود در طبقه همکف که مرا داخل اتاق هیات بردند. تمام اعضای هیات آنجا بودند. نیری پرسید چی نوشتی؟ کاغذ را با عصبانیت پاره کرد. این را تعریف نکردی هفته پیش که که نیری عصبانی شده باشد.

ایرج مصداقی: از من سؤال نکردند.

وکیل مدافع: آن‌ها گفتند هر چی می‌دانی بگوئی.

ایرج مصداقی: حالا می‌خواهید تعریف کنم یا راجع به آن روز صحبت کنم؟

وکیل مدافع: فقط همین را می‌خواهم بدانم آیا واقعاً نیری کاغذ را پاره کرد؟

ایرج مصداقی: بله پاره کرد.

وکیل مدافع: حالا به کتاب قتل عام نگاه کنید، اینجوری نوشته شده، من برداشتم این است که این‌ها یک دفعه است. اگر به نظرت دفعه دیگری است بگو که آگاه شویم. صفحه ۸۱ در پروتکل اصلی: «بعد از نهار دوباره ما را صدا زدند که جلوی هیات برویم و ناصربان همراه من آمد و رفتیم داخل اتاق و شروع کرد به داد زدن. این آشغال‌ها چیه که نوشتی و بعد کاغذ را پاره کردند و یک جر و بحثی بین شما در گرفت. این همان دفعه است یا دفعه دیگر است؟»

ایرج مصدافی: همان طوری که توضیح دادم این ترجمه سپهر منوچهری است. کتاب من آن چیزی که به فارسی در دو کتاب راجع به این نوشتیم. ۲ کتاب من به فارسی در این باره است، چیزی است که من نوشتیم. یکی تمشک‌های ناآرام و یکی رقص ققنوص‌ها. در آنجا خودم به فارسی نوشتیم و مسئولیت اش با من است و دقیقاً خودم نوشتیم.

وکیل مدافع: باز هم می‌گویی که این هم اشتباه مترجم است؟

ایرج مصدافی: بله.

وکیل مدافع: ممنون ایرج، پس گفتی که ترجمه اشتباه است.

ایرج مصدافی: من این را چند بار گفتم و توضیح دادم آن چیزی که به فارسی نوشته‌ام مسئولیت اش با من است. کما اینکه همین‌جا همین‌الان مترجمان اشتباه ترجمه می‌کنند یا اشتباه متوجه می‌شوند. طبیعی است.

وکیل مدافع: جواب سؤال را گرفتم ایرج دیگر احتیاجی نیست. قاضی هم گفت بسه برویم سر سؤال بعدی. گفتی که پیش هیات بودی و بعد توی راهروی مرگ می‌برند که آنجا قنبر نعمتی را می‌بینی. اگر درست متوجه شده باشم این‌ها زندانی‌هایی بودند که از بند جهاد آمده بودند.

ایرج مصدافی: نه، قنبر نعمتی از بند جهاد نیامده بود، او هم بند من بود.

وکیل مدافع: حالا سؤال ربطی به این جریان ندارد. سؤال من این است تقریباً چه وقتی از روز تو را می‌برند جلوی هیات مرگ.

ایرج مصدافی: بعد از نهار دقیقاً الان ساعت‌ها یادم نیست.

وکیل مدافع: هفته قبل گفتی که تا ۶:۳۰ غروب تو راهروی مرگ بودی. بعد کجای زندان تو را می‌برند؟

ایرج مصدافی: من خودم در روز ۱۸ مرداد بلند شدم و همراه آن‌ها به طبقه سوم ترمینال رفتم. همان ساختمانی که به آن ترمینال می‌گویند.

وکیل مدافع: یعنی بعد بر می‌گردد به ترمینال.

ایرج مصدافی: بله

وکیل مدافع: دادستان این عکس را هم نشان داده در مورد ۱۸ مرداد، سؤال‌هایی که من دارم در مورد رحمان چراغی و علی حاجی. اینجا ادعا می‌شود که این افراد در ۱۸ مرداد اعدام شدند. حالا نگاه که بکنیم به کتاب تمشک‌های ناآرام. پروتکل الحاقی شماره ۳ صفحه ۱۱۴، اینجا که این پاور پوینت را نگاه می‌کنیم اینجا ادعا شده که رحمان ۱۸ مرداد اعدام شده است. در این پروتکل ناصربان که دستیار دادستان بود و هم چنین رئیس زندان بود، در ۵ اگوست که می‌شود ۱۴ مرداد

سه تا از این زندانی ها را که یکی رحمان چراغی، مهدی شاه میرزا و حسین سماواتیان را به دادگاه برد. از این سه نفر رحمان چراغی اعدام شد و آن دو نفر دیگر نجات پیدا کردند. این جوری که آدم می‌خواند برداشت این جوری می‌شود که ۱۴ مرداد جلسه دادگاه بوده و انگار همه اعدام شدند، در حالی که رحمان چراغی ۵ آگوست (۱۴ مرداد) اعدام شده است.

ایرج مصداقی: اجازه است توضیح دهم. روز ۱۴ مرداد ناصریان این سه نفر را از توی آن بند بیرون آورد. مثل من که روز ۱۵ مرداد از بند بیرون آمدم، من می‌تونستم روز ۱۵ مرداد، ۱۸ مرداد، ۲۱ مرداد یا ۲۵ مرداد اعدام شوم. این‌ها این روز توسط ناصریان از بند بیرون آورده شدند. بند یک کنار جهاد

وکیل مدافع: تو این‌ها را دیدی؟

ایرج مصداقی: نه، ولی من با مهدی شاه میرزا تو فرعی با هم بودیم و رحمان چراغی را هم در راهروی مرگ دیدم.

وکیل مدافع: ادامه می‌دهیم. رسیدیم به علی حاجی. ایرج آن طوری که من برداشت کردم گوش کن، این اشخاصی بودند که در جهاد بودند؟

ایرج مصداقی: بند یک کنار جهاد.

وکیل مدافع: باشه، و این علی حاجی که تو نام اش را اینجا ذکر کردی همان علی حاجی نژاد است؟

ایرج مصداقی: دقیقاً نمی‌دانم

وکیل مدافع: نمی‌دانی اسم شخصی را که آنجا آوردی چیست؟

ایرج مصداقی: گفتم من ندیدم و گفتم من شنیدم.

وکیل مدافع: در مورد علی حاجی چی شنیدی؟

ایرج مصداقی: من ندیدم ولی در موردشان تحقیق کردم.

وکیل مدافع: وقتی تو می‌نویسی علی حاجی، نمی‌دانی این شخص کی هست؟ آیا می‌دانی شخص دیگری هم بوده به نام علی حاجی نژاد که در همین بند جهاد بوده است؟

ایرج مصداقی: من شخصی به نام علی حاجی نژاد را می‌شناسم، او متهم کرج بود و می‌دانم که او به شدت شکنجه شده بود اما من با او هم بند نبودم زیرا من متهم تهران بودم.

وکیل مدافع: بالاخره جواب سؤال را می‌دهی؟ بله یا نه جواب بده، آیا علی حاجی نژاد تو بند یک بغل جهاد بود یا نه؟

ایرج مصداقی: من نمی‌دانم، من مسئول آمار زندانیان نیستم.

وکیل مدافع: من هم آمار نخواستم فقط اسم کسانی در کتابت را پرسیدم.

ایرج مصداقی: من نگفتم او را دیدم، من روزی که دیدم را دقیقاً می‌گویم دیدم.

وکیل مدافع: شما نمی‌دانستید که در بند یک بغل جهاد شخصی به نام علی حاجی نژاد بوده یا نه؟

ایرج مصداقی: من می‌دانم علی حاجی نژاد زندانی بود و در سال ۶۷ اعدام شده، ولی نمی‌دانم دقیقاً کجا بوده است.

وکیل مدافع: اینجوری برای اینکه به جایی برسیم یک سری سؤال می‌پرسم که تو در موردش تو کتاب‌هایت نوشتی. هنوز در همین تمشک‌های ناآرام، الحاقی ۳ صفحه ۱۹۵ پایین صفحه اینجوری می‌خواهم سؤال بکنم شما راجع به یک علی صحبت می‌کنید، وقتی که توی این متن می‌نویسی علی منظورتان علی حاجی نژاد است؟ این چیزی که من در مورد علی می‌دانم که در سال ۱۳۶۶ علی و چند نفر دیگر را از جمله علی میرقاضی فرستادند به گوهردشت در بند جهاد، آن جایی که من بودم بخشی هست که زندانیان تیم شان را بخواهند تغییر دهند. برداشت من این است که این‌ها را بخواهند مثلاً تغییر عقیده بدهند یک همچین حالتی دارد. چون پایین ترش نوشته شده که ۲۲ مرداد ۱۳۶۷ علی را به دادگاه می‌برند و همان روز در گوهردشت اعدام می‌شود. این چیزی که در خاطرات مهدی حاجی نژاد نوشته شده است درست نیست. حالا سؤال من این است؟ آیا علی که همان علی حاجی نژاد است که ۱۸ مرداد اعدام شده یا کیه؟

ایرج مصداقی: نه، یک بند هست **بند یک جهاد**، یک بند هست **بند یک کنار جهاد**. این‌ها دو تا بند هستند. بعضی از زندانیان کرج را قبلاً در سال ۶۶ به بند جهاد برده بودند. در سال ۶۷ من نمی‌دانم علی حاجی نژاد را دقیقاً کجا برده اند. من ندیدم ولی بعداً شنیدم که او روز ۲۲ مرداد اعدام شده است. من یکی تحقیق کردم، یکی دیدم. **تحقیق ام می‌تواند اشتباه باشد. ما می‌خواهیم یک موضوع کشتار را دقیق کنیم.**

وکیل مدافع: این علی که اینجا هست، علی حاجی نژاد است؟ یعنی شما ترمینال طبقه پایین هستید کجا هستید؟

ایرج مصداقی: من طبقه دوم هستم. اجازه هست توضیح دهم که وضعیت بند چگونه است؟
وکیل مدافع: شما می‌گویید که ما را به سلول‌های انفرادی بردند. من می‌خواهم بدانم که این سلول‌های انفرادی در کدام طبقه بود؟

ایرج مصداقی: در طبقه دوم، آنجایی که ما بودیم طبقه سوم بود همان ساختمانی که من از آن به نام ترمینال یاد می‌کنم. ما را بردند طبقه دوم. طبقه سوم اتاق‌ها بزرگ‌تر است، طبقه دوم انفرادی است.

وکیل مدافع: ۲۰ مرداد، وقتی ناصران می‌آید شما را می‌برد شما طبقه سوم تو ساختمان ترمینال هستید. درسته؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: یعنی شما را یک طبقه پایین می‌برند توی سلول‌های انفرادی؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: حالا می‌رویم سراغ ۲۱ مرداد، شما هفته پیش توی دادگاه اینجا گفتید که ۲۱ مرداد شما را از سلول انفرادی بردند پیش هیات بردند و اینکه صبح یا قبل از ظهر شما را به راهرو می‌برند و آنجا یک مدتی باید مدتی منتظر بمانید.
ایرج مصداقی: دقیق اش بعد از نهار است.

وکیل مدافع: یعنی بعد از ناهار می‌آید به آن قسمتی که مربوط به دادگاه است. تو کدام راهرو می‌نشینی. کجا هستی؟

ایرج مصداقی: من در راهروی مرگ نبودم.

وکیل مدافع: ما داریم راجع به ۲۱ مرداد صحبت می‌کنیم شما می‌آیید این پایین. شما توی راهروی مرگ می‌نشینی یا راهروی شماره ۲؟

ایرج مصداقی: فکر می‌کنم در راهروی شماره ۱.

وکیل مدافع: چرا فکر می‌کنید؟

ایرج مصداقی: چون از پله ما را آوردند پایین، خیلی از آن گذشته و من حدس می‌زنم. می‌دانم که تو راهروی مرگ نبودم.

وکیل مدافع: آن روز شما توی دادگاه نبودید؟

ایرج مصداقی: نه رفتم دادگاه.

وکیل مدافع: این همان روزی است که شما به خودی خود پا می‌شوید و به راهروی مرگ می‌روید؟

ایرج مصداقی: بله، بعد از اینکه از توالی در آمدم رفتم نشستم در راهروی مرگ. افراد دایما جا به جا می‌شدند.

وکیل مدافع: وقتی به راهروی مرگ می‌روید چه زمانی است؟

ایرج مصداقی: بعد از ناهار، من خیلی ننشسته بودم چون می‌ترسیدم من را به دادگاه ببرند. چون هیچ نظمی آن روزها نداشت.

وکیل مدافع: این جوری که من متوجه می‌شوم شما بعد از ناهار به راهروی مرگ می‌روید و زیاد در راهروی دادگاه نبودید. درسته؟

ایرج مصداقی: من زیاد در راهروی دادگاه نبودم و بعد آمدم به راهروی مرگ.

وکیل مدافع: چه مدت در این راهروی مرگ بودید؟

ایرج مصداقی: تا عصر بودم. ساعت را دقیق یادم نیست. ولی تقریباً شب بود که آمدم بالا.

وکیل مدافع: شما صحبت غروب را می‌کنید مگر پنجره ای بود که شما بتوانید ببینید که غروب شده است؟

ایرج مصداقی: وقتی به بند آمدم پنجره داشت طبقه سوم.

وکیل مدافع: یعنی دوباره به ترمینال می‌برند؟

ایرج مصداقی: در سلول انفرادی هم پنجره هست و شما طلوع و غروب خورشید را می‌بینید و می‌فهمید.

وکیل مدافع: حالا شما در بازجویی دادگاه صحبت مسعود دلیری را کردید. آن طور که من متوجه شدم ۲۱ مرداد نبود که اسم مسعود دلیری را می‌شنوید.

ایرج مصداقی: ۱۵ مرداد است که اسم مسعود دلیری را می‌شنوم.

وکیل مدافع: شما گفتید عباسی یک علامتی داد که او اعدام شده است. ۱۵ مرداد عباسی چیزی می‌گوید یا کاری می‌کند؟

ایرج مصداقی: فقط علامتی داد و این‌جوری این‌جوری کرد. بچه‌هایی که سابقاً از بند ما رفته بودند با مورس به ما اطلاع دادند که او جزو کسانی است که اعدام شده است.

وکیل مدافع: چه روزی بود که به شما اطلاع دادند که اعدام شده است؟

ایرج مصداقی: اطلاع ندادند اعدام شده است. روز ۱۲ مرداد، آن روز بچه‌ها از فرعی ۱۷ به ما که هنوز در بند خودمان بودیم با مورس خبر دادند. فرعی ۱۷ اینجاست و بند ما آنجا.

وکیل مدافع: طبق اطلاعاتی که به شما داده شد در چه روزی مسعود دلیری اعدام شد؟

ایرج مصداقی: روز ۱۲ مرداد گفتند این بچه‌ها را بردند و دیگر برنگشتند. وقتی من در ۱۵ مرداد خودم رفتم به راهروی مرگ او را دیگر ندیدم. فکر می‌کردم که ۱۲ مرداد او را اعدام کردند و شاید ۱۵ مرداد صبح.

وکیل مدافع: من جواب سؤال را گرفتم. خوب در مورد این پاورپوینت می‌خواهم سؤال کنم. این عکس را دادستان نشان داد و طبق این، راست اش را بخواهید یاد نمی‌آید که دادستان چه گفت، ولی تو این چیزی که نوشته شده اسم مسعود دلیری آورده شده و عباسی هم هم‌زمان بوده. ولی ایرج قبل از اینکه شروع به صحبت کنی اول به سؤال من گوش کن. من ادعا می‌کنم این توضیحاتی که اینجا نوشتی مشاهداتی نیست که خودت انجام داده باشی یا خودت دیده باشی، بلکه نقل قولی است از کتاب مجاهدین که در آنجا نوشته شده بود. این درست است مگر نه؟

ایرج مصداقی: نخیر

وکیل مدافع: یک کتابی هست داستان‌ها یا قصه‌هایی در مورد قتل عام مردم که در آنجا نوشته شده. این درست است تا اینجا؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: شما اینجا انتقاد می‌کنید از خیلی از اتفاق‌هایی که در کتاب مجاهدین وجود دارد که صحت ندارد. درسته؟

ایرج مصداقی: نه، من همان جایی بودم که زندانیان مجاهد بودند. من در ارتباط با مجاهدین دستگیر شدم.

وکیل مدافع: یعنی انتقاد نکردید؟

ایرج مصداقی: چرا، من سعی می‌کردم همه چیز را دقیق کنم بر اساس نظر خودم، می‌تونم اشتباه کنم و می‌تونم درست بگویم ولی این نظر من است.

وکیل مدافع: حالا نگاه کن به این. این‌جوری نوشتید برای اینکه ثابت کنم نقل قول می‌کنم به هیات در مورد این کتاب. این قسمتی که از روی آن نقل شده و پایین اش نوشته شده از روی کدام کتاب. سؤال من این است که آیا در کتاب خاطرات ات در مورد ۱۵ ام مرداد جایی نوشتی که دیده باشی حمید عباسی این‌جوری با دستش می‌کند وقتی که در مورد اعدام مسعود دلیری است؟

ایرج مصداقی: صدها خاطرات است که آن روزها اتفاق افتاده که در کتاب خاطرات من یا دیگران نیامده است.

وکیل مدافع: ایرج جواب سؤال من را بده بلی یا نه؟ آیا در خاطرات ات نوشتی یا نه؟ آیا در کتاب‌های تو این متن‌ها وجود دارد یا دارد؟

ایرج مصداقی: من راجع به این موضوع در کتاب‌هایم ننوشتم، اما تردیدی در درستی آن ندارم. بله من دیدم و مطمئن هستم.

وکیل مدافع: ولی چیزی ننوشتی.

ایرج مصداقی: من خیلی چیزهای دیگر را هم ننوشتم.

وکیل مدافع: مرسی کافی است جواب سؤال را دادی. ادامه دهیم و می‌رویم به ۲۲ مرداد. اینجا نوشتی که در تاریخ ۲۲ مرداد شما را از بند بردند. از کدام بند؟

ایرج مصداقی: از همان طبقه سوم.

وکیل مدافع: منظورت ترمینال است؟

ایرج مصداقی: بله

وکیل مدافع: تو را کجا بردند، راهروی مرگ؟

ایرج مصداقی: نه، اول توی راهروی دادگاه و بعد از مدتی خودم به راهروی مرگ رفتم.

وکیل مدافع: شماره ۱ یا ۲؟ خودت هم آن روز به راهروی مرگ می‌روی؟

ایرج مصداقی: بله، اگر این کارها را نکرده بودم امروز زنده نبودم و اینجا نبودم.

وکیل مدافع: کجای راهروی مرگ هستی؟

ایرج مصداقی: یادم نیست.

وکیل مدافع: دوباره شب برت می‌گرداند به بند؟

ایرج مصداقی: همان بند، ترمینال طبقه سوم

وکیل مدافع: حالا می‌رویم سر ۲۵ مرداد. هیچ‌کس در راهرو نیست. ناصران تو راهرو نیست و

نیری اسم یک زندانی را صدا می‌زند. درسته؟

ایرج مصداقی: نه، نیری اسم زندانی را صدا نکرد.

وکیل مدافع: هیچ‌کس هیچ‌کی را صدا نزد؟ تو گفتی نیری به ناصران می‌گوید برو یک متهم بیار.

ایرج مصداقی: ناصران بر اساس دفترچه‌ای که داشت بر اساس آن الویت بندی می‌کرد. او

رفته بود که کسی را بیاورد و کسی توی دادگاه نبود. هیات منتظر بود کسی را بیاورند. نیری داد زد

آقای ناصران یک متهم بیارید. ناصران آنجا نبود و نمی‌شنید.

وکیل مدافع: یعنی هیچ‌نگهبان دیگری نبود نه تو راهروی ۱ و نه تو راهروی ۲؟

ایرج مصداقی: چرا بودند. من توضیح دادم روز ۲۵ مرداد تقریباً نگهبان‌ها و کسانی که در زندان

بودند خسته شده بودند. من توضیح دادم ناصران داد می‌زد و اسم نگهبان‌ها و اسم مسئولین

زندانی را می‌آورد و می‌گفت کجایی؟ من خودم متهم بیارم، خودم متهم ببرم و خودم برم دنبال

شان.

وکیل مدافع: نگهبان بود آنجا توی راهروی ۱ و ۲؟

ایرج مصدافی: نه، ما تعدادمان کم بود، هنوز صبح بود.

وکیل مدافع: یعنی هیچ نگهبانی در راهروی ۱ و ۲ نبود؟

ایرج مصدافی: من ندیدم.

وکیل مدافع: یعنی تو خودت وارد دادگاه می شوی؟

ایرج مصدافی: بله ریسک کردم.

وکیل مدافع: از زیر چشم‌بند می‌بینی که پرونده تو آنجاست.

ایرج مصدافی: چشم‌بند نداشتم توی هیات که می‌رفتیم چشم مان را باز می‌کردیم.

وکیل مدافع: می‌رویم ۵ شهریور، کدام بند هستی در ۵ شهریور؟

ایرج مصدافی: همان بند طبقه سوم. از شب ۲۱ ام تا شب ۵ ام بندم همان بود. در یک اتاق بودم. جایم عوض نشد، بندم عوض نشد.

وکیل مدافع: همه این‌ها تو طبقه سوم در ساختمان ترمینال. حالا می‌رویم سر دوره بعد از اعدام ها، راجع به مصاحبه‌ها صحبت کردی که عباسی با زندانیان مصاحبه می‌کرد و تو را به یک سالن بزرگ بردند که نگاه می‌کردی.

ایرج مصدافی: بله، همه بند ما را بردند.

وکیل مدافع: کدام سالن بود که می‌رفتید؟

ایرج مصدافی: نمی‌دانم با چشم‌بند می‌رفتیم.

وکیل مدافع: تو که گفتی که لنگ گذاشته بودی و می‌دید. از ۱۴ ام تصمیم گرفته بودی که لنگ ببندی.

ایرج مصدافی: این سه ماه بعد از کشتار ۶۷ بود.

وکیل مدافع: یعنی چی دیگر لنگ نداشتین.

ایرج مصدافی: بعد از سه ماه بعد است.

وکیل مدافع: یعنی چی نگهبان ها دیگر اجازه ندادند که شما لنگ داشته باشید.

ایرج مصدافی: چرا بعضی‌ها می‌تونستند داشته باشند.

وکیل مدافع: یعنی شما ترجیح دادی که چشم‌بند به چشم داشته باشی؟

ایرج مصدافی: دیگه لزومی نمی‌دیدم. دیگه چیزی برای دیدن نبود. مایل نبودم.

وکیل مدافع: هفته پیش گفتی در این سالنی که نمی‌دانی کدام سالن است ده‌ها بار تو را بردند.

ایرج مصدافی: من نگفتم، اگر اشتباه ترجمه کردند اشتباه است.

وکیل مدافع: زیر ده بار بود؟

ایرج مصدافی: بله، زیر ده بار بود. فکر می‌کنم ۶ الی ۷ بار. من نمی‌دونم و مطمئن نیستم چون نمی‌شنیدم.

وکیل مدافع: من هم نگفتم دقیقاً چند بار.

ایرج مصدافی: من هم نمی‌تونم دقیقاً بگویم. چیزی در این حد.

وکیل مدافع: آیا عباسی هم با تو مصاحبه کرد؟

ایرج مصدافی: نه، آن‌ها کسانی بودند که حکم شان تمام شده بود و می‌خواستند آزاد شوند.

وکیل مدافع: یعنی منظورت این است که تو هنوز مدت زندان ات باقی‌مانده بود و برای همین هم مصاحبه نکردند؟

ایرج مصدافی: سه سال مانده بود.

وکیل مدافع: یک اسمی را یادت می‌آید بگویی که عباسی با او مصاحبه کرد؟

ایرج مصدافی: برادران منبری یک برادرشان به نام مجید اعدام شده بود و این دو برادر را من هر دو تای آن‌ها را یادم است که حمید عباسی از آن‌ها مصاحبه کرد.

وکیل مدافع: باشه، زیاد سؤال نمانده ایرج. حالا آمدیم رسیدیم به سؤال ۲۰۱۹، چیزهایی که در فیس بوک می‌گذاری، من خیلی از آن‌ها را نگاه کردم. این عکس‌هایی که گذاشتی عکس‌هایی است که از هرش گرفتی؟

ایرج مصدافی: بله،

وکیل مدافع: من در مقدمه گفتم که هرش برایت کلی عکس فرستاده بود. درسته؟

ایرج مصدافی: بله، آن موقع همه را نفرستاده بود، چند تا را فرستاده بود.

وکیل مدافع: دفاع در مقدمه را وقتی شروع کردیم گفتیم که پلیس در تاریخ ۱۴ نوامبر به شما توصیه کرده بود که هیچ مطلبی نگذاری. درسته؟

ایرج مصدافی: بله، ولی من قبلش درباره حمید نوری نوشته بودم و چیز جدیدی نبود. من ۲۵ سال پیش نوشته بودم.

وکیل مدافع: مرسی ایرج دیگر سؤالی ندارم.

رئیس دادگاه: کدام تاریخ بود؟

وکیل مدافع: ۱۴ نوامبر گفته بودند عکس‌اش را نگذارید پخش شود.

ایرج مصدافی: من نکردم.

دادستان کارلسون: یک سؤال کوتاه دارم. آن قسمت در مورد مصاحبه‌ها که بعد از اعدام‌ها شما حضور داشتید، نعیمی صیرفی، آن موقع شماها که بازمانده بودید، همه بندها که با هم بودید در ارتباط با مجاهدین بودند یا افراد دیگری هم هستند؟

ایرج مصدافی: توی بندی که ما بودیم تعدادی از زندانیان چپ هم بودند، ولی کلاً زندانیان چپ جدا بودند.

دادستان کارلسون: تو در کدام بند بودی، قبل از اینکه تو را ببرند بند ۲.

ایرج مصدافی: همان بندی که در موقع کشتار ۶۷ بودم، همان بند ۲ و نشانه‌اش این است که درش نصف‌اش شیشه است. آنجا یک زمان بند ۲ بود، یک زمان اسمش بند ۳ بود و یک زمان اسمش بند ۱۹ بود.

دادستان کارلسون: سؤال من این بود بعد از اعدام‌ها در بند ۲ که تو بودی بندهای دیگری هم بودند که در آن مجاهد باشند یا همه در همان جا بودند؟

ایرج مصداقی: نه، در همان بند یک جهاد هنوز تعدادی از زندانیان مجاهد بودند.
دادستان کارلسون: وقتی این مصاحبه‌ها را می‌شنیدید آیا آن‌ها هم این مصاحبه‌ها را می‌شنیدند
یا فقط بند شماسست که می‌شنوید؟
ایرج مصداقی: یادم نیست.

دادستان کارلسون: این مصاحبه‌ها که انجام می‌شد و شما را به سالنی می‌برند که گوش کنید
آیا در سالن هم چشم‌بند دارید؟

ایرج مصداقی: نه چشم‌بند نداشتیم. چشم مان باز بود. ولی برای من چیزی که در سالن می
گذشت مهم بود برای همین یادم است، ولی اصلاً برایم مهم نبود که کجا بودیم. برای همین آن
قسمت در ذهن ام خیلی روشن مانده است. من هنوز یادم است وقتی برادر مجید منبری از آنجا
می‌آمد پایین چه جوری به سختی قدم بر می‌داشت. و اینکه مجید اعدام شده بود و حالا او مجبور
بودم بیاید و انزجار بگوید و من یادم است به خوبی یادم است که حمید نوری چه جوری او را
مسخره می‌کردند. و چه جوری می‌خندید و من دیدم که او چه جوری به سختی از آنجا آمد و از
جلوی من رد شد و من این را در کتابم شرح دادم.

رئیس دادگاه: کی بود؟

ایرج مصداقی: سه ماه بعد از اعدام‌ها.

دادستان کارلسون: یک کتاب دیگر هم هست Iranian Criminal که شما گفتید که این در
مورد ناصرین است؟

ایرج مصداقی: یک فصل آن در مورد ناصرین است، یک فصل در مورد نیری است، یک فصل در
مورد ابراهیم رئیسی رئیس جمهور است. یک فصل در مورد مصطفی پرو محمدی عضو هیات
کشتار ۶۷ است.

دادستان کارلسون: ولی شما در مورد حمید نوری هیچ فصلی ننوشتید؟ چطور شد که یک فصل
در مورد ناصرین نوشتید ولی در مورد حمید نوری ننوشتید؟

ایرج مصداقی: برای اینکه ناصرین الان قاضی ارشد رژیم است، یکی از سه قاضی است که
احکام اعدام زندانیان سیاسی را صادر می‌کند و حتی حکم زندان پسر هاشمی رفسنجانی رئیس
جمهور ایران را او صادر کرده است.

دادستان کارلسون: حالا سؤال‌های من تمام شد همکارهای من هم سؤال دارند.

دادستان: من می‌خواهم در رابطه با همکاری ای که شما با رسانه‌های اجتماعی داشتید صحبت
کنم. وکیل مدافع یک سؤال پرسید، ولی من می‌خواهم در مورد با این چیزی که وکلای مدافع گفتند
وقتی صحبت‌های اول را می‌کردند پخش کردند. این‌ها وقتی داشتند صحبت می‌کردند در مورد
جاهای مختلفی که حتی شما در فیس بوک گذاشته بودید صحبت کردند. در مورد چند تا از مطالب
شما من می‌خواهم سؤال بپرسم. یکی مال ۱۰ نوامبر ۲۰۱۹ که شما نوشته بودید. صفحه ۶۹ که
وکلای ما دارند. این ترجمه ای درستی هم نیست ترجمه ای است که سیستم ترجمه فیس بوک

انجام داده است. این چیزی است که به سوئدی نوشته شده است این است که «عملیات موفقیت آمیز دادگاه ۶۷» حال من می‌خواهم بدانم دادگاه ۶۷ یعنی چی؟ منظورتان چیست؟
ایرج مصداقی: ما عدالت را می‌خواهیم ما خواهان این هستیم که اینجا دستگاه قضایی سوئد عدالت را اجرا کند. من نمی‌دانم عدالت را چگونه اجر می‌کند ولی من فقط عدالت را می‌خواهم. و من اعتقاد دارم و می‌دونم اینجا عدالت را اجرا می‌کنند. این همان چیزی است که من از آن برخوردار نبودم.

دادستان: حالا یک مطلبی هم هستم مال ۱۱ نوامبر صفحه ۷۰ بعد ادامه پیدا می‌کند ۳۰ نوامبر. این موقعی هست که دارد اولین بار دادگاه استکهلم حکم بازداشت ایشان را صادر می‌کند.

ایرج مصداقی: بله، و من اولین بار از او اسم آوردم و پیش از آن اسم نیاوردم.

دادستان: آیا اولین بار هم همان موقع بود که شما عکس حمید نوری را توی فیس بوک تان گذاشتید؟

ایرج مصداقی: بله، بعدش

دادستان: صفحه ۷۲-۷۴-۷۵-۷۶ و ۷۷. این طوری که من متوجه می‌شوم که در حقیقت این لینک هایی هست از رسانه‌های مختلف در همه کره زمین، صحبت ۱۳ نوامبر است. هدف شما از اینکه این لینک ها را در فیس بوک تان گذاشتید چه بود؟

ایرج مصداقی: قربانیان ۶۷، کسانی که زندانی بودند کسانی که شاهد بودند و خانواده‌ها سراسر دنیا بخش هستند. الان از کانادا، از استرالیا، از آمریکا در این پرونده هستند و آن‌ها باید مطلع می‌شدند و همه جای اروپا. چطوری مطلع می‌شدند و چطوری می‌آمدند و شکایت می‌کردند و چطوری شهادت می‌دادند. من هر چیزی که می‌خواستم راجع به حمید نوری بنویسم قبلاً نوشته بودم. حتی اسم اصلی‌اش را قبلاً نوشته بودم و چیز جدیدی ننوشتیم. و بعد نوشتم شما می‌توانید بیایید و با وکیل پرونده آقای یوران مارشون تماس بگیرید. من فقط اطلاعات دادم و این تنها کاری بوده که من کردم.

دادستان: حالا می‌رسیم به صفحه ۹۱ یک مطلبی که مال هشت مارس ۲۰۲۰ است. از کلیه خانواده‌هایی که عزیزان شان در زندان گوهرددشت اعدام شده‌اند درخواست می‌کنم که با من تماس بگیرند در رابطه با شکایت از حمید نوری و برای شکایت لازم است با وکیل پرونده تماس حاصل شود. این یک ترجمه ای است که مترجم رسمی ترجمه نکرده است.

ایرج مصداقی: تقریباً درست است.

دادستان: حالا می‌خواهند بدانند که این مطلبی که نوشتید و در فیس بوک خودتان گذاشتید هدف تان از این چه بوده است؟

ایرج مصداقی: برای اینکه همه با آقای یوران مارشون تماس بگیرند چون من می‌دانستم که آقای یوران مارشون وکیل پرونده است و من از ایشان پرسیدم. من می‌دانم که هنوز خیلی‌ها هستند که نتوانستند شکایت کنند برای اینکه همه نمی‌دانستند و متوجه نمی‌شدند که چه کار باید کنند و برای اینکه بدانند آقای یوران مارشون هست و می‌توانند با ایشان تماس بگیرند.

دادستان: حالا برویم به صفحه ۹۰، چیزی که شما نوشتید تاریخ اش ۱۴ فوریه ۲۰۲۰ است. من سؤال کردم که من ار روی فارسی بخوانم یا سوئدی آن را ترجمه کنم و می‌خواهند سوئدی آن را من ترجمه کنم که همه آن چیزی را بشنوند که ایشان می‌گویند، اگر چیزی اشتباه است شما بگویید. شما می‌گویید. «.....» **توضیح از منصوره بهکیش:** چون ترجمه اشتباه بود، از ثبت آن صرف نظر کردم.

ایرج مصداقی: اساساً این ترجمه غلط است.

دادستان: شما تعریف کن که آنجا چه نوشته اید.

ایرج مصداقی: بین جریان‌های سیاسی ایران یک سری مخالفت‌ها هست مثل همه دنیا. شما نگاه کنید بین ترامپ و بایدن چه چیزهایی هست. در میان ایرانیان همین مشکلات مانند اروپا هست، ولی موضوع اینجا نظرات سیاسی من نیست. اینجا آنچه که در سال ۶۷ اتفاق افتاده است و نقش حمید نوری در آن است رسیدگی می‌شود. اگر لازم باشد من نظرات سیاسی ام را در آنجا صحبت می‌کنم. شاید دیگران هم همین نظرات متفاوت سیاسی را نسبت به من داشته باشند. من همین درگیری‌ها را در فرانسه هم می‌بینیم، تو ایران که می‌روی بیشتر می‌شود، شاید در سوئد کم باشد ولی در هر صورت اینجا موضوع نظرات سیاسی من نیست.

دادستان: سؤال من این بود آیا درست برداشت کردم که در این مطلبی که نوشتید شما احساسات منفی نسبت به مجاهدین نشان دادید. درسته؟

ایرج مصداقی: بله، ولی آن‌ها هم همین احساس را نسبت به من نشان می‌دهند و این نشان می‌دهد که هیچ همدستی‌ای بین ما وجود ندارد و این نشان می‌دهد که ما از قبل با هم هماهنگی نمی‌کنیم و این نشان می‌دهد که هر کس خودش است و از نگاه خودش می‌بینه. ممکن است خیلی تفاوت‌ها ما با هم داشته باشیم.

دادستان: ولی در کل می‌توانیم اینجوری بگوییم که اختلاف نظرها بین شماها خیلی زیاد است. هم بین شما و این شخص و هم بین دیگر کسانی که اینجا می‌آیند تا شهادت دهند و شاکی هستند.

ایرج مصداقی: بله، اختلاف نظر است نه راجع به کشتار ۶۷، نگاه من با آن‌ها متفاوت است. من مسلمان نیستم و من هیچ ایدئولوژی ندارم، ولی آن‌ها یک گروه مسلمان هستند من کاملاً نظراتم با آن‌ها متفاوت است، ولی این‌ها هیچ ربطی به این پرونده ندارد.

دادستان: فهمیدم. بعد وکلای مدافع اشاره کردند به یک صدای ضبط شده از یکی از جلسات تعیین بازداشت بوده که منتشر شده است

ایرج مصداقی: به من هیچ ربطی ندارد، من مطلقاً چنین چیزی را منتشر نکردم.

دادستان: ولی می‌دانید که در این فایل صوتی چه گفته شده است؟ این را پخش کردیم شنیدید آن موقع؟

ایرج مصداقی: بله، و این به صورت علنی در حضور نگهبانان و به این شکل داشت ضبط می‌شد.

دادستان: محتویات آن را شنیدی حرف‌هایش را چی گفتند؟

ایرج مصداقی: حرف کی را؟ جلسات دادگاه را می گویند؟

دادستان: بله

ایرج مصداقی: حمید نوری صحبت می کرد.

دادستان: من می خواهم بدانم که او در این فایل صوتی چه می گوید. تعریف کنید.

ایرج مصداقی: تا آن جایی که یادم است او اعتراض می کرد، فریاد می زد و می گفت می خواهد از رهبرش، از کشورش و از مردم اش دفاع کند و تأکید می کرد می خواهد دادگاه علنی باشد و همه دنیا بفهمند.

دادستان: باشه، این چیزی است که تو یادت می آید؟

ایرج مصداقی: بله، این چیزی است که من یادم می آید و من حضور داشتم. من آن پشت نشسته بودم و فکر می کنم در همین اتاق بود و من یادم است که از رادیوی سوئد هم بود و من یادم است که او هم ضبط می کرد و این تنها باری بود که من دیدم.

دادستان: من چند تا سؤال دیگر دارم. آیا یک وکیلی به نام نیما رستمی می شناسی؟ از کجا؟

ایرج مصداقی: بله، ایشان در رسانه ها مصاحبه می کرد و می گفت وکیل پرونده است.

دادستان: اصلاً نقشی هم در این وسط داشته است؟ کاره ای بوده؟

ایرج مصداقی: من نمی دانم، من از آقای یوران مارشون پرسیدم و ایشان گفتند که وکیل پرونده ایشان هستند که توسط دادگاه تعیین شده اند.

دادستان: از طریق رسانه ها، کانلی، برنامه ای شما با وکیل رستمی صحبت کردید؟

ایرج مصداقی: با خودش صحبت کنم؟

دادستان: نه، اینکه در موردش صحبت کنید و اسمش را آورده باشید.

ایرج مصداقی: بله، من گفتم که این یک پرونده در ارتباط با حقوق بین الملل است و بنابراین می بایستی فکر می کردم از نظر من کسی که متخصص این امر هست این را انجام دهد و مثال زدم و گفتم مثلاً وقتی شما می خواهید جراحی مغز یا قلب کنید پیش یک متخصص می روید یا کسی که دکتر است.

دادستان: مرسی

رئیس دادگاه: آیا کس دیگری سؤالی دارد؟

وکیل یوران مارشون: حالا دیر وقت است ولی من چند تا سؤال دارم. ببینید وکیل مدافع خیلی سؤال از شما راجع به ناصر منصوری کرده بود و این صحبت ۱۵ مرداد بود که کی چه گفته است. ۱۲ نوامبر ۲۰۱۹ از شما بازجویی شده به صورت گفت و شنود و حالا این پروتکل الحاقی شماره ۵ است. حالا چیزی که من می خواهم بدانم این هست که یادتان می آید که در ۱۲ نوامبر چی گفتید کی بود که اسم ناصر منصوری را گفت؟

ایرج مصداقی: عباسی گفت من آن روز هنوز که هنوز است برای من زنده است و من می شنیدم و آن ها داشتند صحبت می کردند.

وکیل: صفحه ۱۳ و ۱۴ درست نوشتند این چیزهایی که من می پرسنم درست است؟

این مساله را که وقتی که من دارم ترجمه کنم برخی چیزها فراموش می شود.
حمید نوری: من گفتم اول بگذارید مترجم همه چیز را ترجمه کند و بعد وکیل صحبت کند.
وکیل: از شما سؤال می‌کنم وقتی پلیس از شما سؤال کرد چه اسمی را گفتید؟
ایرج مصداقی: من گفتم حمید عباسی، آن‌ها داشتند با هم صحبت می‌کردند.
وکیل: و یادتان می‌آید کی بود گفت که ناصر منصوری توی بهداری است.
ایرج مصداقی: حمید عباسی گفت و ناصر یان هم می‌دانست و با هم صحبت می‌کردند. ولی من در کتابم هم نوشتم آن‌ها.
وکیل: شما گفتید که ده سال زندان محکوم شده بودید، این جایی هست؟
ایرج مصداقی: در روزنامه های رژیم و در سایت‌های شان منتشر شده است.
وکیل: می‌توانید این اطلاعات را یک موقعی بیورید؟
ایرج مصداقی: بله می‌توانم.
وکیل: سؤال آخر تنها برای کنترل است. اولین باری که شما در رابطه با نقش حمید نوری در گوهردشت سال ۱۹۸۸ چیزی نوشتید کی بود؟
ایرج مصداقی: ۲۵ سال پیش بود
وکیل: در چه رابطه‌ای؟
ایرج مصداقی: یک مقاله‌ای نوشتم که در پنج شش قسمت منتشر شد.
وکیل: این صحبت مقاله بود حالا کی برای اولین بار در کتابی نوشتید؟
ایرج مصداقی: ...
حالا بازجویی تمام شد.

تهیه کننده: منصوره بهکیش

۱۴ شهریور ۱۴۰۰ / پنجم سپتامبر ۲۰۲۱